



سہ کلام

(پانچ بہ سوالات روح - ایمان و کفر - ملک و ملکوت)

سید حسن الطحی

سه کلام

(پانچ بہ پرشہای روح، ایمان و کفر و ملک و ملکوت)

نوشته:
سید حسن البطحی

ابطحی، سید حسن، ۱۳۱۴
سه کلام: (پاسخ به پرسش‌های روح، ایمان و کفر و ملک و ملکوت) / نوشته سید حسن ابطحی.
تهران: سیمای دوست، ۱۳۹۲.
۳۰۴ ص. ۱۳۰۰۰۰ ریال - شابک ۴ - ۵۹ - ۶۳۳۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸
اسلام - مسائل متفرقه - پرسش‌ها و پاسخ‌ها.
۱۳۹۲ ۹ س ۲۲۳ الف / ۱۱ BP
۳۳۸۱۹۲۱ ۲۹۷ / ۰۲

شناسنامه کتاب

نام کتاب: سه کلام (پاسخ به پرسش‌های روح، ایمان و کفر و ملک و ملکوت)
مؤلف: سید حسن ابطحی
ناشر: سیمای دوست
تعداد صفحات: ۳۰۴
نویت و تاریخ چاپ: اول / ۹۶
چاپخانه: افق
شمارگان ۳۰۰۰
قطع رقعی

شابک ۴ - ۵۹ - ۶۳۳۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸

تلفن ناشر ۰۹۱۲۱۱۹۰۹۱۵



قیمت ۱۳۰۰۰ تومان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبِّ الْعَالَمِينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُنِظِّرِ لِلْمُهْدَى

پیشگفتار

حمد خدایی را که ما را موفق به پاسخ گفتن سؤالات جوانان در مدّت ۴۳ سال تا این تاریخ در تمام موضوعات مذهبی، اعتقادی، فلسفی، اخلاقی و سایر معارف اسلامی فرمود و تشکر از دوستانی که آنها را از نوارها پیاده کرده و به صورت کتاب درآوردند. و سپاس از دوستانی که لطفی به من داشته و خدمات خدمتگزارشان را ارج نهاده و پاسخ سوالاتی که از من پرسش شده را بررسی کرده‌اند و مکرراتش را جدا نموده و آنچه مربوط به روح و ایمان و کفر و ملک و ملکوت بوده را جدا نموده و در اختیار ما گذاشته‌اند. من هم مختصر تنقیح و تصحیحی آنها را نموده‌ام تا برای همه مفید باشد.

ضمناً این دوستان کوشش کرده‌اند که در قلم و ادب سخنرانی‌ها و پاسخ سؤالات دخالت نکرده و به همان حالت ساده در این کتاب آورده‌اند و کار مشکل‌تر این دوستان آن بوده که سؤال و جوابی که در کتابهای اینجانب قبلاً چاپ شده آنها را از این سؤال و جوابها حذف نموده و تنقیح و تصحیح فرموده‌اند که از همه آنها کمال تشکر را داریم.

امید است خدای تعالی همه ما را زیر سایه حضرت امام زمان روحی فداه محفوظ نگه دارد.

کلام اول

روح

سؤال اول:

روح‌شناسان غربی معتقدند اکتوپلاسم ماده‌ای است در بدن انسان و جدا از روح، بفرمائید روح‌شناسان غربی با چه روشی قادر هستند اکتوپلاسم موجود در بدن انسان را ظاهر سازند و از آن عکس بگیرند؟

پاسخ ما:

روح و بدن با هم هستند و دانشمندان غربی یک اشتباهی کرده‌اند و فکر کرده‌اند وقتی روح از جسم جدا می‌شود، یک چیزی این وسط می‌ماند که اسم آن را اکتوپلاسم گذاشته‌اند (یک ماده لزج بخار مانند شبیه به همان خود بدن انسان).^(۱)

۱ - نظر دانشمندان غربی: روح برای اینکه خود را نشان دهد از ذرات وجود مدیوم سود می‌برد و از آن چیزی خارج می‌کند به نام اکتوپلاسم که بواسطه آن صورت ابری شکل به خود گرفته و خودنمایی می‌کند.

ادامه در صفحه بعد

اما ما تحقیق کردیم روح انسان گاهی تجسم پیدا می‌کند، و اینها بعد از تجسم فکر می‌کنند که با زحمات خودشان این ماده را احداث کرده‌اند، خیر!

تحقیقات زیادی در این مورد کردم، برای اینکه روح را بشناسم. در واقع یک روحانی باید ابتدا روح را بشناسد و بعد امراض روحی را بشناسد، بعد هم باید بتواند امراض روحی را معالجه نماید.

استخاره و نماز میّت و این گونه مسائل تنها کار روحانیون نیست، و اگر روحانی به تمام معنا روحانی باشد باید دین و دنیای انسان را به تمام معنا اداره کند. یعنی ابتدا روحش را بسازد و بعد دنیای انسان زیر سایه روح سالم اداره شود.

به هر حال ضمن تحقیقات به این مسأله مطرح شده برخورد کردم و مشخص شد که روح انسان وقتی که از بدن خارج می‌شود اکثراً اوقات دیده نمی‌شود ولی گاهی دیده می‌شود و اگر بالای سر یک محتضر دقت کنید، متوجه می‌شوید که چیزی بخار مانند از او خارج می‌شود و روح وقتی تا حدّی تجسم پیدا می‌کند شبیه بخار آب است. ملائکه تقریباً مثل نور مهتابی یک شفافیت بیشتری دارند و اجنه هم مثل دود هستند. اگر کنار دیوار چیزی مشاهده کردید شبیه دود که با شما

ادامه در صفحه قبل در خصوص اکتوپلاسِم مطالبی به طور خلاصه در کتاب عالم عجیب ارواح ص ۷۴ ذکر گردیده.



حرف می‌زند یقیناً یا شیطان است یا جنّ است، چون آنها از آتش خلق شده‌اند و وقتی ظاهر می‌شوند شبیه به دود هستند.

انسان دارای روح الهی است (منظور این که روح انسان منتسب به خدا است و صفات خدایی را می‌تواند در خود به وجود بیاورد) اگر خیلی تزکیه نفس کرده باشد شبیه ملائکه است، و الاً بخار مانند است.

دانشمندان غربی روح را مجرد می‌دانند، ولی ما روح را مجرد نمی‌دانیم، حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در ضمن سخنانش می‌فرمایند روح جسم سیالی است، جسم لطیفی است.^(۱)

وقتی روح مجسم می‌شود، دانشمندان غربی چون روح را مجرد می‌دانند نمی‌توانند بگویند خود روح است. لذا یک عده از آنها گفته‌اند «پریسپری» و یک عده گفته‌اند «قالب مثالی». البته «قالب مثالی» در روایت هست یعنی قالب بندی روح است به وسیله همین بدن. به هر حال آن طور که دانشمندان غربی مطرح کرده‌اند این مسائل نیست، بلکه همان تجسم روح است که گاهی متجسم می‌شود و اسمش را اکتوپلاس می‌گذارند.

سؤال دوم:

انسانی که از حضرت حق منشق شده، را
 آنجا که خداوند کل الکمال است، در نتیجه آن
 چه از او منشق شده باید کمالاتی داشته باشد و
 حداقل بالقوه این چنین باشد، چه لزومی داشته
 که در عالم ارواح به او تعلیم داده شود؟

پاسخ ما:

این که خدای تعالی می فرماید روح انسان را از خودم خلق کرده ام
 معنی اش این نیست که مثلاً یک زواله خمیر از خدا کنده اند، و روح
 انسان را درست کرده اند که هر کس این را بگوید کافر و مشرک و نجس
 است. خدا قابل تجزیه نیست که یک تکه از روحش را در بدن من و
 شما فرو کرده باشند. اینکه خدای تعالی می فرماید «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ
 رُوحِي»^(۱)، نسبت تشریفاتی به خودش می دهد یعنی این روح آن قدر

۱ - سوره مبارکه حجر آیه ۲۹ و سوره مبارکه ص آیه ۷۲.

عزیز است و دارای کمال است که مال من است. مثل خانه خدا، خوب خدا آنجا زندگی می‌کند؟ نه به آن معنا نیست. یا مثلاً ثارالله که به حضرت سیدالشهداء علیه السلام می‌گویند. اگر بچه‌ای به شما اظهار علاقه کند و به حرف شما گوش دهد می‌گوئید این بچه من است، در حالی که بچه شما نیست. این را به اصطلاح علمی «اضافه تشریفاتی» می‌گویند. خدا روح انسان را جوری خلق کرده که تمام صفات فعل خدا را می‌شود در روح انسان به وجود آورد و یا با تزکیه نفس ایجاد کرد. روح‌های دیگر این طور نیست. مثلاً روح الاغ و اسب این جور نیست، ولی انسان این ظرفیت و لیاقت را دارد. و لذا روح انسان در عالم قبل از این عالم یک مقدار از این صفات الهی را تحصیل کرده و در دنیا هم یک مقدار باید تحصیل کند، که اینها را به کار بیندازد و گرنه اگر بگوئیم روح خدا در ما حلول کرده، کفر است. روح انسان مخلوقی است از مخلوقات خدا و مثل آینه‌ای که می‌تواند وجه الله را در خودش منعکس کند.

سؤال سوم:

برای معالجه روح دیگران چه کارهایی لازم

است؟

پاسخ ما:

۱ - شناخت روح؛ که یک روحانی اصلاً کارش این است که روح را بشناسد و در آن متخصص باشد.

۲ - شناخت امراض؛ به نظر من برای هر دسته از امراض باید یک عده متخصص شوند.

کسی که شهوت خودش را نمی‌تواند کنترل کند، یعنی ایمانش آن قدر قوی نیست که بتواند خودش را کنترل کند، این به خودش بیشتر ضرر می‌زند تا کسی که سل دارد، برای مسلولین بیمارستان ساخته‌اند، ولی برای این جهت فکری نشده است.

۳ - معالجه مرض؛ که این هم تخصص می‌خواهد.

۴ - پیشگیری یا مانع شدن از ورود امراض؛ یک طلبه می‌گفت ما وقتی از دهات آمدمیم تواضعی داشتیم، ولی در جامع‌المقدمات، سیوطی، کفایه... صحبتی از تزکیه نفس نبود، وقتی به ده برگشتیم دیدیم رذایلی داریم؛ اگر کسی دست ما را نمی‌بوسید ناراحت می‌شدیم، آن تواضع رفت، رذایل هم آمدند، کوشش کنید در دلتان بنشینید و نگذارید رذایل اقلأ وارد شود.

سؤال چهارم:

امراض جسمی چه رابطه‌ای با روح انسان دارند؟ و آیا امراض روحی شباهتی به امراض جسمی انسان دارند؟

پاسخ ما:

من تجربه زیاد دارم اگر روح سالم باشد بدن هم سالم است. بعضی از اطباء نوشته‌اند که ۸۰ درصد امراض جسمی به وسیله تلقین روح به وجود می‌آید، و ۸۰ درصد به وسیله تقویت روح از بین می‌رود.

بدانید امروز اکثر دانشمندان دنیا متوجّه این کلام الهی شده‌اند که روح را بسازید تا بدنتان سالم شود.

شما نگاه کنید اگر بخواهید به جایی که می‌ترسید بروید، این ترس ضعف روح است، امّا فشار شخص بالا می‌رود. اگر کسی روحش قوی شود، اکثر امراض بدنی خصوصاً امراض معده و مغز و خون،

معالجه می‌شوند. افراد زیادی با تلقین به وسیله حرف یا دست کشیدن معالجه می‌شوند. اگر از راهش وارد شوید و روح را تقویت کنید، مریض را شفا می‌دهید. و اگر کسی روحش را بسازد تزکیه نفس کند و به کمالات روحی برسد مریض نمی‌شود.

لذا سعی کنید روحتان را بسازید، قوی کنید^(۱)، استقامت داشته باشید، در صراط مستقیم باشید. یکی از نعمتهای الهی این است که انسان روحش سالم باشد و تزکیه کرده باشد، که خیر دنیا و آخرت نصیب او می‌شود. امراض روحی را باید تقریباً مثل امراض جسمی تصور کنیم؛ همانطور که ممکن است یک مرض عوارض مختلفی بر روی بدن داشته باشد، گاهی می‌شود یک مرض روحی، ظواهر و امراض مختلفی به وجود آورد. مثلاً مانند این است که انسان ناراحتی معده داشته باشد ولی دست درد و دل درد و سر درد و قلب درد هم به خاطر همان ناراحتی معده بگیرد، گاهی هم یک مرض روحی سبب امراض مختلف روحی می‌شود. مثلاً محبت دنیا سبب طمع و حرص و خیانت و دزدی و دروغ می‌شود. در امراض جسمی حضرت

۱ - روح در بدن خیلی مؤثر است تا می‌توانید روح را قوی کنید تا زندگی خوبی داشته باشید همچنین بدن در روح مؤثر است مثلاً بخواهید تا روح استراحت کند، ص ۱۰۶ پاسخ به ۷۷ مشکل دینی از همین مؤلف.

پیامبر اکرم ﷺ فرموده‌اند: «المعدة بيت الداء»^(۱) معده خانه همه دردها است. اگر انسان معده را خالی نگه دارد، خیلی از امراض رفع می‌گردد و اگر پُر خوری داشته باشد خیلی از امراض به وجود می‌آید همین طور اگر انسان محبت دنیا داشته باشد خیلی از امراض روحی به وجود می‌آید و اگر نداشته باشد خیلی از امراض رفع می‌گردد. شباهت‌های دیگری هم هست که ما در کتابهای «در محضر استاد» و «سیر الی الله» آنها را متذکر شده‌ایم.

۱ - عن رسول الله ﷺ: «و أعلم أنَّ المعدة بيت الداء»، (بحار الانوار، جلد ۱۰ صفحه ۲۰۵ روایت ۹).

سؤال پنجم:

آیا صفات رذیله اضافه بر روح می‌شوند یا
به روح نقص وارد می‌کنند؟ لطفاً توضیح دهید.

پاسخ ما:

روح دارای یک امراض و یک کمالاتی ممکن است بشود. امراض روحی یعنی هر چیزی که سبب ضعف روح باشد. در حقیقت اگر کسی کافر یا مشرک هست یا فرض کنید حسود است، این یک چیزی کم دارد نه اینکه اضافه داشته باشد، در حقیقت نقصی دارد، مثلاً فرض کنید یک فرد مشرک چیزی کسر دارد و آن ایمان و شناخت حقیقت و حقایق است، شناخت واقعیت است، لذا روحش نقص دارد. با این حساب تمام چیزهایی که روح نباید دارا باشد، مربوط به ضعف و نقص روح می‌باشد، و الاً روحی که خدای تعالی در عالم ارواح خلق کرد کسر و نقص نداشت.

سؤال ششم:

مردن روح به چه صورت می باشد؟

پاسخ ما:

اگر می خواهید از فجر پُرارزش (ظهور حضرت امام عصر ارواحنا فدا) لذت ببرید، اگر می خواهید قبل از ظهور حضرت امام عصر ارواحنا فدا و در زمان ظهور و با حضرت امام عصر ارواحنا فدا و در خدمت آن حضرت باشید؛ اگر می خواهید آن جنت خدا را که می گوید: «وَأَدْخُلِي جَنَّتِي»^(۱)، را درک کنید و اگر می خواهید سلسله وار مراحل کمالات را بپیمایید تا به مرحله «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» برسید و بعد دستتان را به صراط مستقیم که حضرت ولی عصر علیه السلام است بدهید، باید حرکتی کنید و از این خواب آلودگی نجات پیدا کنید. فکر نکنید مرگ مخصوص کسی است که در معصیت مرده است، یکی در معصیت مرده است، یکی در عبادت مرده است، یکی در علم مرده است. این را بدانید که هر کجا متوقف شدید مرده اید. چون «لا مقام لكم» نباید توقف کنید، «من ساوی یوماه فهو مغبون»^(۲)، اگر گفتید من مجتهدم، آیت العظمی ام، عالمم، دیگر

۱ - سوره مبارکه فجر آیه ۳۰.

۲ - امالی صدوق صفحه ۶۶۸ و بحار الانوار جلد ۶۸ صفحه ۱۷۳.

ترقی یعنی چه؟ چیز دیگری نمانده است همین جا تو مرده‌ای و اگر گفتم من تمام مفاتیح را دور کرده‌ام و تمام دعاها را شب و روز می‌خوانم، روزها روزه می‌گیرم، شبها عبادت می‌کنم، بیشتر از این هم که نمی‌شود، شبانه روز ۲۴ ساعت است، شما ۲۵ ساعت مشغول عبادتید! (البته اگر تصور داشته باشد) بنابراین هر چیزی حد و پایان دارد، به پایانش که رسیدی مرده‌اید. ما خیلی مرده‌هایی داریم که در عبادت مرده‌اند یعنی دائماً مشغول عبادتند، هر نوع عبادت که می‌خواهد باشد، هیچ نوع ترقی ندارند، همین محدوده را حرکت می‌کنند و یک پله بالاتر نمی‌روند، اینها هم مرده‌اند. عده‌ای در غرورهای دنیوی مرده‌اند، عجیب است من گاهی به بعضی از دانشمندان علوم مادی برخورد می‌کنم و حال اینکه در تزکیه نفس و کمالات روحی یک قدم برنداشته و رشدی نداشته‌اند، چون فرض کنید آقای چه هست و دارای یک دانش مادی هست و در یک بخشی از این دنیای پر از اسرار تخصصی پیدا کرده است، حاضر نیست دیگر در کمالات روحی قدم بردارد می‌گوید من پروفیسورم، لذا می‌بینیم دانشمندان مادی بوده‌اند مثل انیشتین و امثال اینها که اصلاً دین نداشته‌اند و در دین هیچ تحقیقی نکرده‌اند. اطلاعاتشان از یک آدم عامی محض هم در مسأله دین و روح پایین‌تر است، چون در همان کارش مرده و همانجا متوقف شده است. انسان باید در جنبه روحی به

طرف کمالات برود، همین اول سوره حمد الحمد لله، اینها شرح دارد که من بگویم مراحل کمالات را چطور خداوند در همین سوره حمد قرار داده است و تا به آنجا می‌رسد که «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^(۱)، به آن مرحله نهایی از خلقت و نتیجه و هدف از خلقت می‌رسد که می‌گوید «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» حتی «نَسْتَعِينُ» نتیجه عبادت است. یعنی بعد از مرحله عبودیت انسان به «نَسْتَعِينُ» می‌رسد بعد دستش به صراط مستقیم می‌رسد و آنجاست که انسان لذت می‌برد. در یک زمانی واقع شده‌اید که امیدواریم طلوع فجر صادق باشد و بعد این طلوع دیگر هوا تاریک نشود و بدائی حاصل نشود و خورشید وجود مقدس حضرت امام زمان علیه السلام را با چشم ببینیم و از یاران و انصارش باشیم. کوشش بکنید از توقّف، از تحجّر و از مرگی که خدا درباره آنها می‌فرماید «إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى»^(۲)، حرفی به گوش اینها نمی‌رود و افرادی که مُرده‌اند را نمی‌توانی چیزی به گوششان برسانی، از اینها انشاء الله نشویم و جزء آنهایی باشیم که انشاء الله همه انبیاء و اولیاء بگویند خوشا به حال شما که ما هر چه انتظار کشیدیم نشد، ولی شماها موفق شدید.

۱ - سوره مبارکه ذاریات آیه ۵۶.

۲ - سوره مبارکه نمل آیه ۸۰ و سوره مبارکه روم آیه ۵۲.

سؤال هفتم:

حقیقت بدن چیست و نسبت آن به روح

چگونه است؟

پاسخ ما:

ما اگر حقیقت روح را بشناسیم که متأسفانه حقیقت روح را زیاد درک نمی‌کنیم، ما نمی‌دانیم اصلِ ما، خودِ ما، روح ماست و این بدن مثل لباسی است که پوشیده‌ایم. همانطوری که لباس پاره می‌شود گاه این بدن هم شکافی بر می‌دارد می‌برند بخیه می‌زنند و جراحی می‌کنند. همانطوری که شما لا اقل یکی دو دفعه در هفته لباستان را عوض می‌کنید، بدن شما هم سلولهایش عوض می‌شود. آن چیزی که باقی است، همه جا خواهد بود و از چندین هزار سال قبل خدا خلق کرده و تا ابد خواهد بود، آن روح شماست. روح شما هم مریض می‌شود و صفات رذیله‌ای پیدا می‌کند. اگر بدنتان کثیف شد شما به حمام می‌روید، اگر روحتان کثیف شد باید در مجالسی که ذکر خاندان

عصمت علیه السلام است، مجالسی که گریه و توجّه و توسل به پاکان و اولیاء خدا است آن را تمیز کنید. آنهایی که اهل معنا بوده‌اند دیده‌اند که روح یک نفر را عیناً مثل کسی که حمام می‌رود می‌برند و تمیز می‌کنند. شما در مجالس که وارد می‌شوید مثل کسی هستید که می‌خواهد وارد حمام بشود لذا وقتی که بیرون می‌آئید باید تمیز شده باشید.

سؤال هشتم:

آیا حرکت و فعّالیت مربوط به روح است یا
جسم؟ و برای تقویت روح چه راهی وجود
دارد؟

پاسخ ما:

خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ»^(۱) بایست
و برخیز. انسان تا زنده است باید تحرّک داشته باشد. روح انسان
یکپارچه حرکت است و همین که روح از بدن خارج شد چه در حال
خواب چه بعد از مرگ، بدن از حرکت می‌افتد. این روحی که در انسان
و حقیقت انسان است و همیشه بوده و خواهد بود، یکپارچه تحرّک
است، چون لطیف است، چون غیر از حرکت و فعّالیت چیز دیگری
نیست و بدن انسان که گوشت و پوست و استخوان باشد جز
بی‌حرکی و جماد و جمود بودن چیز دیگری نیست، اگر این دو را از

۱ - سوره مبارکه مدثر آیه ۱.

هم جدا کنیم، آن یکپارچه حرکت و این یکپارچه جمود و بی حرکتی است.

برای تقویت روح باید پرسید از چه جهت؟ گاه روح از جنبه‌های مختلف باید تقویت شود^(۱). در کمالات روحی اگر روح بخواهد تقویت شود باید تزکیه نفس کند و سیر و سلوکی داشته باشد، باید کوشش کند در راه تزکیه نفس و به وجود آوردن کمالات روحی مثل استقامت، محبت خدا، جهاد با نفس و امثال اینها.

۱ - گاهی روح انسان در اثر ریاضت و گاهی حتی بدون ریاضت آن چنان قدرتی پیدا می‌کند که تنها با اراده می‌تواند اعمال خارق‌العاده‌ای انجام دهد، ص ۱۸۰ عالم عجیب ارواح.

سؤال نهم:

اگر روح کامل است چرا می‌گویند برای
تکمیل به بدن وارد شده است؟ و آیا روح نباتی
همان روح است؟

پاسخ ما:

روح دارای استعداد کامل است. آینه‌ای را می‌گوئیم آینه‌ای کامل و خوب است که تغییر رنگ و شکل را همان طور که هست منعکس کند، روح چنین آینه‌ای است، ظرف است برای جذب کمالات. روح را خدا قوّه‌ای دراکه و حسّاس خلق کرده و زمینه دریافت علوم را دارد و هر چه بیشتر علوم را دریافت کند، کامل تر می‌شود. روح نباتی همان روح نیست. روح نباتی یعنی در هر چیزی که زنده است وجود دارد؛ شما در یک درخت هم روح نباتی می‌بینید و در یک سلول هم روح نباتی هست، چون همان جا که علقه و مضغه هست، روح نباتی وجود دارد و نطفه هم روح نباتی دارد، اگر روح نباتی نبود رشد نمی‌کرد.^(۱)

۱ - این مطلب در کتاب در محضر استاد ج ۲ ص ۲۰ از همین مؤلف توضیح داده شده است.

سؤال دهم:

روح از بدن چه استفاده‌ای می‌کند و چه ارتباطی با هم دارند؟

پاسخ ما:

روح انسان وقتی در چهارماهگی در رحم مادر وارد بدن می‌شود، این روح علوم را دریافته و می‌فهمد، منتهی در دنیا یا رحم مادر یک وسایلی می‌خواهد تا از دانسته‌هایش استفاده کند. مثلاً می‌داند فلان غذا خوب است باید دهان داشته باشد که بخورد. روح تا وقتی در بدن هست از بدن به عنوان وسیله کاری استفاده می‌کند و همه چیز را می‌فهمد و به معرض اجرا می‌گذارد، از مغز و سلولهای آن برای درک مسائل بدیهی استفاده می‌کند و از بدیهیات پی به معقولات می‌برد.

عقل همان روح است، مانند اره که آلت بریدن است، بدن آلت روح است، لذا روح با چشم می‌بیند و دلیلش این است که وقتی خواب هستیم بدن هست، وسیله هست، اما انسان نمی‌بیند، درک نمی‌کند، احساس نمی‌کند. بنابراین گاه کسی سلولهای مغزیش کم

است مانند اره‌ای که کُند است نمی‌تواند بُبرد. وقتی انسان خواب است تمام احساسات از بدن خارج می‌شود. روح از وقتی وارد بدن می‌شود تا بیرون می‌آید، کم و زیاد نمی‌شود. از نظر عرض و طول بدن ارتباطی به روح ندارد، روحی که در چهارماهگی در بیچّه وارد می‌شود یا در عالم ذر وارد ذره می‌شود، با الان هیچ فرقی نمی‌کند، البتّه بزرگ می‌شود آن هم از نظر فهم و علم و کمالات رشد می‌کند، امّا از نظر قد و قواره فرقی نمی‌کند. لذا در خصوص ملائکه و اجنه گفته شده شکل خاص ندارند ولی متشکل به اشکال مختلف می‌شوند. منتهی روح چون در بدن آمده است به آن قالب مثالی متشکل می‌شود. ارتباط از طریق روح است، و بدن همان است که وقتی انسان می‌میرد باقی می‌ماند، مثل گوشت گوسفند. شما می‌خواهید آب بخورید، روح به دست شما فرمان می‌دهد بردارید. دلیلش این است که وقتی خواب هستید یا مرده‌اید، نمی‌توانید این کارها را انجام دهید. خدا این طوری قرار داده که روح از بدن استفاده‌ی کاری کند. این طوری ارتباط برقرار می‌شود، دست شما با اراده جمع می‌شود و الا می‌خواست با فنر جمع شود و فنر خراب می‌شد یا گاهی گیر می‌کرد، ولی بدن از روح استفاده‌ای ندارد، درک و فهم ندارد. تمام لذائذ هم از طریق روح است هر دو لذت مال روح است، هم لذت روحی و هم لذت بدنی، بدن به منزله‌ی آلت روح است که از آن استفاده می‌کنیم.

سؤال یازدهم:

چند دسته از ارواح زندگی دو بُعدی در عالم
برزخ دارند؟

پاسخ ما:

اولیاء خدا و دشمنان دین دو بُعد دارند. یعنی بعد از مرگ اولیاء
خدا می‌توانند در عالم بالا با شهداء و صدیقین باشند و هم می‌توانند
به کره زمین بیایند و با ما حرف بزنند. اختیار هم در دست خود
آنهاست. بعضی از این افراد مثل دنیا که منتظر بودند به خانه بروند و
روی تخت دراز بکشند و استراحت طلب بودند شاید از آنجا پایین
نیایند، اما یک عده فعالند و می‌روند به اقوام و خویشان رسیدگی
می‌کنند که آیا راه حق را در پیش گرفته‌اند؟ خلاصه اینها این حالت را
دارند و ارتباط برقرار می‌کنند. کفار و مشرکین آنها که خیلی بد هستند
آنها را در همین بدن معذب می‌کنند، منتهی با یک عذابهای دردناکی
که انسان وقتی از روایات می‌شنود به خود می‌لرزد. به محمد بن ابی

بکر، حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند: برو فلان قبرستان پدرت آنجاست، به صورت سگی که همه سگها به او حمله می کنند و تمام بدنش زخم است و موهایش ریخته است.

لذا این دسته به صورت حیوانات خیلی کثیف یا به صورت مورچه ای که کشته نمی شود، چون اگر پا روی مورچه بگذارند کشته می شوند، با آن نحوه و در مدت طولانی باید بمانند، زمان بر آدمهای بزرگ زودتر می گذرد تا بر بچه ها، و بر حیوانات بزرگ زودتر می گذرد تا حیوانات کوچک.

یک پشه شاید یک شبانه روز بیشتر عمر نکند اما برای او مثل صدسال ما می گذرد، یا مورچه شاید یکسال عمر کند، اما برایش بسیار طولانی می گذرد.

یک انسان متکبر که در مقابل پروردگار تکبر دارد، خدا به صورت مورچه قرارش می دهد، جای پر جمعیتی او را رها کند که هر لحظه روی سر او لگد می کوبند و بلند می شود راه می افتد و همه فهم و شعوری که در زمان حیات داشته دارد، البته فهم و شعور زیادی نداشته که راه کج انتخاب کرده است، به هر حال هر چه داشته در همان حال مورچگی و کوچکی دارد.

سؤال دوازدهم:

آیا ارواحی که بعد از موت در بدنهایی از جنس همان عوالم قرار می‌گیرند و زندگی می‌کنند ممکن است به زمین بیایند؟

پاسخ ما:

اگر در آسمان چهارم، مؤمنین و حضرت عیسی علیه السلام باشند با طی الارض می‌توانند به زمین بیایند و از زمینی‌ها سؤالاتی بکنند و با اینها در ارتباط باشند.

حضرت عیسی علیه السلام مکرر بعد از رفتن به آسمان در بین مسیحی‌ها و پیروانش ظاهر شد (من نمی‌خواهم خصوصیات خاصی را بیان کنم) اجمالاً اولیاء خدا در همین زمان آنهایی که مثلاً به یک مرحله‌ای از همین چند دسته که خدای تعالی می‌فرماید: صدیقین، نبیین، شهداء و صالحین رسیده‌اند، زیاد به کره زمین می‌آیند و بر می‌گردند. روایت و قضیه در این ارتباط زیاد داریم که گفتن همه آنها بسیار

طولانی می شود. به هر حال می آیند، رفت و آمد می کنند و اطلاعاتی از ما کسب می کنند. بعضی ها فعال هستند، بعضی اولیاء خدا به اصطلاح جنبه مربّی دارند، همانطور که در دنیا یک عده را تربیت می کردند در عالم برزخ هم تربیت می کنند.

چون این عده بدن دارند لذا زمان را درک می کنند، شب و روز دارند و از همه امکانات دنیا استفاده می کنند.

سؤال سیزدهم:

قبض روح به چه معناست؟ چگونه افراد

قبض روح می‌شوند؟

پاسخ ما:

قبض به معنای گرفتن است، یعنی یک شخصی که می‌خواهد بمیرد بدن او دیگر لایق نگه داشتن روح نیست. سکتة قلبی، یا مغزی کرده یا مرض او پیشرفت کرده و بدن نمی‌تواند روح را نگه دارد لذا رها می‌کند. وقتی که بدن روح را رها کرد ملک آن را قبض می‌کند، به این ملک قابض الارواح می‌گویند.

شاید در ذهن شما بیاید که روح را از بدن بیرون می‌کشند و با فشار زیاد هم می‌کشند به طوری که می‌گویند روح تا روی قلبش آمده، تا روی حلقوم و گردن آمده، اما این مسائل نیست، روح خودش بیرون می‌آید و ملائکه آن را می‌گیرند و بعد از گرفتن و قبض روح اگر از اولیاء خدا باشد آن را وارد بدنی از جنس آسمان چهارم می‌کنند آن هم در یک لحظه، آنجا انسان چشم باز می‌کند و می‌بیند ائمه اطهار علیهم السلام در اطرافش هستند.

سؤال چهاردهم:

فرق روح و فطرت چیست؟

پاسخ ما:

روح خود انسان است همین است که به وسیله آن می بینید، می شنوید، می فهمید، درک می کنید، فطرت یعنی خلقت و خلقت در ضمن وجود روح شماست. خدا موقع خلق کردنتان علوم را به وسیله اراده خودش در شما ایجاد کرده که اسمش را غریزه هم می گذارند و در حیوانات هم وجود دارد، در انسان ها هم وجود دارد، مثلاً همه ما می دانیم ظلم بد است.



سؤال پانزدهم:

وجه تفارق روح و قوه عاقله چیست؟

پاسخ ما:

روح دارای قوه عاقله است. عقل در لغت چیزی است که انسان را از ضرر غیر قابل تحمل نگه می‌دارد. چیزی که نفعی ندارد یا ضررش بیشتر از نفعش است. عقل از عقال گرفته شده است در عرب مرسوم بود شتر را عقال می‌کردند، یعنی دو زانویش را می‌بستند که تکان نخورد، یک ریسمان به انسان می‌بندند از راه منحرف نشود. عقل انسان علمی است که باعث می‌شود به حقایق راه پیدا کند و مجموعه علمی که از حقایق پیدا می‌کند. بنابراین به مجموعه علمی که از حقایق در روح انسان به وجود آمده عقل می‌گویند. از حضرت امام صادق علیه السلام سؤال شد عقل چیست؟ حضرت فرمودند: «العقل ما عُبِدَ به الرحمن و اکتسب به الجنان»^(۱)، راوی می‌گوید آنچه معاویه داشت چه بود؟ حضرت می‌فرمایند: «نُکراء» و شیطنت بود. معاویه یک تومان دنیا را گرفت و یک میلیون آخرت را داد؛ چون ما معتقدیم آخرت ابدی و نامحدود است و دنیای ما محدود است.^(۲)

۱ - بحارالانوار جلد ۱ صفحه ۱۱۶.

۲ - عقل و وجدان همان قوه‌ای است حکم او را انسان بدون دلیل می‌پذیرد و تنها خود دلیل تمام مطالب علمی واقع می‌شود، ص ۲۲۱ پاسخ به مشکلات جوانان.

سؤال شانزدهم:

آیا در خلقت ارواح مسأله‌ای بوده که سبب
 شده عده‌ای راه خیر و عده‌ای راه شر را انتخاب
 کنند؟

پاسخ ما:

اختیار سبب شده است عده‌ای راه خیر و عده‌ای راه شر را
 انتخاب کنند. اگر یک گله گوسفند روی یک خط بروند می‌گویند
 مجبورند، اما اگر هر کدام یک قسمتی رفتند می‌گویند اینها یک
 مقداری اختیار داشتند. لازمه اختیار این است که یکی راه شر و یکی
 راه خیر را انتخاب کند، علت نقص و کمال، اختیار است و سوء
 استفاده از اختیار سبب می‌شود که انسان غفلت کند و راه بد را
 انتخاب نماید.

سؤال هفدهم:

چرا خدای تعالی روح با عظمت ما را در این بدن پست قرار داده است؟

پاسخ ما:

شخصی به خدمت حضرت امام صادق علیه السلام می‌رسد می‌پرسد شما درباره روح مطالب زیادی می‌فرمائید، درباره عظمت روح که در عرش بود و چه می‌کرد و چه قدرتی داشت. چرا خدای تعالی او را در این بدن وارد کرده و از مجرای بول عبورش داده و با این وضع وارد دنیا کرده است؟ حضرت فرمودند: اگر این ارواح در آن بالا در عالم ذر و ارواح با همان قدرت می‌ماندند ادعای خدایی می‌کردند. به اصطلاح خدا ما را لگدمالمان کرده، کمی بدن گرما می‌بیند آدم را می‌پیچاند، غذای سنگین می‌خورد ناراحت می‌شود، در عین حال فرعون می‌گوید «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»^(۱)، تا این حد ادعای خدایی و تکبر

۱ - سوره مبارکه نازعات آیه ۲۴.

می کند.

روح را خدا به خودش منتسب می کند و دارای جمیع علوم می کند. اما در این بدن کوچک آورده، اگر بتواند انسان آن چشم را حفظ کند و اگر نتوانست، وقتی به دنیا برای زندگی آمد خود را از آلودگی ها نجات دهد تزکیه نفس کند تا آن چشم به او برگردد باز خدا را می بیند و با او رابطه برقرار می کند.

سؤال هیجدهم:

آیا قوه دراکه و فهم انسان در مغز است؟

پاسخ ما:

سلولهای مغزی به طور مسلم مرکز فکر است؛ یعنی سلول وسیله است، مغز انسان وسیله درک حقایق است نه اینکه خودش حقایق را درک کند مثل کامپیوتر نیست، کامپیوتر وسایلی دارد که در آنها مطلب درج می شود و کسی بالای سرش نیست، اما نمی تواند مسائل را حل و فصل بکند ولی مغز انسان مسائل را نگه می دارد و حل و فصل می کند وقتی انسان می خوابد جلوی حرکت روح گرفته می شود، وقتی انسان بیهوش است مثل وقت خواب است، کار داروی بیهوشی این است که سلولهای مغزی را از کار می اندازد، در خوابیدن انسان زود بیدار می شود اما در بیهوشی تا داروی بیهوشی اثر دارد بیدار نمی شود.^(۱)

۱ - انسان دارای روح و نفسی است که کاملاً از بدن استقلال دارد و مانند آینه علم و کمالات را در خود منعکس می کند و جسم سیال و لطیفی است که استعداد پذیرش خاطرات بشر را دارد. ص ۱۵۵ پاسخ ما، توضیح نسبتاً کامل.

سؤال نوزدهم:

آیا تخلیه روح نوعی خواب است؟ آیا
تمرکز فکر به روح مربوط است؟

پاسخ ما:

تخلیه روح یعنی روح از بدن بیرون آمدن، روح، بدن را جا می‌گذارد و بیرون می‌آید.^(۱) در حقیقت ما لباس خود را می‌کنیم لخت بیرون می‌رویم. شما وقتی خواب هستید اگر با اراده بخواهید، تخلیه روح می‌شوید، آن لحظه‌ای که روح می‌خواهد از بدن بیرون بیاید و از کار بیفتد آن لحظه را متوجه باشید و روح را در اختیار بگیرید به این می‌گویند خواب اختیاری، پس تخلیه روح با خواب هیچ فرقی نمی‌کند اسم تخلیه روح را خواب مغناطیسی گذاشته‌اند.

روح و جسم دو موجود مناسب هم نیستند، روح از عالم امر و

۱ - انسان گاهی ناخودآگاه و گاهی اختیاری می‌تواند روحش را از بدن تخلیه کند ولی اینکار بدون داشتن استاد بسیار خطرناک است، ص ۱۱۲ عالم عجیب ارواح.

جسم از عالم خلق است، «داخل فیه و لاممزوج» روح داخل در بدن است اما ممزوج و مخلوط با بدن نشده است به یک معنا خارج از بدن است اما مفارقت و جدایی بین آنها نیست.

هر چه انسان به دستورات و راهنمایی‌های خدا بیشتر عمل کند روح او قوی‌تر است. لذا تا می‌توانید بدن را در نظر نگیرید، یک اشتباهی شده است ما فکر می‌کنیم همین بدن هستیم وقت خواب هم جسم را خودمان می‌دانیم در حالی که انسانی که خواب است نه می‌بیند و نه می‌چشد، وقت مُردن هم ما در بدن مان نیستیم.

تمرکز یعنی محدود کردن و به یکجا توجه کردن و مربوط به روح است، افرادی هستند که حتی بدنشان سرد می‌شود اما هنوز می‌فهمند چون فعالیت‌های روح از طریق مغز است ولی دست و پا خیلی روح با آنها کار ندارد بلکه تحت فرمان مغز هستند. به همین دلیل مادیین می‌گویند وقتی روح نباتی می‌خواهد از بدن خارج شود از پا زودتر بیرون می‌رود تا از سر و مغز.

سؤال بیستم:

افرادی که در خواب حرف می‌زنند آیا
روحشان از بدن بیرون نرفته است؟

پاسخ ما:

صحبتی که بر اساس عقل و فکر و فهم نباشد فقط صداست که خارج شده است، اصولاً این مسائل تحرکاتی هست که یعنی روح در بدن هنوز اثر دارد. شما وقتی برق را قطع می‌کنید تا مدتی ولو کوتاه چراغ روشن است، این روشنایی نیرویی از برق است که در آن وسیله باقی مانده است، این نیرو در بعضی وسایل زیادتر و در بعضی دیگر کمتر است. مثلاً پنکه در حال چرخیدن اگر از برق بکشید تا مدتی می‌چرخد، ماشین در حال سرعت وقتی ترمز کند تا مسافتی کشیده می‌شود، در انسان هم اینطور است گاه چشم باز است اما نمی‌بیند گوش باز است اما نمی‌شنود، مثل باقی مانده برق در وسیله است که بدن با آن حرکت می‌کند، گاه به وسیله همین نیروی باقی مانده انسان

راه می‌رود، حرف می‌زند و می‌نشیند و خلاصه خیلی کارها انجام می‌دهد اما چون متکی به فهم و درک و بینش نیست مربوط به روح نیست، مرده هیچ وقت حرکت نمی‌کند، اما انسان خواب چون هنوز روح با بدن ارتباط دارد ممکن است چنین تحرکاتی داشته باشد.

من و شما ارواحی در ابدان هستیم. روح بدن را کنترل می‌کند، ماشین هیچ وقت راننده را کنترل نمی‌کند، روح فرمان می‌دهد و اگر انسان فقط امر الهی را اطاعت کند روحش کنترل می‌شود.

سؤال بیست و یکم:

آیا وضعیت ارواح در شب جمعه فرق می‌کند و دعا و خیرات برای آنها روایت دارد؟

پاسخ ما:

اصولاً در شب جمعه الطاف الهی به مخلوقاتش زیاد می‌شود، خدای تعالی به بهانه‌های مختلف گناهکاران از شیعه را بخشیده و خواهد بخشید. مردگان از شیعیان که گناهکارند (ارواح خواب) در اثر همین الطاف و بهانه‌های پروردگار کم‌کم بار گناهشان کم شده و به تدریج جزء ارواح آزاد قرار می‌گیرند. در یک مکاشفه شخصی دیده بود جوی آبی است که شخص آن را هدایت می‌کرد به مزرعه خود، و سعی می‌کرد یک قطره آن هدر نرود. خدای تعالی ما را برای بهشت خلق کرده، لذا از طرق مختلف مراقب است و کاری می‌کند که بهشت برویم و هدر نرویم. در گذشته‌ها اینطور بوده که تا زور نباشد یعنی حاکم و ظالمی نباشد مردم فرمان نمی‌بردند، لذا خدای تعالی را اینطور معرفی می‌کردند که بخشش زیادی ندارد و بندگان خود را به این سادگی‌ها نمی‌بخشد وقتی ما این حرفها را می‌زنیم (که این طور نیست) همه تعجب و اعتراض می‌کنند.

سؤال بیست و دوم:

دیدن ارواح و آنچه مربوط به غیب است آیا فضیلتی برای شخص محسوب می شود؟

پاسخ ما:

بشر یک خصوصیتی دارد بلکه حیوانات اینطور هستند که هر چیزی را مثل افکار مادیین با شهودات خود مقایسه می کنند و هر چیزی را نمی توانند درک کنند و نبینند، به آنها اعتقادی ندارند در حالی که باید اعتقاد داشت. شخصی از حضرت علی علیه السلام سؤال کرد آیا خدا را دیده ای؟ حضرت فرمودند: «لَمْ اَعْبُدْ رَبًّا لَمْ اَرَهُ»^(۱)، من خدائی که نبینم عبادت نمی کنم، اگر حضرت در ادامه این جمله توضیح نمی داد ما هم مثل سنی ها که می گویند روز قیامت خدا دیده می شود، می شدیم. ما دیدن را منحصر به این چشم می دانیم. اگر بگوئیم خدا با ما حرف زد، فکر می کنیم صدایی در امواج هوا آمده و

وارد گوش ما شده است. اگر من بگویم بوی عطری آمد اول می گوئید شاید کسی عطر زده باشد، چون ذهن ما روی عطرهاى ظاهرى و شامه ظاهرى است.

اینها برای این است که فکر ما در این محدوده است. حال اینکه همه چیز غیر این است. اگر گفتند خدا با ما حرف زده با آن زبان و گوشى است که در قرآن می فرماید. خدای تعالی محتاج مخلوق خود نیست، صدا و امواج هوا مخلوق خدا هستند و اگر خدای تعالی غیر از ایجاد صدا نتواند مفهوم و صدای خود را به ما برساند محتاج مخلوق خود است ما محتاج هستیم و از مقطع حروف استفاده می کنیم. حرف زدن یعنی به وسیله ای کلام به دیگری القا شود. خدای تعالی به وسایل نیاز ندارد. خدای تعالی مطالب را در قلب و مغز ما القا می کند قرار می دهد بدون آنکه نیازی به هیچ کدام از وسایل داشته باشد.

سؤال بیست و سوم:

وضعیت روح ما در این دنیا نسبت به عالم
ملک و ملکوت چگونه است و چگونه باید
باشد؟

پاسخ ما:

روح مانند مرغی در قفس است. روح را وارد ملک کردند و اینجا
آلوده می‌شود و هم چنین محدود می‌گردد ما فقط از راه چشم که
مربوط به ملک است، ببیند از راه گوش ملکی بشنود از حواس
پنج‌گانه ملکی زندگی خود را اداره کند، لذا روح باید از عالم ملک به
غیب‌الغیوب پرواز کند. یعنی خود را از عالم ملک و تصورات که دارد
بیرون بیاورد و چشم و گوش دل را باز کند. فشار کار ما این است که
می‌خواهیم غیب را به ملک بیاوریم و لذا هیچ وقت ترقی و پیشرفت
نداریم. اگر ملک را بخواهیم ببینیم می‌گوئیم بیا در ملک، اگر حضرت
امام زمان علیه السلام را بخواهیم ببینیم می‌گوییم در بدن بیاید و کنار ما باشد
و اگر خجالت نکشیم مثل بنی اسرائیل که بعد از آن همه محبت گفتند
برای ما خدایی بساز، ما هم می‌گوئیم خدا در ملک بیاید، حال اینکه
ما باید به عالم غیب وارد شویم، چرا خدای تعالی پیامبران را به
صورت ملک برای ما نفرستاد چون اگر ملک می‌فرستاد ما آن را به

عالم ملک می آوردیم و خدای تعالی آنجاهائی که می خواست کاری از غیب انجام دهد، ملک را به صورت آدم می فرستاد. درباره حضرت مریم در قرآن می فرماید: «فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا»^(۱)، برای او بشری شد که آن را نشناخت. چون می خواهد کار ملکی انجام دهد، یا برای عذاب قوم لوط ملائکه به صورت انسان مجسم شدند.

اگر انسان بتواند به عکس کار کند و آن طرف برود و دیوار حجابها را پاره کند، چون روح مال آن عالم است، به آن عالم می رود و ملک و جن و شیطان را با چشم روح می بیند و با گوش روح می شنود، «وَلَهُمْ أَغْنَيْنُ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا»^(۲)، منظور از چشمی که با آن نمی بینند و گوشی که با آن نمی شنوند، چشم دل است. «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ»^(۳)، دقیقاً مثل حیوانات، شما به یک الاغ هر چه فشار آورید که عالم غیبی هست، نمی فهمد اما باید انسان این پرده را پاره کند به غیب برود. عالم غیب پنهان از حواس پنج گانه انسان است.

غیب از اصطلاحات فلسفی نیست. غیب یعنی از چشم و گوش ظاهری پنهان است، و الا از دل و چشم روح پنهان نیست.

۱ - سوره مبارکه مریم آیه ۱۷.

۲ - سوره مبارکه اعراف آیه ۱۷۹.

۳ - سوره مبارکه اعراف آیه ۱۷۹.

سؤال بیست و چهارم:

در خواب بدن استراحت می‌کند یا روح؟ اگر انسان دچار بی‌خوابی بشود و از نظر بدنی مشکل داشته باشد، چرا این حالات برای روح پیش می‌آید؟

پاسخ ما:

عموماً فکر می‌کنند خواب برای استراحت بدن است، بدن خسته می‌شود می‌خوابد و بعد که خستگی رفع شد کار می‌کند، اما حقیقت غیر این است، روح ما در عالم قبل بوده، آن را آوردند در این قفس زندان کردند. از نظر علمی سرعت روح از نور بیشتر است، چون هر چیزی که ثقیل‌تر است حرکتش کندتر می‌شود، نور لطیف‌تر از هواست، چون هوا از شیشه عبور نمی‌کند اما نور عبور می‌کند و روح از نور لطیف‌تر است چون روح از کوه‌های بسیار سنگی و سخت و ضخیم عبور می‌کند اما نور نمی‌تواند عبور کند. روح از قبر بیرون

می آید والا سؤال نکیر و منکر معنا ندارد؛ پس روح وارد و خارج می شود و سنگ و گِل و خاک مانع آن نیست. مثلاً یک کسی در یک سلول تنگ سیمانی که هیچ منفذی به بیرون ندارد می میرد، روح از آنجا بیرون می آید پس اجسام هر چه لطیف تر باشند سرعت سیر آنها بیشتر است، روح ظرف چند ثانیه ممکن است به اقصی نقاط عالم برود و برگردد، آن وقت چنین موجود پُرسرعتی را در قالب قفسی کرده اند که از ده تا پله می خواهد بالا برود خسته می شود، پا درد می گیرد، دو ساعت کار می کند خسته می شود، به این روح، خدای تعالی در روز هفت - هشت ساعت مرخصی داده، یعنی روح به عنوان مرخص شدن از زندان می رود. پس خواب برای روح استراحت است. اگر کسی خود را بتواند تمرین دهد به خواست خود روح از بدنش خارج می شود. پس روح مثل زندانی هایی که بهتر هستند و شبهای جمعه به آنها مرخصی می دهند، مرخصی می رود، خستگی می گیرد و بدن خسته نمی شود حتی درد اعضای بدن مربوط به روح است، بدن همان گوشت و پوست و استخوان است و اگر آن را در چرخ گوشت بریزید برایش فرقی نمی کند، درد ندارد. یک وقت می گوئید لباس یا اسب را بگذارم خستگی رفع کند، یک وقت می گوئید من خستگی رفع کنم، این دو نوع است. اگر انسان در معنایش فرو برود فکرش این طور می شود که من برای راحتی روحم

می‌خوابم، به بدن کاری ندارد هر کاری می‌خواهد بشود. انسان خود را فدای اسب نباید بکند که بگوید من بایستم اسب خستگی رفع کند، تو خدمتگزار اسب هستی یا اسب خدمتگزار توست؟ اگر کسی اینطور بخوابد که روح به مرخصی برود کم‌کم به جایی می‌رسد که از خوابش استفاده معنوی می‌کند، روح خود را آزاد کرده در واقع خود روح بیرون آمده و دنبال کارهای اساسی می‌رود و احتمالاً به تخلیه روح و خوابهای اختیاری منتهی می‌شود و خوابهای خوب می‌بیند چون حواسش جمع می‌شود لذا مکاشفاتی دارد و از خوابیدن لذت می‌برد اما اگر برای استراحت بدن باشد خصوصاً جهت کم‌خوابی باشد، قرص بخورد کم‌کم می‌بیند یک آدم بی‌ارزشی شده که خواب را به اصطلاح مایه زحمت و مزاحم زندگی می‌داند.

من به شما توصیه می‌کنم هیچوقت به سراغ خواب نروید، خواب باید شما را در بر بگیرد نه اینکه شما خواب را در بر بگیرید، چون این کار باعث ناراحتی اعصاب می‌شود. این را یاد بگیرید که اگر شبی خوابتان نبرد بلند شوید نماز شب بخوانید، صد یا هزار تا صلوات بفرستید. اینکه چشم انسان می‌سوزد یا سر انسان داغ می‌شود، خیالات است چون اگر خواب می‌آمد خوابت می‌برد، لذا خواب شما را در بغل می‌گیرد.

سؤال بیست و پنجم:

چگونه می شود با ارواح اولیاء خدا تماس

داشت؟

پاسخ ما:

انسان در تماس ها و رفاقت ها باید سنخیت روحی پیدا کند تا واقعاً رفیق شود. مثلاً من می خواهم با فلان عالم رفیق شوم یک وقت می خواهم در مجلس از او استفاده بکنم اما یک وقت می خواهم هم بحث و هم صحبت با من شود. باید صفات را شبیه او کنی. ارواح یک فرقی با ما دارند که آنها منقطع از دنیا شدند و ما پایمان بسته است. تو هم وابستگی ات را به دنیا کم کن، علاقه ات را به دنیا کم کن، غل و زنجیرهایی که «و قعدت بی اغلالی»^(۱)، به دست و پایت بسته شده قطع کن، به فرمایش حضرت رسول اکرم ﷺ «موتوا قبل ان

۱ - دعای معروف کمیل، مفاتیح الجنان.

تموتوا»^(۱) قبل از مرگ خود را منقطع کنید، مانند خیلی افراد که با ارواح اولیاء خدا تماس دارند و نتیجه تزکیه نفس انقطاع است.

ارتباطی که قلباً با حضرت امام عصر علیه السلام برقرار می‌کنیم حضرت ولی عصر علیه السلام متوجه می‌شوند. اما وقتی با فردی با اخلاص حرف می‌زنیم، حالا از کجا آن طرف بفهمد لذا در مورد افراد دیگر اینطور نیست. یک وقت شما صد درصد به من مشغولی و من اصلاً متوجه تو نیستم. «من به تو مشغولم و تو با عمر و زید» یک وقت دو تا ولی خدا هستند و در مراحل خیلی بالا این ارتباط دو طرف امکان دارد.

سؤال بیست و ششم:

نفس با روح چه فرقی دارد و کدام اصل است؟ آیا جسم به منزله ضبط صوت برای روح است؟

پاسخ ما:

روح را معمولاً در مقابل جسد می‌گویند. دو چیز متفاوت است. وقتی می‌خواهند حرفی از روح بزنند، جسد در کار نیست و روح است. خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ...»^(۱)، روح در مقابل جسد نیست. خود نفس انسان مرکب از روح و جسد است. در فارسی می‌گویند خود و در عربی می‌گویند نفس؛ حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام خود حضرت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است، نفس حضرت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است. روح آن چیزی است که جدای از جسم است و نفس مرکب از روح و جسم است. از آیات قرآن استفاده می‌شود که انسان و اشیاء،

۱ - سوره مبارکه اسراء آیه ۸۵

چیزهایی که اطرافش انجام می شود را ضبط می کند و در تفسیر این آیه که خدای تعالی می فرماید: «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا»^(۱)، روایت هم دارد روز ظهور و یا روز قیامت خبرهایش را زمین حدیث می کند و حالت ضبط صوت را دارد^(۲)، همانطور که مغزتان قضایا را ضبط می کند همینطور هم جسدتان ضبط می کند.

۱ - سوره مبارکه زلزله آیه ۴.

۲ - تأویل الایات الظاهرة صفحه ۸۰۵.

سؤال بیست و هفتم:

آیا احضار روح حرام است؟

پاسخ ما:

احضار روح حرام نیست ولی ممکن است دروغ باشد. ۹۹ درصد احضار روح‌ها دروغ است. یعنی ۵۰ درصدشان بیخود است و خود احضار کننده میز را تکان می‌دهد یا با یک تردستی‌هایی میز را می‌چرخاند، یا تردستی‌هایی می‌کند و می‌گوید روح این کارها را انجام داده است، ۴۰ درصد هم شیاطین هستند که حاضر می‌شوند به جای روح و اوایل حرفهای درستی هم می‌زنند وقتی خوب افراد را مطمئن کردند، آن وسط حرف انحراف کننده‌ای می‌زنند. ده درصد شاید هم کمتر اگر روح ولی خدایی باشد و حاضر باشد که احضار شود امکان دارد مثلاً مشکلی باشد که از این طریق بخواهند حل کنند و آن هم اسمش حضور است، مثلاً پدر شما دفينه‌ای دفن کرده و از دنیا رفته شما هم به این پول نیاز دارید و نمی‌دانید کجاست؟ روح

خودش حاضر می شود و می گوید فلان جا دفنش کرده، یا حتی گاهی نمی خواهد احضار کنید یک قاتلی کسی را کشته ولو مقتول گناهکار باشد خدا تسلطی به او می دهد تا انتقامش را بگیرد و آزادش می گذارد، خدای تعالی در قرآن می فرماید: «فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا»^(۱).

روح تشکّل هم پیدا می کند، یعنی شکل انسان معمولی به خود می گیرد مثل چند تا آدم معمولی، ممکن است در همین مجلس هم با شما نشسته باشند و هیچ کدام متوجه نشوید.

سؤال بیست و هشتم:

افرادی که داستانشان را در کتاب عالم
عجیب ارواح آورده‌اید که دوباره به این دنیا
برگشته‌اند، این برگشت به چه صورت بوده
است؟

پاسخ ما:

شخصی که ایشان اشاره کرده وقتی که در کتاب عالم عجیب ارواح
داستانش چاپ شد، یک نامه‌ای برایم نوشت که این قضیه مال من
است و در سنین جوانی چنین قضیه‌ای داشتم و الان نود ساله هستم
و آثاری از آن در نظرم هست، قبل از اینکه چنین اتفاقی برایم بیفتد
چشمم ضعیف بود و بعد از آن آن قدر قوی شد که میکروب را
می‌بینم اما اینکه چطور از داخل قبر بیرون آمده برای ما هم حل نشد،
چون قرار بود بیاید مشهد پیش ما که کسالتی داشت و فوت کرد.
خودش که نمی‌توانست تلاش کند و بیاید بیرون. یا جریان شیخ

طبرسی را می‌گویند یک کفن دزدی آمده بود کفن‌شان را بدزدد، سر قبر را باز کرد و ایشان زنده بوده آمد بیرون، اکثر کسانی که سگته می‌کنند ممکن است لخته‌ای ایجاد شده باشد با فشاری که وارد می‌شود دوباره زنده شوند. برخی افراد بوده‌اند آنها را دفن کردند اما دوباره زنده شده‌اند! اما نشد ما از ایشان پرسیم چطور زنده شدند.

سؤال بیست و نهم:

تغذیه روح چیست؟ و غذاهای روح چه

چیزهایی هستند؟

پاسخ ما:

قرآن و علم و حکمت که انبیاء برای تعلیم بشر آورده‌اند اینها مثل خوراکی است که روح انسان باید دائماً از این خوراک استفاده کند همانطور که اگر انسان یک روز غذا نخورد ضعف پیدا می‌کند، همانطور اگر یک روز انسان از علوم و حکم الهی استفاده نکند روحش ضعف پیدا می‌کند، و ضعف روح کم‌کم منتهی به مرگ روح می‌شود. شاید اگر مدتی شما صد درصد فکرتان متوجه دنیا یا علوم دنیایی باشد، یک وقتی ببینید که روحتان مرده است و آیات قرآن در آن تأثیر نمی‌کند، خدای تعالی به حضرت پیامبر ﷺ می‌فرماید: تو ای پیامبر به مرده نمی‌توانی چیزی بشنوانی، «إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى»^(۱) به آدم کر نمی‌توانی چیزی یاد بدهی، «وَلَا تَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ»^(۲) کوشش کنید که دلتان را زنده نگهدارید. اگر می‌خواهید از غذای معنوی خوب استفاده کنید، اگر مایلید که رزق معنوی مرتب به شما برسد، اول از ناحیه هر سخنگویی که زبان قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام است و بعد

۱ - سوره مبارکه نمل آیه ۸۰.

۲ - سوره مبارکه نمل آیه ۸۰.

از خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام استفاده کنید و کم کم از الهامات الهی بهره مند شوید کوشش کنید که دلتان را زنده نگهدارید، ضعف هم پیدا نکنید، همیشه انسان باید ظرفی داشته باشد که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «فخیرها أوعاها»^(۱) بهترین دلها دلی است که ظرفیتش بیشتر باشد، ظرفیت پیدا کنید، رحمت پروردگار، علم و حکمت از جانب کوثر که یکی از نه‌های بزرگ کوثر وجود مقدس حضرت بقیه الله علیه السلام است جاری است برای همه کس، آن کس بیشتر از این کوثر و خیر کثیر استفاده می‌کند که ظرفش بزرگتر باشد. «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»^(۲) کسی که به او حکمت داده شده باشد خیر کثیر به او داده شده است و از امام علیه السلام در معنای کوثر پرسیدند فرمودند خیر کثیر است و این خیر کثیر بر همه نازل می‌شود، حال کسی ظرف کوچکی به اندازه یک استکان برداشته است به اندازه همان استکان بهره‌مند می‌شود. یک نفر قدح، یک نفر یک حوض و کسی هم مثل حضرت فاطمه زهرا علیها السلام اقیانوس کوثر است و اسمش کوثر است و خدای تعالی او را به عنوان حوض کوثر معرفی فرموده است.

و از منت‌هایی که خدای تعالی بر حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گذاشته

۱ - بحار الانوار جلد ۱ صفحه ۱۸۸.

۲ - سوره مبارکه بقره آیه ۲۶۹.

است، با مَنّت این جمله را به او می‌فرماید: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ»^(۱) ما به تو فاطمه‌ای داده‌ایم که دنیا را زنده می‌کند و بلکه به وسیله یکی از فرزنداناش در آخرالزمان تمام مردم از این نهر و حوض کوثر سیراب می‌شوند به خدا قسم! اگر تمام عمر سر به سجده بگذاریم برای اینکه ما امامی مثل حضرت حجت بن الحسن علیه السلام داریم باز نتوانسته‌ایم شکر کنیم. این منبع حکمت، این مرکز خیر کثیر، این کسی که سدی از نهرهای مختلف کوثر آمده و پشت این جمع شده است که اگر انشاءالله مردم آمادگی پیدا کنند و حضرتش ظهور کند این سد برداشته شود و این علم و حکمت سرازیر شود. نادان‌ترین مردم آن زمان از داناترین مردم این زمان ارزششان بیشتر می‌شود، این که می‌گوییم برای فرج دعا کنید برای این است که ما بتوانیم از این حکمت و علم الهی استفاده کنیم. در یکی از آیات قرآن می‌فرماید: «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا»^(۲) و در جای دیگر می‌فرماید: «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ»^(۳) هم کتاب، امام مبین است و هم امام مبین کتاب است. و هر دو حضرت حجت بن الحسن علیه السلام است و انشاءالله خواهد آمد.

۱ - سوره مبارکه کوثر آیه ۱.

۲ - سوره مبارکه نباء آیه ۲۹.

۳ - سوره مبارکه یس آیه ۱۲.

سؤال سی ام:

آیا امکان دارد همان طوری که این دنیا برای
 جبران عالم در قرار گرفته است، خدای تعالی
 عالم دیگری بعد از این دنیا برای جبران قرار داده
 باشد؟

پاسخ ما:

بله، عالم برزخ و عالم قیامت. یعنی ما دو تا عالم بعد از این عالم داریم یکی عالم برزخ، یکی هم عالم قیامت. عالم برزخ همان عالمی است که بین این دنیا و روز قیامت هست که روح تنها حرکت می کند و تنها است این را عالم برزخ می گویند. عالم برزخ یعنی بین دنیا و قیامت، در این مدت در انسان خیلی تحولات پیش می آید، یعنی ممکن است که تزکیه نفس بشود، ممکن است گناهانش بخشیده بشود. اینکه ما برای اموات این همه خیرات می کنیم، نمازهای قضایش را می خوانیم، هدایایی از قبیل ختم قرآن و اطعام مساکین

می‌فرستیم برای آنها بی‌فایده نیست. فایده‌اش این است که اگر گناهکارند، گناهانشان برطرف می‌شود و بخشیده می‌شوند. اگر نمازهایشان را نخوانده‌اند در عذابند، در اینجا بر فرزند ارشد پسر واجب است که نمازهای قضای پدر و مادر را بخواند و اینها فایده‌ای برای او دارد، پس در عالم برزخ انسان را کد نمی‌ماند.

یکی دیگر عالم قیامت که عالم شفاعت است، در همان قیامت البته خیلی از کارها انجام می‌شود که مهمش شفاعت است که به اصطلاح یک کسی که اهل جهنم است، یک کسی که اهل معصیت است، در عالم برزخ هم موفق نشده به اصطلاح پاک شود، در عالم قیامت مشمول شفاعت می‌شود و پاک می‌شود، مگر یک عده معاندین که آنها مشمول شفاعت نمی‌شوند و به جهنم می‌روند.

سؤال سی و یکم:

اینکه می‌گوئید در عالم ارواح تمام مطالب قرآن به ما تعلیم داده شده آیا شامل الفاظ و قصص قرآن هم می‌شود؟

پاسخ ما:

اگر می‌گوئیم در عالم ارواح تمام مطالب قرآن توسط ائمه اطهار علیهم السلام تعلیم داده شده؛ منظور قصه حضرت یوسف علیهِ السلام یا گاو بنی اسرائیل نیست، بلکه لب مطالب قرآن را تعلیم داده‌اند و ما را ساخته‌اند به همین جهت روح ما روح خدایی شد و خدای تعالی می‌فرماید: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»^(۱).

سؤال سی و دوم:

آیا مسأله عالم ذر با مسأله مثل افلاطونی
یکی است؟ توضیح بفرمائید.

پاسخ ما:

مسأله عالم ذر در گذشته ثقیل بود و مردم نمی فهمیدند اما الان به حمدالله چون رشد فکری زیادتیر شده باید در منابر و مجالس آنچه
ائمّه اطهار علیهم السلام فرمودند بیان شود. عالم ذر در خلقت روح قبل از این
بدن و زندگی روح در آن عالم قبل از اینکه به این عالم بیاید می باشد.
ما عالم رحم را قبول داریم اما یادمان نیست ولی نمی توانیم بگوییم
نبوده، زمانش قابل توجه است نه ماه است، قبل آن روح انسان در
بدن کوچکی به نام ذر تعلق پیدا کرده که عین قیافه فعلی ما بوده
است. در عالم ذر مدت زمانی زندگی کردیم و هر چه لازم بوده
داشتیم، اختیار داشتیم دستورات الهی را عمل کنیم ولی نمی شود
گفت هر چه یادمان نیست وجود نداشته، شما سال گذشته در چنین

روزی چه می‌کردید؟ اصل انسان در فراموشی‌ها است، بنابراین عالمِ ذر وجود داشته و خدای تعالی در قرآن و ائمه اطهار علیهم‌السلام هم در روایات فرموده‌اند. مثل افلاطونی می‌گوید عالم مثالی بوده است. همانطور که به هیئت بطلیموس امروز هیچ توجه نمی‌شود و اگر کسی عنوان کند مردم می‌خندند، مثل افلاطونی هم اگر مطرح شود می‌خندند. می‌گوید همه موجودات مثال بوده و الان تجسم پیدا کرده و به صورت قیافه ما در آمده است، این مسائل رد است و دلیلی بر اثبات و وجودش نیست.

بهر حال با توجه به آیات و روایات عالمِ ذر بوده و چون زمانش طولانی بوده یعنی ده یا بیست هزار سال زمان گذشته و هر روز ۲۵۰ هزار تصویر و خاطره در روح ضبط می‌شود همه را نمی‌شود حفظ کرد بلکه بایگانی می‌شود. اما کلیات آن یادتان می‌آید، شما جزئیات دبستان رفتن یادتان نیست اما سوادتان یادتان است، پس فراموشی به خاطر وجود بدن بیشتر است و اگر روح از بدن خارج شود فراموشی کمتر می‌شود.

سؤال سی و سوم:

آیا در عالم ارواح و عالم ذر علوم دنیوی هم
به ما تعلیم داده شده است؟

پاسخ ما:

خدای تعالیٰ ما را روحی خلق کرده پاک و پاکیزه و در روایت است
دو هزار سال هم روی شما کار کرده در عالم ارواح که «مَالَمْ تَكُنْ
تَعْلَمُ»^(۱)، هیچ نمی دانست، یک آئینه دراکه و فیلم خام. این را خدای
تعالیٰ خلق کرده و ائمه اطهار علیهم السلام را به عنوان استاد معرفی کرده
است. کلی روی روح انسان خدای تعالیٰ کار کرده تا شده انسان و
تمام علوم واقعی را به او یاد داده است. متأسفانه ما آن قدر در علوم
مادی هستیم که تا می گویند همه علوم ما فکر می کنیم مثلاً ریاضی و
یا علم موسیقی یا پزشکی. این علوم در اثر نیاز ما روی یک
قراردادهایی پیش می آید، اینها علم نیست. آن علومی که در دنیا به

۱ - سوره مبارکه نساء آیه ۱۱۳.

دردمان می خورد، برای همین دنیای موقت است. شما کوچه و بازارهای یک شهری که می خواهید بروید یاد می گیرید برای همان شهر به درد جای دیگری نمی خورد. چون ما در این مغزمان فرو رفته که علم اینجوری گفته؛ دین این جوری گفته، شما رفته اید در یک دهی می خواهید کدخدا را بشناسید، کدخدا این آقا است، و مسئول آبش این آقا است و معلم مدرسه اش این است بیشتر از اینها هم لازم نبود توی این دنیا هم اگر مهندس ساختمان می شوی برای ساختمان سازی، اگر مهندس برق می شوی برای برق کشی، اگر طبیب می شوی برای اینکه اگر کسی مریض شد و مثلاً فلان میکروب وارد بدنش شد این دارو و یا واکسن را برای او مصرف کنی، برای همین دنیا است. عین همان دهی که شما در مورد آن از نظر جغرافیائی و آدمهایی که در آن ده هستند یک چیزهایی یاد می گیری و لازم هم هست. منظور این علوم نیست که در دنیا است. حتی علوم فقه و اصول هم همینطور است، ابتدا یک مبحث ادبیات است. خوب این ادبیات مال زبان عرب است که در این دنیا باید با آن زبان صحبت کنیم بعدش می آید در مورد فقه و اصول یک مطالبی هست اینها همه اش خلاصه اش، به قول مرحوم شیخ بهائی:

علم رسمی سر به سر قیل است و قال

نه از آن کیفیتی حاصل نه حال

همه‌اش بحث است، آن همه معطلش کردند. مثلاً می‌گویند این کوچه بن‌بست است؟ جواب می‌دهند نه! بن‌بست نیست. می‌گوید از اینجا ماشین نمی‌رود پس معلوم است بن‌بست است، او جواب می‌دهد هر جا ماشین نرفت معلوم نیست بن‌بست باشد. یک ده صفحه کتاب را سر اینکه این کوچه بن‌بست است یا نیست گذرانده است. علوم دنیایی همه‌اش همین‌طور است. حتی در ادبیات، شما در قرآن در سوره فتح می‌خوانید «عَلَيْهِ اللَّهُ»، در صورتی که جر بوده، اینجا ما را گفته‌اند هر جور همه خواندند شما هم بخوانید. ما هم می‌گوییم چشم! والا همه جا «عَلَيْهِ اللَّهُ» می‌خوانند چرا اینجا این طور خوانده شد؟ این آقایان قراء این‌طور خواندند. ائمه اطهار علیهم‌السلام خواندند «سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ»، در قرآن نوشته‌اند «إِلَ يَاسِينَ» حالا شما بخوانید «إِلَ يَاسِينَ» آسمان به زمین نمی‌آید! منظور یک هم‌چنین مسائلی است که بحث هم می‌شود و روی این اصل آنچه که به ما در عالم ارواح تعلیم داده‌اند اینها نبوده، یک علم‌های حسابی بوده، علم‌هایی که تمام کره زمین سعادتش بستگی به داشتن آن علم است، علم زندگی کردن و انسان بودن، علم اینکه اگر ده نفر دور هم نشستید با هم یک جوری زندگی کنید که نداشته باشید، کلاه سر هم نگذارید و به یکدیگر ظلم نکنید، دروغ نگوئید و خدا و امامانتان را بشناسید و مقام آنها را درک کنید. مسائلی که باید به آنها برسید از نظر کمالات

برسید. چکار کنید که روح‌تان آن چنان با عظمت بشود که ماسوی الله را در یک لحظه ببینید، اراده کنید اراده‌تان اراده خدا بشود، چشم‌تان مثل چشم خدا ببیند و گوش‌تان مثل گوش خدا بشنود، این قبیل علوم را در آنجا به ما تعلیم دادند و الان هم هست، منتهی فراموش کردیم. (۱)

۱ - درباره این موضوع در کتاب در محضر استاد از همین مؤلف در جلد ۲ صفحه ۴۴ تا ۴۹ مطالب دیگری بیان شده است.

سؤال سی و چهارم:

چرا تعالیم خویش را در عالم ارواح و ذر
فراموش کرده ایم؟

پاسخ ما:

روح ما از دوازده هزار سال قبل تا به حال دارد ضبط می کند، خیلی بایگانی روح ما قوی است. آن وقت این بایگانی به این عظمت خوب، مشکل است انسان همه چیز را در یاد داشته باشد؛ بدن ما، مانع از فعالیت روح شده، شاید در این زمان که مثلاً در روز ۲۵۰ هزار تصویر بایگانی می کند آن موقع دو میلیون و پانصد هزار بایگانی می کرد. آن وقت یک همچین حجمی از مطالب را می شود یادتان بماند؟ انبیاء و اولیاء و کتب آسمانی آمده اند که شما را متذکر کنند و مطالب را به یادتان بیاورند لذا اسم قرآن ذکر است. خدای تعالی

می‌فرماید «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ»^(۱)، ذکر یعنی یاد و اسم حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مذکر است یعنی یادآورنده، چه چیز را باید ما به یاد بیاوریم به وسیله حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله؟ منسی فطرتمان که در عالم ارواح یاد گرفتیم پس بنابراین ما را تربیت کرده و ساخته‌اند و وارد این بدنمان کرده‌اند، یک تحولاتی در کار پیش آمده در شکم مادر بوده‌ایم بعد متولد شده‌ایم، وسیله اظهار مطالب علمی‌مان را از ما گرفته‌اند، مدتی کتابخانه را از یک عالم بگیرند یا مدتی چشم یک عالم را بگیرند تا کتاب نتواند مطالعه کند. یا گوشش را بگیرند تا نتواند بشنود و پس از این مدت این وسایل را به او پس بدهند. این فرد باید دوباره یک مراجعه‌ای بکند، ولی این بار خیلی زود یادش می‌آید. یک روز یک نفر به من یک کتاب ۲۰۰ صفحه‌ای را داد و گفت آقا این کتاب را نگاه کنید ببینید از نظر شما اشکالی دارد. من همانجا چون این مطالبش در ذهنم بود همان سرفصلهایش را می‌خواندم، می‌فهمیدم چه نوشته، نگاه کردم و به او پس دادم.

به یکی گفته بود که ایشان سر ما را شیره مالیده و الا این کتاب به این سرعت خوانده نمی‌شود. به او گفتم حالا هر مطلبی می‌خواهی از آن پیرس که من خوانده‌ام. مثلاً سوره حمد را برای شما بنویسند، شما اولش می‌بینید نوشته سوره حمد، می‌فهمید دیگر چیست آن قدر

خوانده‌اید که همهٔ مطالبش یادتان است و انسان وقتی که تکرار کرد همان اوّلش را بگویند یادش می‌آید. یک مسائل ریاضی یا علمی خوب الان در ذهنتان نمی‌آید ولی علم به آن را دارید. یک فرد شعر که زیاد هم اتفاق می‌افتد انسان هر چه فکر می‌کند این شعر چه بود تا جملهٔ اوّلش را می‌گویند، مثلاً می‌گویند «الا یا ایّها» می‌گویید فهمیدم.

الا یا ایّها السّاقی اَدِرْکَأَسَا و ناولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

و... قرآن و روایات متذکر کننده است. بعضی‌ها خیلی حواسشان پرت است، الان که می‌گویی الا یا ایّها السّاقی، حواسشان جای دیگر است و با اینکه این شعر را حفظند و باید یادشان باشد باز هم یادش نمی‌آید، ده دفعه می‌گویند و یا نصف شعر را می‌خوانند باز هم یادشان نمی‌آید. ما در این دنیا بعد از اینکه تزکیهٔ نفس کردیم، تازه حواسمان جمع می‌شود. آن وقت کمالاتی را که در آن عالم کسب کردیم همه می‌آید در ذهنمان. تا وقتی که انسان مبتلا به رذائل اخلاقی و صفات رذیله است، تا آن موقع مثل یک شخصی است که او را در یک اتاق در بسته‌ای کرده باشند و جهان خارج را نتواند ببیند و در تاریکی قرار گرفته باشد، به مجرد اینکه دیوار آخری برداشته شد، حقایق را می‌بیند. چون اگر ده دیوار مثلاً پشت سر هم گذاشته باشند، دیوار اوّلی و دوّمی و سوّمی برداشته شود تا وقتی که دیوار

دهمی را برندارند این اوضاع برایش روشن نمی شود. باید کاملاً حجاب‌ها برداشته شود. شما حجاب‌های نورانی و ظلمانی‌تان را از خود دور کنید ببینید چه می شوید. تازه آنجا وقتی است که خدای تعالی باید دست‌تان را بگیرد. یعنی تا وقتی در این اتاق هستید و دورش را صد تا دیوار گذاشته‌اند در تاریکی هستید ولی وقتی صدمین دیوار را برداشتند تازه دور و برتان باز شده و باید دستتان را بدهید به کسی که شما را به مقصد برساند.

سؤال سی و پنجم:

چه فرقی بین یاد آمدن و یاد گرفتن است و به چه دلیل می‌فرمایید مطالبی که در عالم ارواح یاد گرفته‌ایم در این دنیا یادمان می‌آید؟ علت فراموشی مطالب عالم ارواح چیست؟

پاسخ ما:

یک مطلب را توجّه کنید. بین یاد آمدن و یاد گرفتن را اگر بتوانید فرق بگذارید خیلی مطالب را متوجه می‌شوید. مثلاً من آمده‌ام خانه شما و یادم رفته، با کسی که نیامده فرقی ندارم و نمی‌توانم تصور کنم که چطوری است هر دو جاهلیم، فرق مان این است که وقتی من می‌آیم یادم می‌آید ولی او یادش نمی‌آید؛ یعنی چیزی به خاطر نسپرده بوده که یادش بیاید.

ما فطریات را یادمان می‌آید نه اینکه یاد بگیریم مثلاً اینکه خدایی هست، ممکن است در غفلت باشیم ولی اگر چند استدلال شود

(استدلال یعنی یاد آمدن، راه باز کردن، مثل به خانه بردن) ما یادمان می‌آید خدایی هست، می‌گوییم بله، دفعه اول ترسیم است، اگر قبلاً برخورد نکرده باشید نمی‌توانید بگوئید درست است.

بعضی از این مطالبی که قبلاً آموخته‌ایم خیلی روشن است مثلاً می‌گویند آیا قبول داری ظلم بد است؟ می‌گویی بله درست است، یعنی قبلاً سابقه داشتی، قبلاً آموخته‌ای حال یادت می‌آید که بد است. اگر بخواهیم بفهمیم علم خوب است و جهل بد است متجاوز از صد کلاس باید باشد و مشکل است این مطالب را اگر قبلاً نیاموخته باشیم اینجا یاد نمی‌گیریم.

مثل منقلی که پر از آتش است و روی آن خاکستر باشد، خاکستر را که عقب بزنیم چیزی در آن نیست، پس اینجا اینها را یاد داده‌اند. مثلاً الفبا و سواد یاد گرفتن و خط نوشتن فرق دارد، می‌گویی الف را این طوری بنویس، تعبد می‌کند نمی‌گوید بله باید این طوری باشد. اما اگر خدا و بدی ظلم را برای او استدلال کنیم می‌گوید بله، این فرق بین یاد گرفتن و یاد آمدن است.

حال ما آنچه در عالم ارواح یاد گرفته‌ایم بعد یادمان می‌آید که البته در اثر نسیان و فراموشی بوده است. نسیان یکی از امراض روحی است که اگر انسان بتواند نسیان را از خود دور کند، نسیان نمی‌کند البته نسیان تا وقتی است که روح در بدن است، و الا روح نسیان

نمی‌کند.

معصومین نسیان ندارند. چون روحشان قوی در بدن است، همه را به یاد دارند، اگر ما نسیان نداشتیم هیچ احتیاج به تذکرات بعدی نبود. البته بعضی معتقدند انسان فکر نکرده یادش می‌آید که این بهتر هم هست، هر چه فکرش را از او بگیرند بیشتر یادش می‌آید. «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ»^(۱)، توضیح اینست که امام علیه السلام می‌فرمایند هیچ شده سوار کشتی بشوی؟ راوی می‌گوید بله، امام علیه السلام می‌فرمایند هیچ شده کشتی بشکند، راوی می‌گوید بله، امام علیه السلام می‌فرمایند در آن موقع دلت به چه کسی وابستگی پیدا می‌کند؟ راوی می‌گوید خدا، آنجا جای فکر کردن نیست.^(۲) کنار گُل نشسته خیال او از زن و بچه راحت است، شکمش سیر است، چه می‌فهمی؟ هیچ!

اما روی تخته پاره‌ای روی آب که هر لحظه امکان غرق شدنش هست به چه کسی متوجه می‌شوی؟ خدا! فکری جز این نیست، فکر فقط اینست که خدا ما را نجات می‌دهد، این توجه به خدا علامت فطرت است، یعنی آنچه یادت رفته به یادت می‌آید.

این فطرت که در وجود انسان هست همان علوم می‌است که در

۱ - سوره مبارکه عنکبوت آیه ۶۵.

۲ - بحار الانوار جلد ۳ صفحه ۴۱ حدیث ۱۶

عالم ارواح به ما یاد داده‌اند، عمده فراموشی در دنیا مربوط به عالم رحم است، آنجا هیچ چیز نمی‌بینیم، فراموش می‌کنیم.

از مادر هم که به دنیا می‌آید، چیزی نمی‌فهمد، بلکه گاهی بعضی چیزها هنوز یادش هست. می‌گویند گاهی می‌خندد و یا گریه‌های بی‌جهتی می‌کند اینها مربوط به چیزهایی است که متوجه می‌شود.

هر چیزی در فکر انسان آمد او را از چیزهای دیگر غافل می‌کند، الان شما صحبت کسی را گوش می‌کنید از زنگ و دیوار غافلید حتی ممکن است نگاه هم نکنید اما غافلید.

سؤال سی و ششم:

چگونه روح درآکه است؟ و ارتباط حافظه با روح را تشریح بفرمائید.

پاسخ ما:

روح یک خصوصیتی دارد، تمام روح دیدن است و فرقی نمی‌کند از پشت، جلو، بالا، پائین در یک لحظه همه جا را می‌بیند. روح را در بدن محصور کردند و همه جا را نمی‌تواند ببیند. تمام قد و قامت روح شنوایی است، ولی در بدن از یک سوراخ باریک آن هم اگر چرک نگیرد و گر نشود می‌تواند یک محدوده‌ای از صداها را بشنود، روح را در بدنی کردند که عطرها را نمی‌تواند استشمام کند مگر از یک راه، مزه‌ها را نمی‌تواند حس کند مگر از ذائقه، شما را اگر در یک سلول بکنند که یک سوراخ برای دیدن و هوا کشیدن داشته باشید و بگویند هفتاد سال اینجا باش، چقدر سخت است ما اگر بفهمیم انسان یعنی چه، صداها برابر برایمان سخت‌تر است، اما عادت کرده‌ایم شما چهار

یا پنج ماه در رحم مادر نه جایی را می‌دیدید نه غذایی می‌خوردید عادت کرده بودید، حتی بعد از ورود در این عالم یک گریه شدیدی می‌کنید. چون این فضا را نمی‌توانید درک کنید، از یک فضای تنگ و تاریک چشم و گوش بسته آمده در این فضا، ما مثل بچه‌ای هستیم در رحم مادر و از مردن می‌ترسیم حال اینکه مردن یعنی نجات از این محدودیت‌ها، و اولیای خدا این را می‌فهمند که طلب مرگ می‌کنند.

حافظه و روح یک چیز است، یعنی در مورد روح انسان، اگر به شما بگویند ارتباط منعکس شدن صورت موجودات در آینه را شرح دهید، می‌گوئید این صورت منعکس در آینه همان صورت منعکسه است. حافظه یک چیز نیست، و روح انسان یک چیز که دو تا باشند بلکه همان روح است که نام وجودش حافظه و درک است.

سؤال سی و هفتم:

درباره ظرفیت روح توضیحاتی بفرمائید.

پاسخ ما:

روح هر چه علم و دانش کسب کند باز جا دارد و تا این حد این قدر قوی است! اگر یک انسانی هزار سال عمر کند مثل حضرت نوح علیه السلام و هر روز هم یک کلمه یاد بگیرد بیشتر ظرفیت پیدا می کند برای یادگیری، هر چه انسان روحش و فکرش را فعال تر بکند می بیند که جایش بیشتر باز می شود و شرح صدر انسان پیدا می کند.

علماء و دانشمندانی بوده اند و هستند که هر روزی مقدار زیادی از علوم و حقایق را کشف و استنباط می کنند و یاد می گیرند، در عین حال باز هم ظرفیت وجودی شان جا دارد و ادامه دارد.

البته روح انسان از ذات مقدس پروردگار جدا نشده، اما نمونه خدا است، یعنی می تواند همه صفات و اسماء پروردگار را در خودش جا دهد.



روح انسان آن قدر وسیع است، آن قدر استعداد دارد، آن قدر ظرفیت دارد که می تواند تمام صفات و اسماء الهی را در خودش بگنجاند. و تمام ارزش انسان به روحش است. اگر هزار سال مثل حضرت نوح علیه السلام عمر کند و همه چیز را یاد بگیرد باز ظرفیت دارد.

در عالم برزخ یک میلیون سال، دو میلیون سال، باز انسان متوقف نمی شود، آنجا هم باز انسان چیز یاد می گیرد، باز جا دارد.

در بهشت باز هم متوقف نمی شود، اگر انسان متوقف شد، روحش مرده است، در بهشت هم الی الابد می خواهد بماند. باز در هر روز چیزی یاد بگیرد، بر معلوماتش اضافه شود، باز هم جا دارد و یک چنین موجود عجیبی است!

و خدا از این جهت می فرماید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^(۱)، من در روی زمین می خواهم خلیفه خودم را قرار دهم.

بعضی ها فکر می کنند منظور حضرت آدم علیه السلام بوده، به هر حال فرقی نمی کند حضرت آدم علیه السلام هم یک انسان بوده و چون ملائکه اعتراض کردند، و از خود آیه استفاده می شود فقط حضرت آدم علیه السلام منظور نبوده و فرد فرد افراد بشر منظور بوده است.

سؤال سی و هشتم:

کسانی که تخلیه روح می‌کنند آیا ارواح را
می‌بینند؟ سرعت سیر روح در ثانیه چقدر
است؟

پاسخ ما:

کسی که تخلیه روح کرده است مثل کسی است که تخلیه روح
نکرده است؟ چون روح در بدن باشد یا در غیر بدن برای او فرقی
نمی‌کند، ارواح اجسام خیلی لطیفی هستند که با چشم دیده
نمی‌شوند. ولی کسی که تخلیه روح می‌کند اگر سنخیتی با ارواح دیگر
پیدا کرده باشد آنها را می‌بیند، ولی اگر با ارواح دیگر سنخیتی پیدا
نکرده باشد آنها را نمی‌بیند، مگر اینکه ارواح خودشان را مجسم کنند
و متشکل و متجسم شوند که آن وقت مثل انسان معمولی هستند و
دوربین عکاسی هم حتی می‌بیند.

سرعت سیر روح را آنهایی که اهل این کار هستند اندازه‌گیری

نکرده‌اند، ولی سرعت هر چیز مربوط به لطافت جسمی‌اش است. مثلاً هوا لطافتش کمتر از نور است و دیرتر دیده می‌شود ولی نور لطافتش بیشتر از هوا است و زودتر دیده می‌شود، و روح صدها برابر لطافتش از نور بیشتر است. بنابراین همان صدها برابر سرعتش هم بیشتر است. حال اگر در هر ثانیه‌ای ۳۰۰۰۰۰ کیلومتر سرعت نور باشد، طبعاً صدها برابر خیلی بیشتر می‌شود. (به داستان عجیب «لومن» نقل از «فلاماریون» در صفحه ۲۳۵ کتاب عالم عجیب ارواح از همین مؤلف مراجعه نمایید).

سؤال سی و نهم:

آیا مسأله جنسیت در مورد روح هم مطرح

است؟

پاسخ ما:

روح انسان چه در عالم ارواح و چه در عالم برزخ مرد و زن ندارد. ولی اینکه بگوئیم اینها به هم نامحرم اند یا محرم اند اساساً روح این مسائل را ندارد و اینها جزء احکام دنیاست و البته روز قیامت که باز روح وارد بدن می شود همین احکام هست. اما در عالم ارواح و عالم برزخ روح مرد و زن فرق نمی کند.

بعضی می گویند که مثلاً ما حضرت زهرا علیها السلام را در خواب سر برهنه دیدیم آیا ما سیدیم؟ البته ممکن است سید باشند، اما حضرت زهرا علیها السلام در عالم ارواح با همه محرم است، و در دوران عالم برزخ روح افراد به ایشان محرم است و فقط و فقط این احکام مربوط به بدن است. لذا وقتی که روح از بدن خارج می شود یک نامحرم نمی تواند



به بدن زن مرده نگاه کند به جهت اینکه آن حکم تغییری نکرده، اما ارواحی که از دنیا رفته‌اند می‌توانند به روح او نگاه کنند و با او محشور باشند.

ممکن است شخصی در خواب یا مکاشفه در مقابل حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام یا یک فرد نامحرمی که از دنیا رفته و یا فرد نامحرمی که در دنیا هست اما او را در خواب می‌بیند، بدون حجاب باشد و آن طور که در بیداری در مقابل او رفتار می‌کند آن طور برخورد نمی‌کند و حجاب ندارد، این دلیل بر بد بودن یا خوب بودن شخص نیست، این به خاطر این است که ارواح با هم هیچ فرقی ندارند و مرد و زن مطرح نیست. بنابراین در عالم ارواح و عالم برزخ و حتی عالم ذر ولو اینکه گفته نشده چون غضب و شهوت در عالم ذر تحت نفوذ روح انسان است لذا چند هزار سالی که انسان در عالم ذر هست، ذکر نشده که ازدواج کردند یا نه، معلوم است که در آنجا هم زن و مرد تصور ندارد.

قدر مسلم در عالم ارواح و در عالم برزخ مسأله مرد و زن مطرح نیست و این مسأله فقط مربوط به جنبه‌های دنیایی است.

به عنوان مثال دو نفر با هم در اتاقی نشسته‌اند و صحبت می‌کنند، مثلاً دو تا مرد در اتاقی نشسته‌اند و با هم صحبت می‌کنند، از اتاق بیرون می‌روند دو تا اسب آنجا هست یکی اسبش نر است، یکی

اسبش ماده است، این دو مرد سوار اسبها می شوند و به خاطر اینکه این دو اسب برای هم مزاحمتی ایجاد نکنند، جدا از هم راه می روند و احکامی دارد، دوباره به منزل که می رسند از اسبها پیاده می شوند، اسبها را در اصطبل می گذارند و می روند در یک اتاق می نشینند و این طور نیست که چون اینها اسبهایشان اختلاف جنسی داشتند، پس خودشان هم باید از هم رو بگیرند و با هم حرف نزنند این غلط است.

پس با توجه به این مثال مشخص شد که مرکبها، مرکب زیر پایمان اختلاف جنسی دارد نه روح ما، روح هیچ اختلاف جنسی با احدی ندارد مگر اینکه باز سوار مرکب (همان بدن) شود که چند جا سوار مرکب می شود یکی در این دنیا است، یکی در قیامت است، یکی در بهشت و جهنم و شاید این سؤال مطرح شود که مگر قیامت و بهشت و جهنم یکی نیست؟ خیر، قیامت در کره زمین بر پا می شود، بهشت و جهنم در کرات دیگر است، جای آنها با هم خیلی فرق می کند.

سؤال چهارم:

آیا روح مجرد است یا خیر لطفاً توضیح دهید. نظرتان راجع به کتاب انسان روح است نه جسد چیست؟

پاسخ ما:

روایات روح را مجرد مطلق نمی‌داند، اکثر علماء می‌گویند که روح مجرد است می‌پرسیم مجرد مطلق یا نسبی؟

مجرد یعنی از هر قیدی و هر حدی پاک است. جوان مجرد یعنی از قید زن یا شوهر آزاد است اگر چیزی بخواهد از تمام قیود آزاد باشد نباید حد داشته باشد و نه زمان داشته باشد (اگر یک وقتی بود یک وقتی نبود مجرد نیست) و نه مکان (وقتی گفتید اینجا هست و آنجا نیست مجرد نیست) وقتی روح در بدن انسان است دیگر مجرد مطلق معنا ندارد، مجرد مطلق فقط خداست و دومی ندارد.

اما مجرد نسبی، کسی که ازدواج نکرده مجرد است نسبت به کسی

که ازدواج کرده است. کسی که لباس ندارد مجرد است نسبت به کسی که لباس دارد یعنی آزاد از قید، برهنه.

اینکه روح مجرد مطلق است، اگر منظور خدا باشد که ما قبول نداریم در این صورت خداهای مختلف در قسمت‌های مختلف بدن افراد می‌باشد.

اگر بگوئیم خدا تکه‌ای از خودش را در بدن فرو (داخل) کرده، خدا را تکه پاره کرده‌ایم و معنایش حلول است که کفر می‌باشد، پس روح مجرد نسبی است.

کتاب «انسان روح است نه جسد» کتاب بدی نیست الا اینکه قائل به تناسخ است. در اسلام تناسخ نیست. تناسخ این است که وقتی شخصی مُرد روحش بیاید در یک بدن، که در رحم مادر به سن ۴ ماهگی است و مدتی به دنیا بیاید و زندگی کند. ما در قرآن این مسأله (تناسخ) را نداریم. با اینکه این کتاب را مسلمان نوشته، در مورد مسأله تناسخ اشتباه کرده است.

سؤال چهل و یکم:

خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي»^(۱)، چرا خدای تعالی سؤال از روح را جواب نفرموده و «أَمْرِ رَبِّي» در آیه شریفه «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي»، یعنی چه؟ توضیح بفرمائید.

پاسخ ما:

بعضی علماء می‌فرمایند خدای تعالی جواب نداده است ولی اگر جواب نمی‌فرمود معلوم بود که نمی‌خواهد حقیقت آن را بگوید، لذا خدای تعالی جواب داده «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي»، نه اینکه ما از روح چیزی نمی‌فهمیم یا نمی‌توانیم بفهمیم، متتهی جواب مختصری فرموده که باید آن را باز و تحلیل کرد که امر رب بحث مفصلی دارد

۱ - سوره مبارکه اسراء آیه ۸۵.

«امر» در عرب به معنای امر کردن است، از بزرگتر به کوچک‌تر دستور صادر می‌شود، این را امر یا فرمان می‌گویند باید آن را باز و تحلیل کرد که امر رب بحث مفصلی دارد و امر یعنی اینکه می‌خواهد چیزی را با قدرت علّوش ایجاد کند، لذا امر کردن با ایجاد کردن در معنا فرقی ندارد. خدا امر می‌کند که نماز بخوانیم، نماز خواندن را ایجاد کرده است، لذا برابر معنای دوم امر ایجاد است، معنای دوم امر این است که در حقیقت انسان چیزی از خودش مایه بگذارد، از خود، از بزرگی خود چیزی مایه بگذارد این امر می‌شود.

بنابراین کوچک‌تر، بچه از بالاتر و بزرگتر سؤال می‌کند چون از خودش، از عظمتش چیزی ندارد لذا سؤال می‌کند. البتّه هر سه معنا به یک معنا بر می‌گردد، یعنی ایجاد چیزی که حتمی است و باید باشد و لازم است.

چون وقتی مولا امر می‌کند غیر از بچه‌ای است که هوس کند مثلاً در حال مریضی سرکه بخورد و مصلحتش نیست. اما کسی که هم پاک است و هم علم دارد مانند ذات اقدس پروردگار، بدون مصلحت چیزی را امر نمی‌کند یعنی از شخصیتش مایه می‌گذارد و ایجاد می‌کند.

اگر هر چیزی را گفتند که امر است مثل «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي»، یا



«امرنا صعبٌ مستصعب»^(۱)، «ولی امر» یعنی چیزی که صد درصد مصلحت دارد و باید ایجاد شود.

خدا از شخصیتش مایه می‌گذارد و با کمال جدیت باید ایجاد کند و حتمی هم باید ایجاد شود لذا در آیه می‌فرماید «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»^(۲) آن قدر این روح مهم است که از عظمت خدا منشعب شده، عظمتش را بکار برده و آن را ایجاد کرده است درخت سپیدار نیست، عظمت دارد از عظمت الهی استفاده شده از مصلحت صد درصد که لازم است وجود داشته باشد.

ای پیغمبر، از تو از روح سؤال می‌کنند، بگو از امر پروردگارم است منتهی باید عالم امر را شناخت. یک عالم امر و یک عالم خلقی داریم. عالم امر مافوق این خلقتی است که ما می‌بینیم. گرچه هر چیزی در عالم امر هست مخلوق است، ولی یک ملکوت و معنویتی دارد. روح از این عالم به وجود نیامده است. عده‌ای هستند که می‌گویند روح از بدن منشعب می‌شود یا بوجود می‌آید، خیر، «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي»، بگو ای پیغمبر، روح از امر خداست (یا از عالم امر است) یعنی اگر تمام ملک و خلق را بگردید چیزی که بتواند روح را به وجود آورد نیست از عالم امر است. خدای تعالی اراده کرده است که روح باشد

۱ - بحار الانوار جلد ۲ صفحه ۱۸۳.

۲ - سوره مبارکه حجر آیه ۲۹ و سوره مبارکه ص آیه ۷۲.



لذا به خود ذات مقدّس پروردگار انتساب دارد که «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»،

روح مجرّد مطلق نیست. حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام می فرمایند روح جسم لطیف است که جا دارد، در بدن شماسست.

روزی این روح نبوده و بعد خدا خلقتش کرده است پس زمان دارد. آن قدر با عظمت است که اگر میلیاردها سال زندگی بکند و هر روزی هزارها کلمه و مطلب علمی یاد بگیرد باز هم ظرفش برای یاد گرفتن جا دارد و روح در عالم دنیا هست که ضعیف چیز یاد می گیرد، از طریق راههای باریک حوّاس پنجگانه باید بیاموزد. (مثل این می ماند که شما می خواهید باغی را آب دهید و از پنج جوی باریک آب بیاید، کلّی معطلی دارد تا این باغ آبیاری شود. امّا وقتی که از بدن بیرون آمد با تمام وجودش چیز یاد می گیرد، یعنی یکدفعه مثل این است که سیل وارد باغ می شود در مدّت ده دقیقه می بیند تمام باغ پُر از آب شد.

آن وقت در عالم بعد از این عالم، الی الابد تا قیامت و بهشت «أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»^(۱)، «خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا»^(۲)،

۱ - سوره مبارکه بقره آیه ۸۲ و سوره مبارکه اعراف آیه ۴۲ و سوره مبارکه یونس آیه ۲۶ و سوره مبارکه هود آیه ۲۳.

۲ - سوره مبارکه نساء آیات ۵۷ و ۱۲۲ و سوره مبارکه مائده آیه ۱۱۹ و سوره مبارکه توبه

دیگر مرگ نیست. میلیارد، میلیارد سالهای بعد از این چقدر چیز یاد می‌گیرید؟ اگر بگوئیم انسان مدتی متوقف می‌شود و چیز یاد نمی‌گیرد، توقف یعنی مرگ و خدای تعالی می‌فرماید در عالم قیامت دیگر مرگ نیست پس، همیشه انسان چیز یاد می‌گیرد.

دقت کنید که روح چقدر توسعه دارد، چقدر عظمت دارد، این روح را خدای تعالی به انسان داده است. «مِنْ أَمْرِ رَبِّي»، اما باید بدانید «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»^(۱)، این مورد در خصوص روح همه چیز هست.

بدانید که هر چه دانشمندان دنیا درباره همین عالم مُلک تحقیق بکنند تازه به هیچ جا نمی‌رسند. می‌گویند ابوعلی سینا مغزش غیر مغزهای عادی بوده است، روحش هم همینطور، در سنّ ده سالگی قرآن را حفظ کرده است و در اکثر علوم پزشکی که آن وقت خیلی مهم بوده است غلبه پیدا کرده است، بر فلسفه غلبه پیدا کرده است، بر حقایق غلبه پیدا کرده است در عین حال می‌گوید من مثل طفل کوچکی هستم که در کنار اقیانوس بی‌نهایت علم ایستاده باشم و چیزی نفهمیده باشم. بدانجا رسید دانش من (یعنی از نظر علمی به

ادامه در صفحه قبل آیات ۲۲ و ۱۰۰ و سوره مبارکه تغابن آیه ۹۰ و سوره مبارکه طلاق آیه ۱۱ و سوره مبارکه بینه آیه ۸.

۱ - سوره مبارکه اسراء آیه ۸۵.

جایی رسیدم) که دانستم نادانم.

شما یک تار مویتان را بکنید و تشریحش کنید و ببینید چگونه خلق شده است؟ (مثال خطوط انگشتان و حساب احتمالات در صفحات ۳۰۴ و ۳۰۲ کتاب پاسخ به سؤالات فلسفی و اعتقادی ذکر شده است).

خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»، ما در دنیا نمی‌توانیم همه چیز را بشناسیم. این قدر خدا نشانه دارد، عالم خلقت عجیب است. آنچه را که بنا بوده با هم اختلاف داشته باشند اختلاف ایجاد کرده و آنچه را که بنا بوده متحد باشند این اتحاد را به وجود آورده است. (مثل اختلاف نقش سرانگشتان یا اختلاف شکل و قیافه و تن صدای انسان‌ها با هم و شباهت و قیافه حیوانات مختلف).

سؤال چهل و دوم:

تمرکز فکر و روح به چه معناست؟ توضیح

دهید.

پاسخ ما:

روح انسان خیلی حسّاس است. اگر تمرکز داشته باشید مثل این است که تمام آینه را در مقابل من از سر تا پا گرفته‌اید که تمام حرفهای مرا منعکس کند گاهی می‌شود آینه را طوری نگه می‌دارید که فقط صورت یا تا کمر یا نصف بدن را می‌گیرد.

لذا بعضی زیر پایه آینه را محکم کرده‌اند و تمرکزشان در اختیارشان است و حواس پرتی ندارند^(۱). گاهی با باد تکان می‌خورد، گاه مشکلات و مشغله این قدر زیاد است که طوفان می‌آید و آن را می‌پیچاند.

تمرکز یعنی چنان آنرا محکم کنید که با تمام قدرت ضبط کند. اگر حواستان پرت باشد، خواب باشید، بمیرید، دیگر آن آینه نیست.

۱ - هر کسی که بخواهد کار صحیح و سالم و درستی بکند باید تمرکز فکر داشته باشد، ص ۲۳۹ سیرالی الله از همین مؤلف.

سؤال چهل و سوم:

عمر روح ما چقدر است؟ چگونه می شود

روحي که حادث است ابدی و دائمی باشد؟

پاسخ ما:

خدای تعالی روح ما را خیلی وقت است که خلق کرده در احادیث دارد که طبق یک حساب دوازده هزار سال از عمر روح ما می گذرد، حدوداً دو هزار سال در عالم ارواح بودیم و از زمان حضرت آدم عليه السلام تا حال حدوداً ده هزار سال می گذرد که ما در عالم ذر بودیم و وقتی همه می میریم بی نهایت عمر می کنیم شاید چند میلیون سال در عالم برزخ باشیم و در قیامت هم «الی الانقضاء خلق»^(۱) خلق آخر هم ندارد، بی نهایت عمر می کنیم. ما می گوئیم روح همیشگی می ماند و باقی است ولی باقی به بقای موجود دیگری است، باقی به بقای خدای تعالی است. فرض کنید آبی در ظرف می ریزید همیشه این آب هست. چرا می ماند و آب دیگری که در ظرف نیست از بین می رود؟

چون ظرف نگهدارنده آن است. تا وقتی ظرف هست آب هم هست و اگر ظرف نبود، شکست، دیگر آب هم نیست، لذا به مجردی که انسان اراده خدا را از دست داد و خدا اراده نکرد که روح باقی باشد از بین می‌رود و همه موجودات اینطورند، تا خدا بخواهد هستند و اگر خدا نخواهد نیستند.

سؤال چهل و چهارم:

بعضی از روانشناسان روح را خارج می‌کنند
تا حوادث آینده را پیش‌بینی کند نظر شما
چیست؟

پاسخ ما:

چنین کاری که حوادث آینده دقیقاً پیش‌بینی شود ممکن نیست،
حتی ائمه اطهار علیهم‌السلام و پیامبران به خودشان اجازه نمی‌دادند چنین
پیش‌بینی بکنند. حضرت علی علیه‌السلام می‌فرمایند اگر آیه «يَمْحُو اللَّهُ مَا
يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ»^(۱) نبود همه مسایل آینده را می‌گفتم، اما چون دست
خدا باز است لذا پیش‌بینی‌ها ممکن است درست نباشد، ما علائم
ظهور حتمی و غیرحتمی داریم، علائم حتمی انجام می‌شود، اما غیر
حتمی ممکن است انجام نشود، هر کس در دنیا ادعا کند پیش‌بینی
می‌کنم دلیل بر دروغ‌گویی بهتر از این نیست، منجمین که دقیق‌تر از

۱ - سوره مبارکه رعد آیه ۳۹.



آنها کسی نیست مثلاً می‌گویند سیصدسال دیگر ماه در فلان ساعت می‌گیرد اگر انشاءالله گفت می‌گوییم شاید درست باشد والا ممکن است خدا تغییر دهد. روی این حساب است می‌گویند «المنجم کذاب»^(۱) چون ما معتقد به خدا هستیم لذا اینها اکثراً دروغ‌گویند و خدای تعالی حتی پیامبرانی را نیز تنبیه کرده است، مانند قضیه حضرت عیسی علیه السلام که با جمعی از حواریین از محلی عبور می‌کردند دیدند مجلس جشن و سرور برپاست. حضرت عیسی علیه السلام فرمود فردا اینجا عزا بر پا خواهد شد فردا حواریین آمدند دیدند که نه همان مجلس جشن و عروسی است به حضرت عیسی علیه السلام خبر دادند حضرت عیسی علیه السلام وارد خانه شد و تشک عروس را بالا زد دیدند یک مار بزرگی آنجا هست از عروس پرسیدند دیشب کاری انجام داده‌ای؟ گفت دیشب یک سائلی آمد در خانه و من به او غذا دادم حضرت عیسی علیه السلام گفت به خاطر این صدقه بلا رفع شده است.

سؤال چهل و پنجم:

لطفاً در مورد روح حیوانات و تفاوت روح آنها با روح انسان توضیح بفرمائید.

پاسخ ما:

حیوانات روح حیوانی دارند. روح حیوانی یک روح ضعیف انسانی است، عین همین که در انسان هست، منتهی ضعیفش، حالا مثلاً اگر روح حیوان دو سانتیمتر قد داشته باشد روح انسان ابتدا نیم سانتیمتر هم نیست، یعنی از حیوانات کمتر است نه اینکه روحش اینطوری است، بلکه اینطور احساس می‌کند و الاً روح انسان در عالم ارواح خیلی بزرگ بوده و روح ملائکه مثلاً ده سانتیمتر است انسان از این نیم سانتیمتر رشد می‌کند و قد می‌کشد تا مثل حیوانات می‌شود و بالاخره آنقدر رشد می‌کند تا از ملائکه هم بالاتر می‌رود اما روح حیوانی خیلی رشد کند مثلاً نیم سانتیمتر بیشتر می‌شود روح ملائکه هم اینطور است، از آن حد خیلی بالاتر یا پائین تر نمی‌رود.

روح انسان دارای ارزش و اهمیّت است. یعنی ارزش واقعی متعلق به رشد روح است، بچه انسان وقتی متولد می شود اگر به او نرسند می میرد؛ اما بچه حیوانات وقتی متولد می شود خیلی چیزها را بلد است و می داند چه بخورد، چکار بکند، در حقیقت مادر به آنها زیاد کمک نمی کند بزرگ هم که می شوند همان هستند خیلی فرق نمی کنند.

شما هر چه بخواهید یک حیوان را تعلیم دهید خیلی هم یاد بگیرد همان نیم سانت است، اما انسان بیکار هم باشد لحظه به لحظه رشد می کند، رشید می شود، شاید شاعر منظور دیگری داشته باشد ولی می گوید:

بار دیگر از ملک پَران شوم آنچه اندر وهم ناید آن شوم

لذا انسان روح انسانی دارد و حیوانات همان روح را دارند، منتهی بدون استعداد. خیلی از حیوانات بهتر از انسان می بینند، مانند گربه که در تاریکی راه خود را پیدا می کند یا در حشرات موجوداتی بسیار تیزبین وجود دارد. ولی با همه این دیدهای قوی یا قوای دیگر بسیار قوی، استعداد ندارد، توسعه و شرح صدر روح بشر را ندارد. البته بعضی حیوانات نسبت به دیگران حساس ترند و بهتر می فهمند مثلاً اسب از الاغ حساس تر است بهر حال بیشتر از نیم سانت رشد نمی کنند. در قرآن شریف خدای تعالی می فرماید: «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى

كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ»^(۱)، پروردگار ما آن پروردگاری است که همه چیز را خلق کرده، سپس هدایت کرده است. حیوانات مضرات و مصالح خود را درک نمی‌کنند بلکه فطرتاً این کارها را انجام می‌دهند که این هدایت پروردگار است.

سؤال چهل و ششم:

آیا بلندی و کوتاهی قد انسان ربطی به بزرگی و کوچکی روح دارد؟ و آیا از روح می توان برای انجام کارها بهره جست؟

پاسخ ما:

بلندی و کوتاهی قد ربطی به بزرگی و کوچکی روح ندارد. روح جداست و غیر بدن است، گاه در ذره ای روح با عظمت وارد می شود، در دنیا افراد قدبلند زیادی بوده اند که روح بزرگی نداشتند مثل عوجب ابن ابی عنق که در زمان حضرت موسی علیه السلام، بلند قد بود و حضرت موسی علیه السلام کوتاه قد بود یا ابابکر و عمر قد بلند بودند و حضرت علی علیه السلام متوسط القد بودند روزی حضرت علی علیه السلام در بین این دو تا نشسته بودند عمر گفت «انت بیننا کالنون لنا» تو بین ما مثل نون «لنا» هستی، حضرت فرمودند: «أنا إن لم اکن فأنتم لا» اگر «ن» را بردارید شما نیست می شوید.

پس جسم ربطی به روح ندارد، چنانچه فیل به آن بزرگی روح ضعیفی دارد و انسان او را تحت نفوذ قرار می‌دهد. از روح برای بانک رفتن و پول گرفتن نمی‌شود استفاده کرد، ولی اولیاء خدا که آزادند در تزکیه نفس معین و کمک هستند که به افراد کمک‌های روحی می‌کنند. در دستورات هست که از اولیاء خدا کمک بگیرید. ارواح اولیای خدا کمک‌های معنوی یا آرامش‌های روحی و کنترل‌های روحی به انسان می‌دهند.

سؤال چهل و هفتم:

اگر شخصی یکی از بستگانش فوت کرده باشد و مرتباً او را در خواب ببیند و با او حرف بزند آیا حقیقتاً روحش با روح آن شخص ارتباط برقرار کرده است یا نه؟

اگر کسی بارها خوابهای معنی دار درباره فردی ببیند یا حالات روحی او را در خواب مشاهده کند این نشانِ شخصیت آن فرد است یا خیر؟

پاسخ ما:

این بیشتر احتمال دارد که این شخص چون علاقه دارد، تخیل می‌کند، چون خواب همه‌اش که واقعیت نیست. خیلی می‌شود که من خواب شما را می‌بینم. حال آنکه شما دارید در خیابان راه می‌روید. هم روح، با خودت هست، هم بدنت، اما من خواب

می بینم با هم رفتیم مکه، چون آرزو داریم با هم یک مسافرت مکه‌ای برویم این را در خواب تخیل می‌کنیم. پنجاه درصد شاید بیشتر خوابها تخیلات است و اینطور نیست که شما خواب هر کس را دیدید او روحش آمده باشد و از اولیاء خدا باشد و هر شب هم او می‌آید خدمت شما و شما خوابش را می‌بینید. اینها صد درصد معلوم نیست، بلکه اگر یک آثار صدقی داشته باشد، مثلاً می‌آید به شما می‌گوید فلان جا، فلان گنجینه را برایت گذاشته‌ام، شما رفتید آنجا را بررسی کردید، دیدید راست است این یا مأموریت پیدا کرده از طرف خدا که بیاید این خبر را به شما بدهد، یا روح آزادی است که می‌تواند با شما تماس بگیرد و این هست.

بعضی از فلاسفه مادی که معتقدند همه‌اش تخیلات است مثل فروید، ولی ما نه این را نمی‌گوئیم، تقریباً چهل درصد تعبیر دارد و ده درصد واقعیت دارد والا خواب تخیلات است.

در مورد سؤال دوّم، خیر، خواب هیچ حجّیت ندارد، خیلی آدم‌هایی هستند که بد هستند و آدم در خواب آنها را در حالت خوبی می‌بیند. گاه آدم‌های خوبی را ممکن است در حال بد ببیند، به طور کلی خواب حجّیت ندارد و دلیل بر چیزی نخواهد بود.

سؤال چهل و هشتم:

چه کنیم تا با ارواح طیبه و یا اولیاء خدا
تماس داشته باشیم و با آنها رفیق باشیم؟

پاسخ ما:

انسان در تماس‌ها و رفاقت‌ها باید با طرف سنخیت روحی پیدا
کند تا بتواند رفیق شود. مثلاً اگر می‌خواهید با فلان عالم رفیق باشید،
همدرس باشید، همسفر باشید باید خودتان را به آن حد برسانید تا با
او رفیق باشید.

فرق ارواح با ما این است که آنها از دنیا منقطع شده‌اند، ولی ما به
دنیا بستگی داریم. پای او را آزاد کردند اما پای ما را بسته‌اند، پس تو
هم باید پایت را باز کنی تا با او رفیق باشی، تو هم باید وابستگی‌ات و
علاقات را به دنیا کم کنی خودت را از غل و زنجیرهایی که به پایت
است آزاد کنی، حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در کلماتشان
می‌فرمایند قبل از اینکه از دنیا بروی خودت را از دنیا منقطع کن تا با
ارواح تماس بگیری.

ما داریم کسانی که از دنیا منقطع هستند و شب و روز با ارواح
تماس دارند و همه مسائلشان را به وسیله ارواح حل می‌کنند. در اثر
انقطاع با آنها هماهنگ می‌شوند و همیشه ارواح را می‌بینند.

سؤال چهل و نهم:

چه کنیم تا بتوانیم از غذای روحی بهره‌مند

شویم؟

پاسخ ما:

همانطور که غذاهای بدنی فرق می‌کند غذاهای روحی هم فرق می‌کند. مثلاً در اروپا یک نحو غذا می‌خورند، ایرانی‌ها یک نحوه دیگر غذا می‌خورند و هر جایی یک نحوه غذایی دارند. ما با توجه به اینکه مسلمانیم یک نحوه غذا داریم، آن غذاهایی که ما مسلمانها برای روحمان داریم چیزهایی است که انسان را به خدا نزدیک می‌کند و به کمالات روحی می‌رساند، ضعف و ناتوانی را از بین می‌برد. و بالاخره یک مسلمان برای بهره‌مند شدن از غذای روح اول باید توبه کند، یعنی به سوی خدا حرکت کند. دوّم ثبات و استقامت داشته باشد. خدای تعالی می‌فرماید: «قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفَامُوا تَتَنَزَّلُ

عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ إِلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا»^(۱)، کسانی که می‌گویند پروردگار ما خداست، این معنای توبه است، پس استقامت می‌کنند و ثبات از خود نشان می‌دهند و پا برجا هستند، ملائکه برای آنها غذای روح می‌آورند و کمکش می‌کنند. آنقدر تقویتش می‌کنند که هیچ ترسی در او وجود پیدا نمی‌کند و هیچ حزنی هم در مقابل این همه فشارهایی که در دنیا هست در او به وجود نمی‌آید. بنابراین قرآن غذای روح را تعیین کرده که ابتدا باید مراحل تزکیه نفس را بگذراند؛ البته بعضی‌ها مریض هستند که هر چه هم غذا می‌خورند برعکس ضعف به آنها دست می‌دهد، از قضا اسکنجبین صفراء فزود، معده آمادگی ندارد، غذاهای مقوی می‌خورند، به امراض معده‌ای مبتلا می‌شوند و بیشتر مریض می‌شوند. لذا اگر انسان تزکیه نفس نکند و مزاج روحی‌اش را تصفیه نکند این عبادتها و این توجهات به پروردگار و این راز و نیازهایی که با خدا می‌کند فائده‌ای برای او ندارد، پس باید اول تزکیه نفس کند خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ»^(۲)، بعد هم قوانین اسلام را عمل کردن و بعد رسیدن به کمال این از نظر اسلام غذای روح است.

۱ - سوره مبارکه فصلت آیه ۳۰.

۲ - سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۶۴ و سوره مبارکه جمعه ۲.

سؤال پنجاهم:

لطفاً در خصوص تناسخ از دیدگاه اسلام
بیاناتی بفرمائید.

پاسخ ما:

تناسخ همانطور که از لفظش پیدا است به معنای نسخ کردن و از بین بردن و از بین رفتن بدن و وارد شدن در بدن دیگر است، اهل تناسخ، تناسخ را بر چند قسم بیان کردند. از نظر اسلام تناسخ درست نیست و الا در یک یا دو جا بعد مردن روح انسان به بدن بر می گردد. موت بر بدن اطلاق می شود، یعنی جدا شدن روح از بدن، و از روایات استفاده می شود دو دسته خیلی کم هستند وقتی می میرند، روح از بدن آنها بیرون می آید و وارد بدن دیگری می شود (بدنی با همان صورت و شکل دنیایی ولی بدون عیب و نقص و سالم و زیبا) که اینها اول اولیای خدا، شهداء، انبیاء، صدیقین و صالحین هستند.

شهداء وقتی از دنیا می روند بدنشان روی زمین است و از بین

می‌رود، حتی بعد از چند سال استخوان‌ها هم از بین می‌روند اما خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا»^(۱)، پس بنابراین با توجه به روایات روح شهید از بدن قطعه قطعه شده بیرون می‌آید و فوراً وارد بدن دیگری می‌شود و در جایی که حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام زندگی می‌کند یا انبیاء و ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام زندگی می‌کنند، می‌رود.

روایات مختلف است «یاکلون و یشربون»^(۲) و این مسأله اسمش تناسخ نیست، دسته دوم کفار و معاندین هستند که روحشان از بدن بیرون می‌آید و در بدن حیوانات پست و منفوری قرار می‌گیرد^(۳) و نمونه‌های زیادی داریم، مثلاً از فلان شخص سؤال می‌شود می‌فرمایند برو فلان قبرستان و خصوصیات می‌گویند.

از این دسته روایات استفاده می‌شود که ممکن است روح کفار و معاندین وارد بدن حیوانات پستی به شود و اسم این هم تناسخ نیست.

معتقدین به تناسخ می‌گویند از وقتی خدای تعالی روح انسان را

۱ - سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۶۹.

۲ - بحارالانوار جلد ۶۵ صفحه ۱۴۱ و تهذیب الاحکام جلد ۱ صفحه ۴۶۶ و جامع الاخبار صفحه ۱۷۱.

۳ - بحارالانوار جلد ۶ صفحه ۲۳۵.

خلق کرده از بدنی وارد بدن دیگر می‌شود تا روح تکامل پیدا کند و بعد آزاد می‌شود.

یک دسته هم می‌گویند: اگر انسان اهل عذاب باشد روح او وارد بدن حیوانات می‌شود و اگر اهل عذاب نباشد وارد بدن اولیای خدا و افراد صالح می‌شود. اینها مطلقاً می‌گویند از بدنی به بدنی، انسانی به انسانی و از حیوانی به حیوانی منتقل می‌شود، از قرآن استفاده می‌کنیم این تناسخ وجود ندارد چون انسان که می‌میرد می‌گوید «رَبِّ أَرْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ»^(۱)، خدا می‌فرماید: «کلا...» البتّه اینجا بحث زیاد است، اینجا نمی‌گوید خدایا ما را به بدن دیگری برگردان چون اگر با همین بدن باشد رجعت است و رجعت از اعتقادات شیعه است «رَبِّ أَرْجِعُونِ»^(۲)، یعنی تناسخ و خدای تعالی در قرآن تناسخ را رد کرده است.^(۳)

۱ - سوره مبارکه مؤمنون آیه ۹۹.

۲ - سوره مبارکه مؤمنون آیه ۱۰۰.

۳ - عالم عجیب ارواح صفحه ۳۹.

سؤال پنجاه و یکم:

درباره همزاد و اینکه آیا حقیقت دارد توضیح بفرمائید، علم مانیه تیزم یا تسلط روح بر افراد و القاء مطالب به اشخاص را نیز توضیح دهید.

پاسخ ما:

در زمان سابق مردم شش ماه که برف و باران می آمد و رفت و آمد نبود، چون غذای دوره سال خود را در شش ماه اول سال تهیه می کردند می نشستند کنار کرسی و قصه تعریف می کردند و قصه های هزار و یکشب، حسین گرد، رستم و افراسیاب و امثالهم از همین جا شروع شد و ساخته شد، همزاد انسان هم یکی از آن مسائلی است که در قصه های آن وقت تعریف می کردند و وجود خارجی ندارد.

اما ممکن است دو انسان شبیه به هم باشند که دوقلوها اینطورند، چون در یک رحم در یک زمان و مکان رشد می کنند در اکثر جهات

شییه هم هستند البتّه اختلافاتی هم دارند.

در مورد علم مانیه تیزم، یک نمونه کوچک آن در ما هست، مثلاً
 من از شخصی خوشم نمی‌آید، با حرکت صورتِ من به شما القاء
 می‌شود که او آدم بدی است، من از طریق زبان حرفی نزدَم، لذا افراد
 خود را تقویت می‌کنند طوری که با نگاه مطالبی را در مغز مخاطب
 می‌ریزند. روی این باید کار کرد و این یک هنر روحی و تقویت روحی
 است، ربطی به کمالات و مسائل دینی ندارد.

سؤال پنجاه و دوم:

حالت خلسه چیست؟ و چه استفاده‌ای

می‌توان از این حالت کرد؟

پاسخ ما:

انسان وقتی می‌خواهد بخوابد تا صد درصد فکرش را از مشغولیّات روزمره جمع نکند خوابش نمی‌برد، پس اول چند دقیقه‌ای تمرکز پیدا می‌کند و فکرش را جمع می‌کند تا خوابش ببرد، این حالت را خلسه می‌گویند یا وقتی که انسان تازه از خواب بیدار شده و هنوز فکرش روی مشغولیّاتش راه نیافته، چند دقیقه‌ای این حالت خلسه را دارد. (البته آن حالت خلسه صوفی‌ها را منظورم نیست اسم آن خلسه، با صاد است که با سین نوشته نمی‌شود). روان‌پزشکها و روان‌شناسها می‌گویند که آن حالت قبل از خواب و بعد از خواب اگر انسان به یک وسیله‌ای و یا به یک چیزی فکر کند آن چیز را بهتر می‌تواند بسازد، مثلاً یک کسی بالای سر مریض بنشیند و

آن موقعی که می خواهد خوابش ببرد به او چند بار بگوید تو سالمی
این شخص وقتی از خواب بیدار می شود یک حالت سلامتی در
خودش احساس می کند، یا آن موقعی که می خواهد از خواب بیدار
شود به او بگویند تو سالمی، این دو وقت در روح انسان خیلی مؤثر
است.

سؤال پنجاه و سوم:

در کتاب اسرار ارواح بعد از مرگ می‌گویید
 انسان تا زمان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله خواب
 نمی‌دید آیا این مطلب صحّت دارد؟ همچنین در
 این کتاب نوشته شده که یک سری موجودات از
 هوا آفریده شده‌اند آیا صحّت دارد؟

پاسخ ما:

انسان از اول خواب می‌دید مانند خواب‌هایی که در قرآن ذکر شده
 است. مانند خواب حضرت یوسف علیه السلام یا خواب عزیز مصر.
 در کرات بالا بنابر اقتضای محیط، موجودات به شکلهای مختلف
 هستند و در این باره روایت هم داریم، مثلاً در همین کره زمین آب و
 هوا، بر روی اشکال موجودات تأثیر می‌گذارد.

سؤال پنجاه و چهارم:

با پیشرفتی که علم دارد آیا ممکن است روح را بسازند؟

پاسخ ما:

خیر، حتی بدن انسان را هم نمی‌توانند بسازند تا چه رسد به روح، علوم بشری خیلی محدود است، تا یک حدی روی مادیات می‌تواند کار بکند، در عالم امر، نه خودش می‌تواند کار کند نه می‌تواند وارد شود.

بشر فقط در امور مادی می‌تواند وارد شود. آن هم چیزی را سر هم کند، به عنوان مثال چوب را خدا خلق کرده و همه چیز را خدا خلق کرد، انسان آن را بر می‌دارد و یک میز می‌سازد.

حتی انسان چوب را نمی‌تواند ایجاد کند، اینها از چیزهایی است که مربوط به ذات مقدس پروردگار است، تا چه برسد به مسائل مربوط به عالم ارواح و عالم امر.

سؤال پنجاه و پنجم:

گاه پیش می‌آید خود اصیل و خود واقعی انسان را وادار می‌کند یک کار مطلوب انجام دهد ولی خود ناخود فرد را از این کار باز می‌دارد و یا اینکه فرد را وادار می‌کند یک کار خلاف و یا منفی انجام دهد. سؤال این است در روز جزا سؤال از کدام خود است؟ اگر از خود واقعی است در واقع این کار را خود او نمی‌خواسته انجام دهد و قصور از طرف او نبوده، مثلاً موقعی که برای نماز صبح بیدار نشده‌ایم ناراحت می‌شویم یا اگر بیدار می‌شویم احساس پیروزی می‌کنیم این در مقابل چیست؟ آیا غیر از خودمان است؟

پاسخ ما:

ایشان قدری در حرفهای فلسفی رفته‌اند، شاید شما متوجه سؤال ایشان نشده باشید. ما یک خود بیشتر نداریم انسان یک موجود بیشتر نیست، شما می‌گوئید من، همین من، دستم مال من است، یعنی من دست نیستم کسی که یک دستش را قطع می‌کند باز من هست، آدم هست، این دست هم باز من نیست، بدنم، من نیست و سرم، من نیست، من همان روح انسان است که خود شما است و او اصل است بقیه مثل لباس است یعنی بدن شما عیناً لباس شماست، گاهی این

روح انسان چون قوّه دراکه است در مقابل قیافه شیطان گرفته می شود این کارهایی که انجام می شود کارهای شیطان است گاه در مقابل قیافه رحمان قرار گرفته کارهای او رحمانی می شود، همین من ممکن است یک آدم شروری باشد، گاهی هم ممکن است یک آدم خوبی باشد و آن وقتی که شرور است صد درصد دیگر خوب نیست و آن وقتی که خوب هست دیگر شرور نیست، دقت فرمودید؟ در یک زمان ممکن است گاهی شرور باشند و گاه خوب باشند؛ مثل اینکه شما یک آینه داشته باشید در مقابل صورت یک کریه المنظر گرفته باشید، چه تصویری منعکس می شود؟ یا در مقابل یک صورت خیلی زیبایی یا منظره زیبایی قرار دهید، این منظره در آن منعکس است. شما ممکن است تمام صفات انسانی را در خود ایجاد کنید و صفات حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام در وجودتان ظاهر شود این خود اصیل نیست این فرد شما هستید منتهی با این اضافه، ممکن هم هست که صفات شیطانی در شما به وجود بیاید این هم غیر از شما نیست شما هستید با اضافه ای به شکل دیگر، روایات زیادی داریم که در همان وقتی که انسان گناه می کند و مخالفت پروردگار می کند دیگر ایمان به پروردگار ندارد، یعنی تصویری که در آینه قلبش قرار گرفته آن دیگر به اصطلاح موضعش انحراف پیدا کرده و به طرف منظر دیگری قرار داده است، وقتی هم که یک کار خوب می کند آن موقع دیگر

شیطانی نیست برای خدا کار می‌کند و آینه قلبش را به طرف جهت دیگری قرار داده، بنابراین ما در این دنیا دو تا خود نداریم، موقعی که برای نماز صبح بیدار نشده‌اید و ناراحت هستید چون معتقدید و روحتان را به طرف خوبی آن قرار دادید از این تنبلی که عارض شما شده رنج می‌برید باز هم خود شما هستید، می‌گویید تنبلی را چه کسی در من ایجاد کرد؟ چون شیطان مانع ما می‌شود از کارهای خوب و روحمان یعنی نیروهای الهی کمک ما می‌شوند یعنی خارج از وجود ماست. مثلاً وقتی صبح زود برای نماز بیدار می‌شود احساس پیروزی به او دست می‌دهد به جهت اینکه معتقدید این بلند شدن کار خوبی است و اگر به عکس معتقد باشید نباید بیدار شوید مثلاً شب خسته بودید و گفته‌اید تا نه صبح می‌خوابم حال اگر کسی بیاید و بیدارتان کند آنجا ناراحت می‌شوید و برای زود بیدار شدن شادمان نمی‌شوید، به جهت اینکه ایمان دارید من باید تا ساعت نه صبح بخوابم تا خستگی ام رفع شود.

بینید آن اعتقاد شما، خود شما هستید. عین یا انعکاس روحی آن کاری که می‌خواهید بکنید آن در شما هست و مهم است چون اعتقاد دارید. ما خیلی چیزها را از خودمان می‌دانیم حال اینکه از ما نیست، مثلاً بدن را از خودمان می‌دانیم و لیکن از ما نیست و آن را می‌گیرند بعد از مرگ ما هستیم، ولی بدن نداریم و بدن را از ما گرفته‌اند. اگر

بنشینیم فکر کنیم یک چیز بیشتر در ما نیست و آن قوه درّاکه‌ای است که اسمش روح است. اگر مطالعه کنید بعضی چیزها را دوست دارید می‌گویید چرا من این کار را انجام نداده‌ام و بعضی چیزهایی که دوست ندارید می‌گویید چرا من اینکار را کرده‌ام این چراها در مقابل آن اعتقاد و آن ایمان است که در روح شما وجود دارد، و این احساس پیروزی که ناشی از کار خوب است در مقابل شیطان است و آن هم در وجود ما نیست بلکه ما خیال می‌کنیم که در وجودمان است. من مکرر گفته‌ام انسان می‌بیند که در وجودش یک وسوسه‌ای پیدا شده که مثلاً دستش را زیاد آب بکشد مثل وسواسی‌ها این خودش نمی‌خواهد به جهت اینکه از این کار ناراحت است دین هم نمی‌خواهد شما می‌گویید چیز دیگری است، این وسوسه است، شیطان می‌آید و می‌گوید و ما خیال می‌کنیم از خودمان است اگر خود ما بود بدمان نمی‌آمد انسان از خودش بدش نمی‌آید مثل کسی است که کنار شما ایستاده و بگوید چنین کاری را نکن و روی شما فشار آورد لذا ما می‌گوئیم اگر کار بدی بود و شما دیدید که باطن شما می‌گوید این کار را نکن و خوشحال هم هستید و این کار را کردید شما مریضید روح‌تان مریض است، اما اگر کار بدی را انجام دادید و بعد ناراحت هستید که چرا من اینکار را کردم این روح سالم است و شیطان بر شما تحمیل کرده و احساس بیرونی است.

کلام دوم

ایمان و کفر

سؤال اول:

ایمان چیست؟ چطور آن را در خودمان
ایجاد و تقویت کنیم؟ و نیز ایمان به غیب
چیست و چه ارزشی دارد؟

پاسخ ما:

ایمان یعنی آرامش باطن و مثل رأس و سر برای معنویات و
حقیقت است مثل کشتی که لنگر انداخته است.
اگر انسان ایمان داشته باشد همه چیز دارد.
حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می فرمایند عقل ۷۵ سرباز و جهل
۷۵ سرباز دارد و یکی از سربازان عقل ایمان است.^(۱) در اثر ایمان
انسان آرامش پیدا می کند که از عالم قیامت، جهنم، ظهور دلش
نمی لرزد.

۱ - بحار الانوار جلد ۱ صفحه ۱۰۹ و صفحه ۱۳۲ حدیث ۲۹.



اگر شما با یک وسیله مطمئن به طرف مقصدی حرکت کنید و یقین داشته باشید شما را می‌رساند در راه ماشینهای خراب و در دره افتاده را می‌بینید اما با یک آرامش عجیبی نشسته‌اید.

به خدا قسم، تنها راهی که انسان را با آرامی به مقصد خدایی می‌رساند راه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام است. (۱)

برای ایجاد ایمان، اول انسان باید شناخت یا معرفت پیدا کند، دوم بعد از شناخت، عقیده ایجاد می‌شود، سوم ایمان پدید می‌آید. (۲)

عقیده از ریشه لغوی عَقَدَ یا عَقْدَه گرفته شده که به معنای گره خوردن است. (۳)

مثال از ایوان طبقه بالا می‌خواهید پائین بیایید؛ اول معرفت پیدا می‌کنید که چگونه می‌شود پائین آمد، بعد به وسیله طنابی خودتان را

۱ - بحار الانوار جلد ۲۵ صفحه ۲۲ و المناقب جلد ۴ صفحه ۳۹۹ و جلد ۳ صفحه ۷۵ و کتاب تأویل الایات الظاهرات صفحه ۱۵۲ و کتاب بصائر الدرجات صفحه ۲۱۶ و کتاب العمدة صفحه ۳۸ ذیل آیه «وابتغوا الیه الوسيلة» در معنای وسیله روایاتی از حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و حضرت علی علیه‌السلام آورده که وسیله را پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل بیت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و حضرت علی علیه‌السلام بیان می‌کند.

۲ - ارشاد القلوب جلد ۱ صفحه ۱۲۵ باب ۳۷ در یقین.

۳ - کتاب العین جلد ۱ صفحه ۱۴۰ و لسان العرب جلد ۳ صفحه ۲۹۶ و مجمع البحرين جلد ۳ صفحه ۱۰۳.

به آن می‌بندید و محکم می‌شوید. این عقیده است و بعد با آرامش که همان ایمان است پائین می‌آیید و دلهره ندارید که نکند وسط راه رها شوید.

گاهی می‌شود انسان به مسأله‌ای عالم است، برایش یقینی شده و اعتقادی به آن مسأله پیدا کرده، اینجا تردیدی ندارد و از هیچ چیز در مقابل اعتقاد و اعمال اعتقادش نمی‌ترسد و کوچک‌ترین ضعفی در خودش راه نمی‌دهد. آنهایی که معتقد به خدا هستند و به او ایمان دارند در توکل و اعتقاد به پروردگار و کمک خواستن از او هیچ تردیدی ندارند. اگر تمام دنیا بلا شود در مقابل تمام بلاها با تکیه به پروردگار ایستادگی کرده و همه بلاها را از خودشان دفع می‌کنند.

ایمان خیلی پر ارزش است. در هر شخصی که ایمان وجود داشته باشد کار خیلی انجام می‌شود. در آیه شریفه مباحله خداوند می‌فرماید: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ»^(۱) اگر علم برایت حاصل شد، تمام مردم دنیا بیایند و با تو محاجه کنند، بحث کنند، یک سرسوزن لغزش پیدا نمی‌کنی زیرا تو ای پیامبر علم و ایمان داری.

خدای تعالی می‌فرماید «أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ»^(۲) خود

۱ - سوره مبارکه آل عمران آیه ۶۱.

۲ - سوره مبارکه بقره آیه ۲۸۵.

پیغمبر به آنچه که به او نازل شده ایمان دارد. این یکی از فضائل مهم حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است. هیچ تزلزلی در خودش راه نمی دهد، آمدند به حضرت ابی طالب علیه السلام گفتند برو به پسر برادرت بگو هر چه می خواهی در اختیارت می گذاریم از این حرفها دست بکش در بین ما اختلاف ایجاد نکن! بگذار ما مشغول کار خودمان باشیم، این بتها مایه درآمد برای ما بوده است، از شهرها و ممالک مختلف می آمدند پول می دادند، نذر می آوردند، نذوراتمان بهم می خورد، هر چه می خواهی به تو می دهیم از این حرفها دست بکش. فرمود اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم قرار دهید یعنی اگر منظومه شمسی را در اختیار من قرار دهید من از ایمانم دست نمی کشم! این معنای ایمان است. حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علم و یقینش که نه علم الیقینش نه عین الیقینش است بلکه هر دوی اینها حق الیقین است. یعنی انسان همه صفات الهی را لمس و احساس می کند. وقتی که انسان وصف آتش را می شنود علم الیقین و زمانی که آن را می بیند عین الیقین و وقتی که دستش را در آتش قرار دهد و آن حرارت را بچشد اینجا حق الیقین می شود.

ما اعتقاد داریم که خدا و امام علیه السلام بر ما احاطه دارند^(۱) ولی باور

۱ - خدای تعالی در سوره مبارکه بقره می فرماید: «ان الله بما يعملون محيط» و نیز در

ادامه در صفحه بعد

نداریم یعنی ایمان نداریم.

همه می دانیم دروغ بد است ولی چون ایمان نداریم نمی توانیم آن را ترک نمائیم.

راههای ایجاد ایمان

۱) بدست آوردن ایمان با ممارست انجام می شود مثل مرده شویی که در اثر تکرار به این باور رسیده که مرده ترس ندارد، در حالی که ما علم و شناخت و اعتقاد داریم که مرده ترس ندارد اما ایمان نداریم. هر چه انس شما با پروردگار زیاد شود مراتب ایمان شما بالاتر می رود تا جائی که به آرامش کامل می رسید. «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ»^(۱) ای نفسی که آرام شده ای تا حالا امّاره به سوء بوده مثل بچه ای که بدی می کند و این طرف و آن طرف می پرد ولی حالا کمی عاقل شده و

ادامه در صفحه قبل سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۲۰ و انفال آیه ۴۷ و سوره هود آیه ۹۲ و سوره فصلت آیه ۵۴ و سوره البروج آیه ۲۰ از احاطه خدای تعالی بر بندگان خبر می دهد و نیز در سوره توبه آیه ۱۰۵ می فرماید: «وَقُلْ أَعْمَلُوا فِيسِرَى اللّٰهِ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» بگو عمل کنید پس خدای و رسولش و مؤمنون اعمال شما را خواهند دید. و در کتب معتبر شیعه مانند اصول کافی جلد ۱ صفحه ۲۱۹ و ۲۲۰، وسائل الشیعه جلد ۱۶ صفحه ۱۰۷، مستدرک جلد ۱۲ صفحه ۱۶۱ و بحار الانوار جلد ۲۳ صفحه ۳۳۳ - ۳۵۳ و دیگر کتب بخشی از کتاب را به عنوان عرضه اعمال بندگان به پیامبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام اختصاص داده و بیش از ۱۴۰ مورد به این آیه استدلال شده است.

۱ - سوره مبارکه فجر آیه ۲۷.



آرامش پیدا می‌کند و می‌تواند به سوی خدا حرکت کند.

(۲) یکی از راههای ایجاد ایمان برای خیلی از افراد که اهل علم و دانش نیستند، معجزه است.

(۳) غالباً راهی که افراد حکیم و عاقل برای ایجاد ایمانشان از آن پیش می‌روند استدلال است. استدلالات عقلی و علمی زیاد نوشته‌اند، در آیات قرآن هم خداوند اشاره داشته است.

ایمان به غیب

در عصر غیبت ما باید ایمان به غیب هم پیدا کنیم. در زمان حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شق القمر می‌دیدند، حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را می‌دیدند که در خیبر را روی دستش بلند کرده است، معجزات و کرامات، همه را مشاهده می‌کردند ولی ما با استدلالهای عقلی و فکری باید ایمان به غیب پیدا کنیم. حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که از دار دنیا رفته می‌گوئیم: «اللهم انا نشکو الیک فقد نبینا»^(۱) حضرت امام زمان علیه السلام ما هم که غایب است. اگر ما تزکیه نفس کنیم و صفات رذیله را دور بریزیم و ارتباط روحی با حضرت ولی عصر علیه السلام پیدا نمائیم می‌توانیم بگوئیم آقا اگر قیام نمایی و بخواهی یک عده در رکاب تو باشند ما آماده هستیم.

۱ - دعای افتتاح، مفاتیح الجنان.

اگر ایمان به غیب پیدا کنید می دانید چه ارزشی دارد؟ «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»^(۱)، سلمان می گوید دیدم حضرت پیامبر اکرم ﷺ نشسته و زانوهایش را در بغل گرفته و می گوید «واشوقاه الی اخوانی»^(۲) من چقدر شوق دارم برادرهایم را ببینم ابوذر عرض کرد مگر ما برادرهایت نیستیم؟ (حضرت پیامبر اکرم ﷺ در میان اصحابش یک برادر برای خودش انتخاب کرده و آن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است.) فرمودند: نه، شما اصحاب من هستید برادرهای من آنهایی هستند که «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»، ایمان به غیب دارند و در زمانی می آیند که امامشان نیست. معجزات آن قدر زیاد نیست که ببینند. دزد افکار و اعتقادات هم زیاد است و نمی شود کاری انجام داد. آن وقت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله برای دیدار شما گریه می کند و می فرماید چقدر شوق دارم برادرهایم را ببینم.

۱ - سوره مبارکه بقره آیه ۳.

۲ - التحصین لابن فحد الحلی صفحه ۲۲.

سؤال دوم:

چرا خدای تعالی روی ایمان انسان خیلی

تأکید کرده است؟

پاسخ ما:

افراد با ایمان، مؤمن، آنهایی که دارای آرامش قلبی هستند، آنهایی که به همه چیز ایمان دارند خصوصاً به خدا و روز قیامت و ائمه اطهار علیهم السلام ایمان دارند، امتیازشان این است که خدای تعالی کمکها و عنایتهای غیبی به آنها دارد. لذا اگر انسان ایمانش را تقویت کند و به این دستور قرآن عمل کند «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، آمِنُوا»^(۱) ای کسانی که ایمان آورده اید، ایمان بیاورید؛ ایمان بهتری بیاورید. ایمان قلبیتان قوی تر باشد، آرامش داشته باشید، اعتماد کنید، حقیقت را درک کنید، از تزلزل و عدم اطمینان دوری کنید، یعنی انسان همه همش را روی ایمان بسیج کند، از آن به بعد خدای تعالی به یاریش، به کمکش

۱ - سوره مبارکه نساء آیه ۱۳۶.

می آید.

اگر شما یک دوستی داشته باشید چه زمانی او اسرارش را به شما خواهد گفت؟ وقتی که او به شما اطمینان پیدا کند و شما به او اعتماد پیدا کنید، یعنی وقتی او به شما ایمان کامل پیدا کرد و شما او را قبول کردید و شما را دوست داشت، شما برای او همه چیز شدید او اسرارش را به شما خواهد گفت و تمام امتیازاتش را در اختیار شما می گذارد.

لذا در اسلام به ایمان خیلی اهمیت داده شده و توجه بسیار شده است. در لحظه اول که انسان می خواهد به سوی کمالات حرکت کند باید ایمان داشته باشد. در حقیقت ایمان ما سبب یقظه و بیداری از خواب غفلت است یا بگوییم که یقظه سبب ایمان است، بهر حال توأم با هم هستند و انسان هر چه بتواند ایمانش را تکمیل کند، خدای تعالی به او وعده کرده که ولی و سرپرست و معین و راهنمای او باشد. «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا»^(۱) لذا همه چیز را خدای تعالی بر پایه ایمان انسان پایه گذاری کرده است. مثلاً می فرماید: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^(۲) یا «عَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ

۱ - سوره مبارکه بقره آیه ۲۵۷.

۲ - سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۳۹.



مُؤْمِنِينَ»^(۱) اگر ایمان دارید نه حزنی داشته باشید نه سستی به خود راه دهید و این را بدانید که پیشرفت خواهید کرد، چه در امور دنیایتان و چه در امور معنویتان یعنی اگر ایمان داشته باشید پیشرفت می‌کنید یا می‌فرماید: «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ»^(۲) ای نفسی که مطمئنی، آرامش داری، به خدا اعتماد کردی. خدای تعالی خیلی دوست دارد بندگان را به او اعتماد داشته باشند و او را قبول داشته باشند و از او کمک بخواهند یعنی برای آنها اول خدا باشد. اگر نفس انسان به مقام اطمینان رسید خدای تعالی دستور حرکت به سوی رضایت خودش را می‌دهد که تو هم مرضی خدا باش و خدا هم اعتراض و ایرادی در زندگی ندارد و خدا هم می‌گوید بنده من با همه فقرت چیزی کسر نگذاشتی روایات زیادی است که خدای تعالی از انسان عمل کم را می‌پذیرد.

۱ - سوره مبارکه مائده آیه ۲۳.

۲ - سوره مبارکه فجر آیه ۲۷.

سؤال سوم:

آیا ایمان و یقین با هم فرق دارند؟

پاسخ ما:

ای پیغمبر بشارت بده به کسانی که ایمان آوردند.

مسأله ایمان خیلی اهمیت دارد و آیات زیادی در این باب آمده است «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»^(۱) پشت سر ایمان همیشه عمل صالح است. گاهی علم است ولی ایمان نیست، گاهی یقین است ولی ایمان نیست وقتی که ایمان در انسان ایجاد شود وجود انسان در امن قرار می‌گیرد، چرا که ایمان به انسان آرامش می‌دهد.

ایمان در هر کاری خیلی مهم است، حتی در کتاب آئین خوشبختی که غیر مسلمانها نوشته‌اند یکی از عوامل خوشبختی را

۱ - سوره مبارکه بینه آیه ۳ ضمناً خدای تعالی در ۵۷ آیه از قرآن کریم به توأم بودن ایمان و عمل صالح تأکید فرموده است.

ایمان می‌دانند.^(۱)

اگر انسان به راهش، به شغلش یا به هر کاری که انجام می‌دهد ایمان داشته باشد، موفقیت او حتمی است. در حالی که اگر به کاری که می‌خواهید انجام دهید ایمان نداشته باشید موفقیت نخواهید داشت.

ایمان یعنی همان که در دل انسان یقین را به وجود می‌آورد و انسان را مطمئن می‌کند. به طور مثال اعتقاد داریم که خدا از همه چیز اطلاع دارد و بلکه خداوند را قادر متعال و روزی رسان می‌دانیم و می‌دانیم که خداوند برای هر مشکلی کافی است، در حالی که ایمان به این معنا نداریم و در عمل سست هستیم و حال اینکه اگر ایمان ما قوی باشد و به خداوند در همه کارها توکل کنیم در هیچ کاری دل‌واپسی نداریم جز در مورد گناهان، و خداوند را روزی رسان می‌دانیم چرا که خودش فرموده: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا»^(۲) و خودش فرموده که ما تقسیم کردیم بین انسانها معیشتشان را.^(۳)

۱ - توضیح کامل این مطلب یعنی اهمیت ایمان در خوشبختی بشر در کتاب اتحاد و دوستی تالیف مؤلف حضرت آیه الله حاج سید حسن ابطحی اعلی الله مقامه صفحات ۱۵۹ تا ۱۶۸ آمده است.

۲ - سوره مبارکه هود آیه ۶.

۳ - «نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (سوره مبارکه زحرف آیه ۳۲).

آیا واقعاً به این معنا ایمان داریم که اگر ما وظیفه‌مان را خوب و درست انجام دهیم خداوند آینده ما را تأمین می‌کند. لذا ایمان در ما آن طوری که باید باشد نیست. و باز در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ»^(۱) کار ما در دنیا این است که به دو چیز ایمان داشته باشیم ۱ - خدا ۲ - معاد که اگر به این دو چیز ایمان داشته باشیم یقین بدانیم که همه کارهایمان کنترل می‌شود.

سؤال چهارم:

چند صفت از صفات یک مؤمن را

بفرمایید؟

پاسخ ما:

خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»^(۱)

این آیات سه صفت ممتاز را بیان فرموده است که غیر مؤمن این صفات را ندارد.

غیر مؤمن از خدای تعالی نمی‌ترسد، وقتی آیات الهی بر او خوانده می‌شود ایمانش زیاد نمی‌شود و بر خدا توکل نمی‌کند.

با این سه صفت خود را امتحان کنید. اگر در مقابل بلاهای دنیا یک تزلزلی به شما دست داد و به خدا توکل نکردید و تکیه گاهتان خدا نبود، ایمانتان ضعیف است. اما اگر آیات قرآن خوانده شود و دل انسان بلرزد و ایمانش زیاد شود و در مصائب و بلاها بر خدا توکل کند مؤمن است. این‌ها مربوط به مؤمن‌های درجه بالا است.

اگر شما در هنگام معصیت و گناه یک دفعه به یاد خدا افتادید و از گناه کردن دست کشیدید این هم علامت ایمان است. در اول سوره مبارکه بقره خدای تعالی می‌فرماید: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»^(۱) و در سوره مبارکه مؤمنون می‌فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ، الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ»^(۲) مؤمنون در نماز خاشع‌اند. خشوع آنها تحمیلی نیست یا خودشان برای خود تحمیل نمی‌کنند، بلکه وقتی به نماز می‌ایستند و بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ می‌گویند، فکر می‌کنند خداوند رحمان است هر چه به ما داده از جان گرفته تا غذا و نفس، همه نعمتها را خدا داده است آن هم با مهربانی عطا کرده است. رحیم است او ما را به راه راست هدایت کرده که هر صبح و شام باید بگوییم «الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله»^(۳) تمام خضوع و کُرنش مال خدا است. یعنی آنچنان مؤمنان خود را ساخته‌اند که در مقابل هیچ قدرتمندی، هیچ مالی، هیچ امتیازی، خضوع و خشوع نمی‌کنند مگر در برابر خدای تعالی زیرا او رب العالمین است. آنقدر انسان رشد می‌کند که این مسائل برایش عادی و طبیعی می‌شود، یعنی از صفات درونی او می‌شود.

۱ - سوره مبارکه بقره آیه ۳.

۲ - سوره مؤمنون آیات ۱ - ۲.

۳ - سوره مبارکه اعراف آیه ۴۳.

سؤال پنجم:

چگونه مؤمن ولی مؤمن می شود؟ و ولی

کل مؤمنین و مؤمنات کیست؟

پاسخ ما:

خدای تعالی در قرآن می فرماید: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ...» (۱)
ای مردم ولی شما خدا است بعد حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بعد ائمه
اطهار علیهم السلام می باشد. در آیه می فرماید بعد از این ها شما ولی مردم
هستید. هر کدام که از خواب غفلت بیدار شوید! شما نائب خدا و
حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت امام زمان علیه السلام می شوید، اگر خوب
نیابت کردید روز بروز نیابت تان بیشتر می شود. کم کم می شوید نایب
امام زمان علیه السلام، اگر سستی کردید رفوزه هستید دیگر به شما اعتماد
نمی شود کرد. کوشش کنید طوری نیابت کنید که هر وقت خواستند
مأموریتی بدهند به شما بدهند.

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» مؤمن ولی مؤمن است. کی؟ وقتی که من به شما می‌گویم فلان گناه را نکن، می‌گویی چشم در این صورت نباید خوشحال شوم که تفوقی بر تو پیدا کرده‌ام و این موجب فخر من نباشد، بلکه از تو شاد شوم که بندگی خدا را کرده‌ای و خدا مرا وسیله هدایت تو قرار داده است و الا ولی نیست و آیه مذکور شامل حالش نمی‌شود. اگر من به خاطر اینکه می‌خواهم از شما نقطه ضعفی بگیرم، در جای حساس میان جمعیت به عنوان امر به معروف و نهی از منکر عیبی از تو را مطرح کنم و ایرادت را بگیرم، ولی در واقع می‌خواهم عقده‌ام را خالی و تو را تحقیر و منکوب کنم در اینجا ولی نیستم. بلکه کسی هستم که خواسته‌ام از چنین سوره‌ای سوء استفاده کرده و مقام و جاه و شخصیت خود را حفظ نموده و تو را تحقیر نمایم. روایات متعددی است که اگر کسی دیگری را در بین مردم و لو گنهکار باشد تحقیر کند خدا از او نمی‌گذرد. اگر حتی در میان جمع هست او را در گوشه‌ای ببر و نهی از منکرش کن.^(۱)

یک وقت هست که طرف آبرو و حیثیت خود را از بین برده و گناه را با کمال بی‌حیایی به طور علنی انجام می‌دهد، در اینجا ما او را تحقیر نمی‌کنیم، بلکه خودش موجب تحقیر خود گردیده است. اما ترک گناهی را که در خفا و آهسته و با کمال محبت می‌شود تذکر داد

که هیچ نفعی برای تو نداشته باشد این (ولی) می شود.

آقا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و بقیه ائمه اطهار علیهم السلام ولی کل مردان و زنان مؤمن هستند.

وقتی که حضرت علی علیه السلام امر به معروف و نهی از منکر می کرد، زمانی که معارف را بیان می نمود وقتی که آن خطبه های حساس و عجیبی که دنیا را تسخیر خودش قرار داده است بیان می کرد یک سرسوزن به فکر شخصیت خودش نبود بلکه تمامش روی محبت به مردم بود. لذا خدای تعالی می فرماید بگویند «اشهد أن علیاً ولی الله» علی ولی خدا است.

«الَّلهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا»^(۱) خدا هم ولی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است، و الاّ به هر کسی ولی نمی گویند. در صورتی برای انسان ولایت به وجود می آید که صد در صد بنده خدا باشد.

سؤال هفتم:

ایمان به آخرت چه تأثیری در زندگی انسان می‌گذارد؟

پاسخ ما:

ایمان و یقین به آخرت خیلی کار انجام می‌دهد؛ یقین به آخرت ایمان انسان را در دنیا زیاد می‌کند، اعتقاد انسان نسبت به حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام را تقویت می‌نماید و سومین فایده این که انسان را وادار به تزکیه نفس و انجام اعمال صحیح و شایسته می‌کند.

از این جهات مختلف ایمان به آخرت و یقین به آخرت خیلی مهم است و هر چه در این مورد انسان کار کند موفق تر هست.

سؤال هشتم:

در مورد این آیه شریفه که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ»^(۱) ایمان نسبت به کتب آسمانی قبل و پیامبران گذشته چگونه باید باشد؟

پاسخ ما:

باید به تمام کتب آسمانی که نازل شده ایمان داشته باشیم. اگر بگوئید تورات و انجیل و زبور داود را قبول ندارم کافر هستید. در قرآن آمده که اینها حق است، اگر قبول نداشته باشید در واقع قرآن را قبول ندارید.

می‌توانید این کلام را بگوئید که تورات و انجیل تحریف شده را قبول ندارم.

۱ - سوره مبارکه بقره آیه ۴.

بزرگ‌ترین و مهم‌ترین مسأله در قرآن و در کتب آسمانی انبیاء گذشته مسأله تزکیه نفس است که اینجا می‌فرماید: «وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ».

یکی از اعتقادات ما در مورد نبوت قبول داشتن صد و بیست و چهار هزار پیغمبر است که اول آنها حضرت آدم علیه السلام و آخر آنها حضرت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است که همه بر حق هستند.

یک مسیحی اگر معتقد به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نباشد و بعد از حضرت مسیح پیغمبر دیگری را قبول نداشته باشد، کافر محسوب نمی‌شود، اما یک مسلمان اگر اعتقاد به حضرت عیسی نداشته باشد کافر می‌شود.

یکی از فضائل بسیار مهم حضرت عیسی علیه السلام این است که خدمتگزار و یکی از اصحاب خاص آقا حضرت امام زمان علیه السلام است. ایشان زنده مانده که بتواند خدمتگزاری ایشان را بکند و در زمان ظهور حضرت به کره زمین می‌آیند و اقتداء به حضرت بقیة الله الاعظم علیه السلام کرده و مسیحیت را دعوت به حضرت صاحب الامر علیه السلام می‌کند.

حضرت عیسی علیه السلام به قدری پر ارزش است که خداوند در قرآن او را کلمة الله و روح الله نامیده است.

حضرت موسی علیه السلام و حضرت ابراهیم علیه السلام نیز پرارزش هستند.



خداوند در قرآن آن قدر در عظمت حضرت ابراهیم علیه السلام تعریف فرموده که هیچ ولیّ خدایی غیر از معصومین علیهم السلام به مقام حضرت ابراهیم علیه السلام نمی‌رسد. خداوند به قلب سلیم تصدیقش نموده و می‌فرماید: «إِذْ جَاءَ رَبُّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»^(۱) حضرت ابراهیم علیه السلام دلش پاک و تمام کارهایش قبول و صحیح انجام شد. یک خانه چهار دیواری درست کرد که از نظر مهندسی مورد قبول نیست. این خانه اصلاً پنجره ندارد و هوای داخلش مناسب نیست، در عین حال از جانب خداوند قبول شد و تا روز قیامت مردم می‌روند و دور آن طواف می‌کنند. لحظه‌ای نیست که مردم دورش نباشند، مگر وقت نماز که جلویش را می‌گیرند که دورش طواف نشود.

خدای تعالی به او دستور ذبح فرزندش را داد که بعد به دستور پروردگار مأمور ذبح گوسفندی شد، تا روز قیامت مردم باید در مراسم حج از این عمل او پیروی نمایند و یک گوسفند قربانی کنند. بنابراین انبیاء گذشته و کتابهایشان پیش ما محترم هستند و باید به آنها ایمان داشته باشیم.

«وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» و باید به آخرت یقین داشته باشیم.

جوانی در پای منبر حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نشسته و شب

نخوابیده بود. حضرت فرمود کیف اصبحت؟ چطور صبح کردی؟ عرض کرد اصبحت موقناً، خیلی جرأت داشت و گفتم من شب تا صبح بیدار و در حال یقین بودم. فما علامة یقینک؟ علامت یقین تو چیست؟ (در روایتی هست از ائمه که من تعجب می‌کنم از کسی که یقین به مرگ دارد و چطور شب می‌خوابد؟) آن جوان عرض کرد می‌دیدم که مردم در جهنم معذب هستند و از ترس خوابم نمی‌برد و مردم بهشتی را هم می‌دیدم که در نعمتهای بهشتی متنعم هستند و از علاقه‌ای که من به آنها برسم شب خوابم نبرد.

حضرت فرمود راست گفتی و تصدیقش نمود و به مردم فرمود این طور به آخرت یقین داشته باشید.^(۱)

۱ - کافی جلد ۲ صفحه ۵۳ و المناقب جلد ۴ صفحه ۳۰۲ و بحارالانوار جلد ۶۴ صفحه

سؤال نهم:

با توجّه به آیه «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ»^(۱) آیا ایمان انسان

سبب خشوع او در مقابل خدا نمی‌شود؟ و چه

کسانی در مقابل خدای تعالی خشیت دارند؟

پاسخ ما:

در آیه شریفه سوره حدید خدای تعالی می‌فرماید: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ»^(۲) آیا زمان آن نرسیده آنهایی که ایمان دارند دل‌هایشان برای ذکر خدا خاشع شود، گاه ایمان و اعتقاد هست ولی محبت نیست، اما محبت خدا را به افراد با معرفت اهل محبت می‌دهند، حتی ممکن است افرادی معرفت خدا را داشته باشند، اما محبت خدا را نداشته باشند. خدا را می‌شناسند که قادر مطلق است ولی خدا را برای این می‌خواهند که هر چه خواستند به آنها بدهد دنیا و آخرتشان را اصلاح کند و آنها را به بهشت ببرد. ولی بعضی اهل محبت و اهل عشق هستند. خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ»^(۳) کسانی که ایمان دارند، نه هر

۱ - سوره مبارکه حدید آیه ۱۶.

۲ - سوره مبارکه حدید آیه ۱۶.

۳ - سوره مبارکه بقره آیه ۱۶۵.

ایمانی چون اگر ایمان تنها محبت ایجاد می کرد آیه نمی فرمود «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ» معلوم است که بعضی از مردمان مؤمن ممکن است قلبشان در مقابل ذکر خدا خاشع نباشد. ایمان دارد ولی خشوع ندارد «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»^(۱) چه کسانی خشیت دارند؟ در عین این که معرفت دارند و حب شدیدی هم دارند ولی خشوع هم دارند؟ آنها علماء هستند. که منظور علمای اهل معرفت و علم به خدا هستند. لذا به بعضی افراد مؤمن که شاید شامل اکثر ما نمی شود، خداوند خطاب می کند «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ»^(۲) آیا وقت آن نرسیده کسانی که ایمان دارند به آنهایی که ایمان ندارند کاری نداریم چون در قبال خدا هیچ وقت خشیت ندارند، اما آنها که ایمان دارند توقع هست شما که ایمان به خدا دارید چرا از خدا نمی ترسید؟ چرا در مقابل خدای محبوب و خدای عزیزی که همه چیز به شما داده و باید او را دوست داشته باشید خشیت ندارید؟ آن ایمانی خوب است که وقتی انسان یاد خدا می کند دلش بلرزد. هیچ یک از ائمه اطهار علیهم السلام ترسشان مثل ترس مظلوم از ظالم نبوده است. ترس از پروردگار باید ترس از روی محبت به محبوبشان باشد.

۱ - سوره مبارکه فاطر آیه ۲۸.

۲ - سوره مبارکه حدید آیه ۱۶.

سؤال دهم:

ارزش سبقت گرفتن در ایمان چقدر است؟

پاسخ ما:

پیشی گرفتن در ایمان از نظر زمان و کیفیت خیلی اهمیّت دارد. در مسابقات دنیوی دقت کنید یک نفر که جلو می‌افتد دیگران که عقب‌تر هستند اینها آن پیشی گیرنده را دعا نمی‌کنند، یعنی اگر کاری نکنند که او عقب بیفتد دعایش هم نمی‌کنند. اما اسلام، این دین انسان ساز می‌گوید مسلمان کسی است که وقتی می‌بیند یک نفر در ایمان جلو افتاده، علاوه بر اینکه ناراحت نمی‌شود بلکه دعایش هم می‌کند، ببینید چقدر انسان با کمال می‌شود اگر خط خدای تعالی را پیروی کند یک سرسوزن نسبت به هیچ کسی چه ثروتمند چه با شخصیت چه قدرتمند، هر چه باشد و ارزش بیشتری داشته باشد این مؤمن ناراحت نمی‌شود و بلکه دعایش می‌کند. «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ»^(۱) یعنی خدایا، ما را ببخش و هم چنین برادران ما (کلمه اخوان را می‌فرماید یعنی هیچ حسادتی در بین نباشد) آنهایی که در ایمان بر ما سبقت گرفتند را هم ببخش.

۱ - سوره مبارکه حشر آیه ۱۰.

سؤال یازدهم:

رابطه ایمان و تزکیه نفس چیست؟

پاسخ ما:

ایمان یک سرّ قلبی است و حاصل نمی‌شود مگر با انجام مراحل تزکیه نفس، یعنی هر گوشه ایمان بستگی به یکی از این مراحل دارد. اگر کاملاً یقین‌تان را مطمئن کنید، آن وقت دارای ایمان می‌شوید. لذا خدای تعالی در سوره فجر می‌فرماید: «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ»^(۱) و در سوره عصر خدای تعالی می‌فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا» و زیاد این کلمه در قرآن ذکر شده و فوایدی برای داشتن ایمان بیان گردیده است. ایمان در حقیقت تا تزکیه نفس نکند در قلب و اعضاء و جوارح انسان رسوخ نمی‌کند. و اگر ایمان در قبل از تزکیه نفس هم باشد، ایمان مستقری نیست و ارزشی برایش قائل نیستند. روایت دارد که

۱ - سوره مبارکه فجر آیه ۲۷

وقتی انسان گناه می‌کند، مؤمن نیست.^(۱) لذا با توجه به آیات قرآن کریم و روایات معصومین علیهم‌السلام اول باید ایمان و تزکیه نفس بیاید بعد عمل صالح انجام شود.^(۲) و اگر ایمان و تزکیه نفس باشد انسان دارای محبت به خدا می‌شود تا جایی که هر چه خدای تعالی می‌خواهد او هم همان را می‌خواهد. و این دارای ارزش است.

۱ - بحارالانوار جلد ۶۵ صفحه ۲۵۶.

۲ - در ۵۰ مورد در قرآن کریم عمل صالح بعد از ایمان ذکر شده مانند آیه ۲۵ سوره مبارکه بقره و آیه ۸۲ سوره مبارکه بقره.

سؤال دوازدهم:

در چه صورت انسان مؤمن است؟

پاسخ ما:

اگر کسی توانست چهار مطلبی که در مرحله استقامت گفته شده
یعنی صبر، نترسیدن از غیر خدا، قاطعیّت و عدم اعتماد به غیر خدا
را در خودش به وجود آورد، مؤمن است.

سؤال سیزدهم:

تأثیر ایمان در زندگی انسان چیست؟

پاسخ ما:

همه ما اعتقاد داریم که خدایی هست و همه ما اعتقاد داریم که خدا در قرآن فرموده است که ما روزیتان را می دهیم^(۱) اما ایمان نداریم. فردا ظهر پول نداری، چه کار می کنی؟ نمی دانم از چه کسی قرض کنم.

من خودم شبی در قم دیدم هیچ پولی ندارم. شب تولد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هم بود. فردا هم ممکن بود یک عده از دوستان به منزل ما بیایند و باید شیرینی هم بخریم. رفتم حرم حضرت معصومه علیه السلام (البته هر چه فکر کردم که از چه کسی قرض کنم دیدم همه جاهایی که ممکن است قرض کنم پر است، یعنی مثلاً قرض کرده بودیم دیگر خجالت می کشیدیم برویم و بگوئیم آقا قرض بده)

۱ - سوره مبارکه زخرف آیه ۳۲.

به حضرت عرض کردیم. حضرت مثل اینکه همان طور که خیلی از شما که بهتان القایی می شود آرامش پیدا می کنید، ایمان پیدا کردم که به خانه بروم برای ما پول می فرستند، آنجا من مزه ایمان را فهمیدم. مزه ایمان خیلی عجیب است. یعنی انسان اگر ایمان داشته باشد توی بیمارستان به او گفته اند که این عمل خطرناک است و ۹۰٪ می میری. آرام می خوابد مثل این که روی تشک پر قو استراحت می کند، خیلی ایمان لذتبخش است. و متأسفانه کمترین چیزی که به ما مردم امروز عنایت کرده اند ایمان است. و حال اینکه ما باید ایمانمان تقویت بشود و از همه بیشتر باشد.

سؤال چهاردهم:

اهمیت ایمان را از دیدگاه اسلام و قرآن بیان

فرمائید.

پاسخ ما:

در دستورات اسلامی و قرآنی از هر چیزی لازمترا ایمان به خدا و اسلام و حقایق است. اهمیت ایمان آن قدر زیاد است که اگر ایمان نباشد، اعمال انسان هیچ فایده‌ای ندارد و اگر ایمان باشد ولی انسان اعمال کمی داشته باشد، خدای تعالی به انسان الطاف زیادی خواهد داشت، علتش هم واضح است زیرا ایمان در حقیقت همراه با آرامش است، یعنی علمی با اطمینان و با آرامش همراه است. انسان گاهی مسلمان است اعتقادش هم خوب است، اما آرامش ندارد یا ایمان مستقر ندارد. ایمان خیلی اهمیت دارد. زیرا بنای همه کمالات انسان ایمان است،^(۱) هر چه هم درجات ایمان بالا برود، ارزش انسان بیشتر

می شود. خدا غالباً خطاباتى که مربوط به کمالات انسان است را به مؤمنین می فرماید مثلاً می فرماید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ»^(۱) یا مثلاً «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»^(۲) که مکرر در قرآن آمده است «وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ»^(۳) ایمان در آیات قرآن خیلی مطرح است و به عنوان زیر بنای کمالات است. لذا اگر می خواهید موفق به کمالات روحی بشوید، ایمانتان را تقویت کنید. ایمان خیلی اهمیت دارد و ایمان ممکن است گاهی ضعیف باشد، یعنی شخص ایمان دارد ولی خیلی ضعیف است، لذا خدای تعالی می فرماید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ»^(۴) ایمانتان را تقویت کنید، مسأله ایمان خیلی مهم است. ایمان در قلب قرار می گیرد، بعد به اعضا و اجزاء بدن سرایت می کند و همه اینها را تحت کنترل می گیرد، انسانی که ایمان دارد نه با زبان، نه با گوش، نه با چشم، نه با دست، نه با فکر، معصیت نمی کند.

۱ - سوره مبارکه صف آیه ۱۰.

۲ - مکرر این جمله در قرآن کریم تکرار شده مانند آیات ۲۵ و ۸۲ و ۲۷۷ سوره مبارکه بقره.

۳ - سوره مبارکه عصر.

۴ - سوره مبارکه نساء آیه ۱۳۶.

سؤال پانزدهم:

آیا مؤمن بالاتر است یا مسلمان؟

پاسخ ما:

مؤمنین کسانی هستند که آرامش و اعتقاد پیدا کرده‌اند. و مسلمان کسی است که دین و اسلام و خدا را قبول دارد. اسلام قبل از ایمان است و اول انسان مسلمان می‌شود بعد مؤمن می‌شود.^(۱) آن‌هایی که به زبان هم بگویند «لا اله الا الله» و به هر حال شهادتین را بگویند اسمشان مسلمان است و کسی که قلبش تحت تأثیر این دو شهادت قرار بگیرد مؤمن است. ممکن است بگویند شهادت به ولایت حضرت علی علیه السلام چه می‌شود؟ با «لا اله الا الله و محمد رسول الله، علی ولی الله» هم هست اگر کسی رسالت حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را

۱ - «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» سوره مبارکه حجرات آیه ۱۴.

قبول کند نمی تواند ولایت را قبول نکند. مهم آن دو شهادت است. این دو شهادت را باید انسان با قلبش بدهد تا مؤمن بشود. و لذا به این مؤمنین خدای تعالی خطاب می کند «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ»^(۱) تقوا داشته باشید.

۱ - در هفت مورد این خطاب به مؤمنین در قرآن کریم آمده است: سوره مبارکه بقره آیه ۲۷۸ و سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۰۲ و سوره مبارکه مائده آیه ۳۵ و سوره مبارکه توبه آیه ۱۱۹ و سوره مبارکه احزاب آیه ۷۰ و سوره مبارکه هود آیه ۲۸ و سوره مبارکه حشر آیه ۱۸.

سؤال شانزدهم:

آیا ایمان در قلب کسی که اعتقاد به امامت و ولایت ندارد رسوخ می‌کند و او می‌تواند لذت ایمان را بچشد؟ در صورت منفی بودن جواب پس چرا خیلی از شعراء که معارف عالیه عرفانی در شعرهایشان موج می‌زند اهل تسنن هستند؟

پاسخ ما:

ایمان یعنی دلبسته بودن و آرامش داشتن نسبت به چیزی که گاهی با علم توأم است و گاهی توأم نیست. گاهی انسان یک چیزی را علم دارد ولی ایمان ندارد. ولی نمی‌شود که ایمان داشته باشد ولی علم نداشته باشد^(۱). مگر موارد خاصی، ایمانی که در سؤال پرسیده شده، منظور اگر ایمان به خدای تعالی و حضرت پیامبر اکرم ﷺ و اسلام داشته باشد، ایمان به ولایت هم باید داشته باشد. ببینید ولایت



چیزی غیر از یک مسأله نیست و آن این که انسان تحت فرمان خدا و حضرت پیامبر ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام باشد. این معنای ولایت است و اگر کسی زیر بار ولایت نرود ولو هر چه عبادت کند هیچ ارزشی ندارد. به عنوان مثال یک کارگری را می آورید و می گوید این دیوار نم کشیده این را خراب کن و برنامه به او می دهید که این دیوار را خراب کن و شب هم اینقدر مزد بگیر، شب که می آیی می بینی دیوار طرف دیگر را خراب کرده. خیلی هم زحمت کشیده عرق ریخته واقعاً هم خسته شده، شما مزد که به او نمی دهید به علاوه جریمه اش هم می کنید.

اگر در اداره ای بروید و صبح تا غروب برای خودتان کار کنید و تحت برنامه آن اداره نباشید آیا به شما مزد می دهند؟ خیر شاید خراب کاری هم بکنید و شما را بیرون کنند. خدا آنچه فرمان داده به وسیله حضرت پیامبر اکرم ﷺ و حضرت پیامبر ﷺ هم به وسیله ائمه اطهار علیهم السلام آن فرامین را به ما داده اند. ما اگر از این خط جدا شویم، هر کاری که بکنیم بی خود کرده ایم. اگر تحت این برنامه نباشیم، زیر بار ولایت نباشیم و طبق برنامه عمل نکنیم، هیچ اشکالی ندارد فقط زحماتی که کشیده ایم هیچ، باید یک جریمه ای هم بدهیم مثل این که در خیابان بخواهیم رانندگی کنیم و توجه به قوانین راهنمایی و رانندگی نکنیم جایی که باید توقف کنیم، حرکت کنیم و



بالعکس، مأمور می‌آید ما را جریمه می‌کند. می‌گویید من که ایستاده‌ام می‌گویید اینجا بیجا توقف داشته‌اید.

ما اگر فرمان خدای تعالی را اطاعت کنیم که گفته اول حضرت پیامبر ﷺ و بعد هم یک یک ائمه اطهار علیهم‌السلام را باید فرمانبری کنیم.^(۱) اگر گوش بدهیم که خوب، اجر و پاداشی هم داریم و اگر فرمان غیر اینها را گوش دادیم هر چند هم که زحمت کشیده باشیم بی‌خود است. بنابراین اگر گفتند یک نفر شیعه نیست، اگر نماز بخواند و روزه هم بگیرد اینها هیچ ارزشی ندارد. مسأله این است که طبق برنامه عمل نکرده، در اداره بوده ولی طبق برنامه عمل نکرده است.

بنابراین ولایت معنایش این است که ما باید تحت برنامه معصومین علیهم‌السلام باشیم و قرآن را هم فقط آنها می‌فهمند^(۲) و دستورات قرآن را آنها برای ما پیاده می‌کنند.

۱ - این مسأله در خطبه غدیر خم از پیامبر اکرم ﷺ ذکر شده که در کتاب الغدیر و احقاق الحق بطور مفصل بیان گردیده و نیز در روایات متعددی در کتب مختلف شیعه و سنی روایاتی از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده است که ائمه اطهار علیهم‌السلام بعد از پیامبر اکرم ﷺ دوازده نفر هستند و در بعضی از آنها تصریح به نام آنها شده است من جمله در کتاب: اعتقادات شیخ مفید صفحه ۱۰۴.

۲ - بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۳۴۹.

سؤال هفدهم:

آیا انسان می‌تواند به مرحله‌ای از ایمان
برسد که مقام و درجه‌اش از مقام پیامبران بالاتر
رود؟ در صورت امکان مثالی بزنید.

پاسخ ما:

در روایات اسلامی مکرر آمده که انبیاء دارای مراحل و مقامات
مختلف هستند و مرحله بالای انبیاء، خاتم الانبیاء است که حضرت
پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است. مرحله دوم پیامبران اولوالعزم می‌باشند.
مرحله سوم رسل هستند و مرحله چهارم کسانی که فقط نبی هستند.
مسلم است که هیچ فردی از افراد بشر به مقام حضرت پیامبر
اسلام صلی الله علیه و آله نمی‌رسد، حتی ائمه اطهار علیهم السلام به مقام ایشان نمی‌رسند.
در مورد حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
می‌فرمایند: «الا انه لا نبی بعدی»^(۱) نبوت را از حضرت
علی بن ابی طالب علیه السلام مستثناء می‌کند. در همه جهت مقام حضرت



علی بن ابی طالب علیه السلام با حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله مساوی است. جز اینکه حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند «لا نبی بعدی» یعنی بعد از من هیچ نبی نخواهد بود. در مورد پیامبران اولوالعزم هیچ کدام از انبیاء به مقام این پنج نفر نمی رسند که حضرت نوح علیه السلام و حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام و حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند و رسل پیامبرانی هستند که به آنها وحی شده و بر جمعی از مردم که با آنها تماس داشته اند مبعوث شده اند و مردم را راهنمایی می کردند. و دسته چهارم انبیاء هستند که فقط به خودشان وحی می شده که آدم خوبی باشند. در آن زمانها که فقط به یک فرد وحی می شده که طبعاً شرطش هماین بوده که خوب باشد و دستوراتی به او داده می شد، اما اجازه این که این رسالت را به دیگران ابلاغ کند نداشته است. پیامبران اولوالعزم و حضرت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را استثناء بکنید و اگر این روایاتی که مثلاً «علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل»^(۱) این را به معنای عامش بگیریم که حضرت موسی علیه السلام را هم شامل می شود، باید علماء امت حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله را هم به معنای عامش بگیریم که شامل ائمه اطهار علیهم السلام هم بشود. علماء امت حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله دوازده امام علیهم السلام هستند، اینها جزء علماء پیامبرند. به هر حال خیلی مقامشان بالا است. مراجع تقلید و بزرگان

از دانشمندان شیعه هستند که اینها هم از علمای امت حضرت پیامبر ﷺ هستند. در مقابل اینها انبیایی در بین مردم بنی اسرائیل بودند. مسلماً ائمه اطهار علیهم السلام بالاترند و مسلماً باید بگوئیم که انبیاء بنی اسرائیل که برخی شان در یک دهکده نبی بودند، رسول بودند و زیاد اهمیتی به آن صورت نداشتند، این یک مرجع تقلید از او ارزشش بیشتر است. پس بنابراین علمای واقعی و اهل تقوی و تزکیه نفس کرده از امت حضرت پیامبر ﷺ با این مقایسه که بزرگترها را با بزرگترها و کوچکترها را با کوچکترها تطبیق بدهیم و اینها افضل بر آنها هستند و این هیچ اشکالی ندارد. حالا بگوییم فلان عالم که مسأله را خوب می داند از حضرت موسی علیهما السلام بالاتر است، این طور نه، اینچنین نباید مقایسه کنیم. مثلاً اگر گفتیم فیروزه بهتر از عقیق است، این معنایش این نیست که یک فیروزه کم قیمت را بگوییم بهتر از عقیق یمنی است، نه، فیروزه خوب را با عقیق خوب می سنجند. مثلاً آیا اجنه در رکاب حضرت سلیمان علیهما السلام مقامشان بالاتر بود یا انسانها؟ می گوییم انسانها. به جهت اینکه آصف بن برخیا با آن عفریت از جن از نظر قدرت وقتی می سنجیم می بینیم آصف بن برخیا در یک چشم برهم زدن تخت بلقیس را جابجا می کند ولی او به مدت دو - سه ساعت. به یک معنا علماء امت حضرت پیامبر ﷺ بالاتر هستند و به یک معنا انبیاء مقامشان بالاتر است مخصوصاً انبیاء اولوالعزم.

سؤال هیجدهم:

چرا بعضی افراد معصیت کار و کافر وضع

زندگی بهتری از افراد مؤمن دارند؟

پاسخ ما:

از امام علیه السلام سؤال می شود که چرا بعضی افراد کافر وضع زندگیشان از ما بهتر است با این که ما از آنها برتر هستیم، در حالی که تقوی وضع مالی و خوشبختی انسان را زیاد می کند و فراموشی از یاد خدا وضع مالی را بد می کند؟ امام علیه السلام فرمودند هر مسلمان کارهای بدی بالاخره انجام داده است و کافر هم کارهای خوبی کرده است، مسلمانها به خاطر کارهای بدشان باید به وسیله فقر و مرض عذابی بکشند زیرا خدای تعالی نمی خواهد آنها روز قیامت گرفتار عذاب سخت شوند، لذا در همین دنیا جزایشان را می دهد؛ چون دنیا زود گذر است و به کافران اجرهایشان را در دنیا می دهد که طلبی روز قیامت از خدای تعالی نداشته باشند و به آنها می فرماید تو در دنیا فلان بنده ام را

خوشحال کردی ما هم در دنیا خودت را خوشحال کردیم.^(۱)

لذا نگوئید افراد معصیت کار در رفاه و آسایشند، رفاه و آسایش

آنها یک پول ارزش ندارد زیرا دنیا پلی برای آخرت است.^(۲)

۱ - بحار الانوار جلد ۶۴ صفحه ۲۲۳ حدیث ۲۹.

۲ - در کتاب سؤال شما پاسخ ما صفحه ۲۱۴ توضیح مختصری داده شده است.

سؤال نوزدهم:

چرا آب دهان مؤمن شفاست؟

پاسخ ما:

خیلی بعید است که در آب دهان مؤمن میکرب نباشد، اما یک مسأله هست و آن اعتماد به خدا است. همانطور که آتش به طور قطع سوزنده و علت تامّ برای سوزانیدن است، اما چرا حضرت ابراهیم علیه السلام نسوخت؟ چون اعتماد به خدا داشت. لذا این میکربها هم به شما کاری ندارند. بیاید به خدا اعتماد داشته باشیم و قلبمان را سالم کنیم.

در روایتی که گفته‌اند آب دهان مؤمن شفاست، نگفته‌اند که مؤمن بدون تب و... باشد، بلکه مطلقاً شفاست.

ما چون خدا را در زندگی‌مان منظور نکرده‌ایم سخت این مسائل را قبول می‌کنیم.

سؤال بیستم:

آیا اعتقاد به خدا فطری انسان است یا باید

کسب شود؟

پاسخ ما:

ایمان آن چیزی است که در قرآن نسبت به آن زیاد تأکید و تکرار شده است. در سوره «وَالْعَصْرِ» می‌خوانیم «وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ» همه انسان‌ها در زیانند مگر کسانی که ایمان داشته باشند. چون اصل اعتقاد به پروردگار فطری انسان است و خدای تعالی در قرآن مجید می‌فرماید «أَفِي اللّٰهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ»^(۱) می‌گویند مرحوم سید نعمت الله جزایری مشغول نوشتن کتابی شد کنیزی داشت وارد اتاق شد و از ایشان سؤال کرد می‌خواهید چه بنویسید؟ فرمودند درباره اثبات وجود خدا می‌خواهم کتاب بنویسم

۱ - سوره مبارکه ابراهیم آیه ۱۰.



کنیز گفت «أَفِي اللَّهِ شَكٌّ» آیا مگر در خدا شکی است «وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» (۱).

اعتقاد به وجود خدا فطری همه افراد بشر است و لذا انبیاء بالاخص حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی مبعوث شدند نگفتند به خدا اعتقاد پیدا کنید، بلکه جمله اولشان این بود که «قولوا لا اله الا الله» به وحدانیت خدا اعتقاد پیدا کنید. (۲)

بنابراین اعتقاد به خدا فطری بشر است و احتیاج به بحث و گفتگو ندارد، اما با ایمان به خدا یک حالت آرامشی انسان پیدا می کند تا راحت باشد، بداند که اگر گرفتاری پیدا کرد خدا هست، اگر در امور معنوی مشکلی داشت خدا کمکش می کند و چون «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى» (۳) هدایت به عهده خدا است.

۱ - سوره مبارکه لقمان آیه ۲۵ و سوره مبارکه زمر آیه ۳۸.

۲ - بحارالانوار جلد ۱۸ صفحه ۲۰۲ و المناقب جلد ۱ صفحه ۵۵.

۳ - سوره مبارکه لیل آیه ۱۲.

سؤال بیست و یکم:

منافق چه کسی است و آیا نفاق در مسلمان

ممکن است باشد؟

پاسخ ما:

معنای کلمه منافق یعنی جدایی انداز. کسی که دو رو و دو رنگ و دو زبان باشد، در پیش رو یک جور صحبت می‌کند و پشت سر جور دیگری صحبت می‌کند، ذولسانین و ذو وجهین هست، در مقابل دیگران خیلی خاضعانه عبادت می‌کند و در خلوت اصلاً عبادت نمی‌کند. خدای تعالی درباره منافقین زیاد صحبت کرده و بسیار آنها را مورد نکوهش قرار داده است، تا جایی که کفار را به اندازه منافقین نکوهش و سرزنش نکرده است. در ما نفاق به صورت کم و زیاد هست، در مردم به صورت یکسان نیست ولی به طور کل از نظر اسلام مسلمان نباید نفاق داشته باشد، چون تمام برنامه‌ها و دستورات اسلام به دوستی و صمیمیت منتهی می‌شود. برای رسیدن به کمالات

انسان هم اگر یک سرسوزن نفاق در وجود کسی باشد این شخص موفق نمی‌شود. حتی اگر پشت سر کسی او را طوری خطاب کنید که در رو به رو خجالت بکشید به او بگویید این نفاق است. این که در بعضی روایات می‌فرمایند در پشت سر افراد مدح کنید برای این است که شامل ریا و دورویی نشوید. دستور در ترک نفاق زیاد در روایات آمده است که بالاترین حد نفاق در دین و عقاید است، و کوچک‌ترین نفاقها در مقابل دوستان و رفقا است.

سؤال بیست و دوم:

درباره مقام خلیفه اللهی که یک انسان مؤمن
باید به آن برسد، توضیح بفرمائید.

پاسخ ما:

به طور کلی هدف از خلقت، رسیدن به مقام خلیفه اللهی است و
بهترین نام برای یک انسان خلیفه است. خدای تعالی اراده فرموده که
در روی کره زمین مخلوق خلق کند که این مخلوق با داشتن عقل و
اراده بتواند خودش را به مقام خلیفه اللهی برساند.^(۱)

خلیفه یعنی جانشین، یعنی کارهایش، کارهای خدایی باشد و
خودش را به خدای تعالی از نظر روحی نزدیک کند. اگر انسان
کارهایش خدایی باشد، کم کم به خداوند نزدیک می شود؛ یعنی اگر
خداوند رحمان است شما هم باید رحمان باشید اگر او رحیم است
شما هم باید رحیم باشید اگر او رزاق است شما هم باید رزاق باشید.
اگر او خالق است شما هم باید خالق باشید اگر خداوند رب همه
موجودات است ما هم باید رب باشیم که البته همه اینها توضیح دارد.

۱- «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» سوره مبارکه بقره آیه ۳۰.

چطور انسان رب باشد و مربی باشد و علاوه بر اینکه خودش را تربیت کرده دیگران را هم تحت تربیت خودش قرار دهد؟ چطور انسان خالق باشد؟ انسان تا می‌تواند باید درست کند نه خراب کند باید کارهایش را اصلاح کند و انسان می‌تواند خالق باشد البته خالق کیفی باشیم، چرا که اصل جوهره هر چیزی مخصوص خدا است و ما در کیفیت خالقیم.

توجه همه افراد بشر بالقوه و انبیاء و ائمه علیهم‌السلام بالفعل خلیفه‌الله هستند؛ زیرا صفات افعال الهی در آنان ظاهر و در سایر افراد بشر با راهنماییهای انبیاء و پیشوایان دین ظاهر می‌گردد و معنای خلیفه‌اللهی این است.

انسان ممکن است که رحمان و بخشنده باشد و دیگران از احسانش استفاده کنند یعنی زحمت بکشد و از مال خود انفاق کند و به مردم اکرام کند. بنابراین حالت رحمانیت داشته باشد و به آنهایی که خوبند و پاکند محبت بیشتری داشته باشد. لذا خدای تعالی رحمان است برای همه مخلوقات و رحیم است برای افراد خاص؛ یعنی به مؤمنین محبت خاصی دارد.

پس بنابراین یک مؤمن باید رحمان باشد، باید رحیم باشد، باید خلیفه‌الله باشد و آن قدر به خداوند نزدیک بشود که یک لحظه توقف نکند، که اگر هر جا توقف کرد همان جا روحش خواهد مرد.

سؤال بیست و سوم:

معاندین چه کسانی هستند؟

پاسخ ما:

معاند کسی است که اتمام حجت برایش شده ولی زیر بار حق نرفته و لجاجت می‌کند. اینها حالت جحد و انکار دارند که در قضیه مباهله حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مورد خطاب خدای تعالی قرار می‌گیرد که «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ»^(۱) بعد از اینکه علم آمد و با تو مجادله می‌کنند اینجا جایی است که مباهله شود «فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» اینجا خدای تعالی قاضی می‌شود که هر کسی دروغ بگوید و جحد و انکار کند بعد از اینکه علم به حق پیدا شد، نوبت مباهله می‌شود. معاند می‌داند حق با کیست و حق چیست ولی در عین حال دشمنی می‌کند.

۱ - سوره مبارکه آل عمران آیه ۶۱.

سؤال بیست و چهارم:

طاغوت یعنی چه و آیا ممکن است ما هم
طاغوت بشویم؟

پاسخ ما:

طاغوت یعنی کسی که طغیان کرده، از حد خود خارج شده و
تجاوز کرده است. ما هم همینطور که اگر یک گناه کنیم طاغوت
می شویم اگر بخواهیم دقیقتر باشیم یک مکروه هم انجام دهیم به
همان نسبت طاغوتیم حال یکی طاغوت کامل است مثل فرعون و
یکی هم مثل ما است.

سؤال بیست و پنجم:

چرا منافق بدتر از کافر است؟

پاسخ ما:

به دلیل اینکه منافق خودش را در بین مردم وارد می‌کند و مردم را گول می‌زند چون خبث باطن اشخاص با نظر سطحی فهمیده نمی‌شود. منافق همه جا در کنار افراد با ایمان هست «وَ إِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ»^(۱) و لذا منافقین در اسفل السافلین جهنم جای دارند.^(۲) اما کافر از همان اول مشخص است و همه او را می‌شناسند لذا کسی گول او را نمی‌خورد.

۱ - سوره بقره آیه ۱۴.

۲ - «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا» سوره مبارکه نساء آیه

سؤال بیست و ششم:

ایمان مستقر و مستودع چیست؟ چه زمانی
ایمان در دل انسان مستقر می شود؟

پاسخ ما:

ایمان مستودع ایمانی است که از طریق شنیدن و دیدن به وجود
می آید. بعضی از طریق چشم و یا گوش به چیزی ایمان می آورند.
ایمان مستقر ایمانی است که از طریق عقل و فکر به دست می آید
و از این نظر عمیق است.

مؤمنین به غیب اهمیت و ارزششان بیشتر از کسانی است که ایمان
به شهود پیدا می کنند.

مستقر بودن ایمان وقتی است که به انسان آرامش بدهد. وقتی یک
نفر به انسان وعده کرد که کمک کند و او در تردید است زمانی که
کمک را ببیند آرامش پیدا می کند.

مؤمنین قبل از حساب می گویند «وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطَّنَا قَبْلَ يَوْمِ

الْحِسَابِ»^(۱) قط یعنی ورقه امضاء شده، می‌گویند پروردگار ما کارنامه ما را برای ما تعجیل کن، که معلوم شود حساب ما چقدر است تا آرامش پیدا کنیم.

ایمان به معنای آرامش است. ما غالباً یا ایمانمان ضعیف است و یا مستودع. وقتی مستقر می‌شود که شما تمام چیزیهایی که متضاد آن است را دور بریزید.

سؤال بیست و هفتم:

ایمان به چه چیز دارای اهمیت اساسی برای انسان است؟

پاسخ ما:

ایمانی که به امام علیه السلام داریم. باید فکر و عقل را به کار انداخت تا ایمان به امام علیه السلام که از مهمترین مسائل اعتقادی است را پیدا کنیم؛ زیرا اگر به امام علیه السلام ایمان داشته باشید بقیه کارها درست می شود، خدا را باید از طریق امام علیه السلام شناخت. ^(۱) معاد را که از مهمترین چیزهاست باید از طریق امام علیه السلام شناخت و خود حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله امامتش از نبوتش اهمیتش بیشتر است. چون او است امام رحمت ^(۲). و خود امام علیه السلام را به وسیله خودشان می شناسیم. امام

۱ - کافی جلد ۱ صفحه ۱۴۵ حدیث ۷.

۲ - در دعای توسل در کتاب مفاتیح الجنان خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض می کنیم «یا امام الرحمة».

یعنی پیشوا، جلودار، رهنما. امام عَلَيْهِ السَّلَام یعنی کسی که در تمام کارها راهنمای فکر و عقل و اعتقاد انسان است. حالا این شخص یا به عنوان پیغمبر و یا وصی او آمده است.

خدای تعالی در وصف حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید: «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»^(۱) حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام که پیغمبر بوده خدا می فرماید من تو را امام قرار دادم.

از امام جماعت و جمعه و مراجع تقلید گرفته تا امام معصوم و پیغمبران، همه اینها امام هستند.

خداشناسی، امام شناسی، معادشناسی این سه چیز از اصول اعتقاد ما است.



سؤال بیست و هشتم:

مراتب کفر چیست؟

پاسخ ما:

۱ - کفران نعمت انسان باید در برابر نعمتهای پروردگار و محبتهای افراد، شاکر و سپاسگزار باشد.

مثلاً غذایی که می‌خورید آن سفره احسان پروردگار است. در مقابل این نعمتی که خداوند به دست مبارک حضرت بقیة الله علیه السلام به شما عنایت فرموده برای صاحب نعمت دعا کنید. حتی اگر در خانه خودتان هستید از خدا بخواهید حضرت امام زمانتان علیه السلام را در پناه خودش حفظ کند و آن وجود مقدس را از ناراحتی غیبت بیرون آورد، و هر چه زودتر ظهور کند و نعمتهای الهی به این وسیله برای ما افزایش پیدا کند. «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»^(۱). اگر انسان شکر گزار نعمتهای خداوند (نعم مادی و معنوی) نباشد کافر می‌شود، منتهی کافری که نجس باشد یا کافری که مثلاً در مقابل مؤمن قرار گرفته باشد نیست. در واقع کفران نعمت کرده

۱ - سوره مبارکه ابراهیم آیه ۷.

که همین کار انسان را کافر می‌کند.

۲- به حقّی یقین داشته و آن را اقرار نکند، انسان حقّی و چیزی را یقین دارد مثلاً من یقین دارم حق با شما است ولی این را اقرار نمی‌کنم و دوست دارم همیشه خودم را ذی حق معرفی کنم و این کار مرحله‌ای از کفر است. همین چیزی که اکثر ما به آن مبتلا هستیم. اگر به یک گرفتاری شدید برخورد کردید نگوئید روزگار این طور است.

روایت از حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که می‌فرمایند: «لا تسبوا الدهر فان الدهر هو الله» به روزگار فحش ندهید، نگوئید چه روزگاری شده، علیه ما قیام کرده، روزگار با ما بدرفتاری می‌کند، روزگار با ما بی‌عدالتی می‌کند، چون روزگار چیزی جز اعمال شما و اعمال خدا نیست.^(۱) مردم روزگار مسبب به وجود آوردن مصائبی برای خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام شدند، آنها بدی کردند تا اینکه خدای تعالی درباره آنها قضاوت فرمود، مثلاً مردم حضرت حسین بن علی علیه السلام را نتوانستند قبول کنند یا حضرت بقیة الله علیه السلام را نتوانستند به عنوان امام و امامت بپذیرند و خدای تعالی نعمت را از آنها گرفت و طبعاً قضاوت بر این قرار گرفت که مردم از این نعمت محروم باشند و مدتی در تاریکی باشند، امامشان را نبینند و نتوانند از محضرش استفاده کنند تا قدردان امامشان باشند. آنچه در زمان ما اتفاق می‌افتد دسترنج



ما است و بعد به خاطر این ناسپاسی، خدای تعالی قضایش ایجاب می‌کند که این نعمت را از بین ما بردارد. پس باز مربوط به خدا است و نباید روزگار را نفرین کنیم. در این صورت خدای تعالی را مذمت کرده‌ایم. مثل این می‌ماند که شما کار زشتی را کرده باشید و شما را به دادگاه ببرند و حکم زندان چند ساله‌ای صادر کنند آن وقت زمانه یا قاضی و دادگاه را فحش بدهید و این صحیح نیست. در کارهای پروردگار هم همینطور، اگر گناه زیاد کردی و قضای خدا برایت بدبختی به وجود آورد اگر فحش بدهی و بدگویی بکنی به خدای تعالی فحش داده‌ای چون او قضاوت کرده و قضا را به این نحوه قرار داده است. اگر هم کارهایی که در دنیا انجام می‌شود بر وفق مراد تو نیست و مستقیماً مربوط به ذات مقدس پروردگار باشد و به روزگار فحش بدهی باز فحش به خدا است. لذا می‌فرماید «لَاتَسْبُوا الدَّهْرَ» به دهر بد نگویند «فَانِ الدَّهْرُ هُوَ اللَّهُ» این روزگار و زمان چیزی از خود ندارند هر چه هست از جانب پروردگار است «قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»^(۱) همه‌اش از طرف خداوند است. حال بعضی‌هایش به خاطر اعمال شما و بعضی‌هایش را مستقیماً ذات مقدس پروردگار آن طور مصلحت می‌داند. بنابراین انسان در هر حال باید شاکر نعمتهای الهی باشد و بدیها را به گردن دیگری نیندازد مثلاً اگر نماز شبتان قضا شد نگوئید خدا به من توفیق نداده تا دیر وقت بیدار بوده‌ای بعد هم

می‌خواهی برای نماز شب بلند شوی؟ یا اینکه تنبلی می‌کنی و برای زیارت قبر مطهر آقا حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام نمی‌روی و می‌گویی حضرت مرا نطلبیده، خیلی آدم خوبی باشد به گردن شیطان می‌اندازد و می‌گوید او نگذاشت در راه خیر حرکت کنم. شیطان می‌گوید تو کجا مرا دیدی که من بگویم فلان کار را بکن یا نکن و به گردن من انداختی؟

هیچ دادگاهی نیست که این طرف بگوید حق با آن طرف است، اگر این چنین بود کارشان به دادگاه نمی‌رسید. این طرف می‌گوید حق با من است، طرف مقابل هم حق را به خودش می‌دهد. اینجا یک قاضی عادل باید باشد که بگوید من بررسی کردم حق با او است نه با تو. «قل الحق و لو کان علی نفسک»^(۱) حق را بگو و لو اینکه بر علیه و به ضرر تو باشد. «قل الحق و ان کان مرّاً»^(۲) حق را بگو و لو اینکه تلخ و سخت باشد، و لو اینکه برایت ناراحتی ایجاد شود.

اگر انسان حق را نگفت و آن را پوشانید، طبق معنای لغوی، یک نحوه کفر شامل حالش شده و جزء کفار است. منتهی نه کافری که بدنش نجس است و دین مقدس اسلام او را کافر بدانند.

۳ - ندیده گرفتن عقیده‌ای را که انسان باید در اسلام داشته باشد. مثلاً الان آنچه که مسلم است، این است که وجود مقدس حضرت

۱ - بحار الانوار جلد ۱۶ صفحه ۹۹.

۲ - بحار الانوار جلد ۶۷ صفحه ۱۰۷.

بقیه‌الله علیه‌السلام در بین ما هست این جزء عقاید شیعه و بلکه جزء عقاید قاطبه قریب به اتفاق اهل سنت و تمام مردم مسلمان است. اکثریت از اهل سنت می‌گویند او خواهد آمد ولی هنوز متولد نشده است.

اینجا اگر ما وجود حضرت را ندیده گرفتیم و به او اعتقاد و توجه نکردیم و متوجه این معنا نبودیم که چرا او در بین ما باقی مانده است، کفر است، البته کفری که بدن انسان را نجس کند نیست ولی مرحله سوم از کفر است.

یا اینکه قرآن می‌فرماید: «وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ سَتُرَدُّونَ اِلٰى عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُبَيِّنُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»^(۱) هر کاری که می‌کنید خدا و حضرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه اطهار علیهم‌السلام می‌بینند. اگر این نگاه کردن آنها را ندیده گرفته و بی‌اعتنا باشیم اینجا مرحله کاملی از کفر است. حتی غافل بودن کفر است. چرا غافل باشی؟ هر لحظه به خودت بگو که خدا و حضرت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام اعمال مرا می‌بینند. لااقل وقتی می‌خواهی گناهی بکنی این تلقین را به خودت بکن و این فکر را در مغزت پرور و الا چطور معتقد به خدا هستی؟ حالا به فرض بگوییم یقین نداریم که ائمه اطهار علیهم‌السلام ما را نگاه می‌کنند ولی خدا را که نمی‌توانیم بگوییم ما را نمی‌بیند ما در محضر خدا هستیم و بایستی

در محضر او گناه کرد؟ همین که ما غفلت داریم و گناه می‌کنیم و خدا و خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام را ندیده می‌گیریم، مرحله بالاتری از کفر است.

۴ - منکر شدن یک یا تمام ضروریات دین. اگر مسلمانی آنچه را که در احکام دین و جزء ضروریات یعنی بدیهیات و مسلمیات است را قبول نداشته باشد کافر و نجس است، مثلاً اگر کسی نماز شب را یا غسل جمعه را که مستحب است قبول نداشته باشد یا داشتن حجاب را برای زن رد کند و یا اینکه نماز و روزه و یا هر یک از احکام دین را نپذیرد کافر و نجس است که می‌توانند اموالش را بین ورثه مسلمانانش تقسیم کنند. اگر انکار کننده مرد است، زن باید صورتش را از او بگیرد چون با یک مرد نامحرم روبروست و می‌تواند بدون طلاق از خانه بیرون رود و بعد از عده شوهر کند. مگر این که به مرحله‌ای از غضب افتاده که دیوانه شده و متوجه حرفهایش نیست. البته تشخیص آن با همان زن است. و الا به مجرد اینکه یکی از ضروریات دین را منکر شد کافر و مرتد است و حکمش همین می‌باشد.

۵ - کافر درجه پنجم کسی است که خدا را قبول نکند، دین را قبول نداشته باشد و یا مشرک باشد که «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ»^(۱) در قرآن شریف آمده که مشرکین نجس هستند و این که اینها حتی نزدیک

مسجد الحرام نباید بیایند.

در تمام احکام اسلام سه جاندار است که نجس العین است ۱ - سگ ۲ - خوک ۳ - کافری که منکر دین و خدا است که اگر دست تر به او زدی یا بدن او تر بود و دست زدی، دستت نجس می شود که باید کاملاً از او پرهیز کرد.

در اینجا گفته اند آیا مسیحی ها کافرند یا خیر؟ عقیده اکثر علماء این است که مسیحی ها به خاطر اینکه مشرک و معتقد به آب و ابن و روح القدس هستند نجسند، این معنای تثلیث است. (خدای پدر، خدای پسر، روح القدس) (ظاهراً روح القدس را در حضرت مریم می دانند. خدای تعالی در قرآن به حضرت عیسی علیه السلام می فرماید «وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ» آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را دو خدا بپذیرید حضرت عیسی عرض می کند خدایا اگر من چنین حرفی گفته باشم که تو می دانی «إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ»^(۱) آنچه که در من هست تو می دانی ولی ما آنچه را که در تو هست نمی دانیم. خدای تعالی به این وسیله می خواهد به مردم بفهماند که حضرت عیسی علیه السلام این حرف را نزده است. حضرت عیسی ادعای خدایی نکرده این مردم بودند که وقتی دیدند حضرت

مریم عَلَيْهَا السَّلَامُ که در مسجد بوده و شوهر نداشته و حامله شده بعد از تولد فرزندش به او گفتند ای خواهر هارون (خواهر هارون زن بدکاره‌ای بوده که به او نسبتش دادند) پدرت آدم بدی نبود مادرت هم که زنا کار نبود، چطور شد که تو این طور شدی؟ حضرت مریم عَلَيْهَا السَّلَامُ در آنجا هر چه می‌گفت به ضررش بود خداوند در دهان حضرت مریم را بسته بود «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ» اشاره کرد که از بچه پرسید گفتند «قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا»^(۱) چطور ممکن است بچه‌ای که در گهواره باشد با ما صحبت کند؟ یک دفعه دیدند همین بچه شیرخوار یک روزه گفت «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» من بنده خدایم، «آتَانِي الْكِتَابَ» کتاب دارم، «وَجَعَلَنِي نَبِيًّا»^(۲) خدای تعالی مرا نبی قرار داده، «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ»^(۳) من هر جا باشم مایه برکت است. (چون مردم دنبال همین مسائلند به کسی احترام می‌گذارند که وجودش مایه برکت است. اگر جایی بروید و تصادفاً چند نفر مریض شوند و مقداری کسب و کار طرف ناجور شود و به نحسی معروف شوید دیگر جایی راهتان نمی‌دهند، اما اگر هر جا قدم گذاشتید و مریضی آنجا بود و شفا پیدا کرد یا وضع مال و منالشان خوب شد به شما احترام می‌گذارند.) «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ»، هر جا باشم خدا

۱ - سوره مریم آیه ۲۹.

۲ - سوره مریم آیه ۳۰.

۳ - سوره مریم آیه ۳۱.

این برکت را همراه من قرار داده است. وقتی این طور شد می‌گویند خدای ما در بین مردم آمده و وجدان کرده گرسنگی یعنی چه؟ فقر یعنی چه؟ متهم واقع شدن یعنی چه؟ به دار آویخته شدن و کشته شدن یعنی چه؟! اما خدای مسلمانها این‌ها را تجربه نکرده است!

از نظر عقیده اینها مشرک و نجس هستند. یهودیها هم به طریق اولی و مخصوصاً در قرآن هم خدای تعالی مشرک بودن اینها را تصریح کرده است. این که انسان مشرک باشد یا خدا را قبول نداشته باشد مرحله بالای کفر است.

لذا کافر به کسی می‌گویند که حَقِّی را تشخیص داده و انکارش کرده و یا دنبالش نرفته باشد.

در آیه‌ای در سوره مبارکه بقره خدای تعالی می‌فرماید «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنْذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ * خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»^(۱)

ممکن است انسان تا آنجا در کفر پیشرفت کند که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار بستر دومی می‌آید و می‌فرماید به این مردم یک کلمه بگو من اشتباه کردم، به دروغ گفتم که خلیفه پیغمبرم تا من شفاعت بکنم، می‌گویند النَّارُ و لَا الْعَارُ، من آتش را می‌پذیرم و جهنم می‌روم اما این ننگ را که بگویم دروغ گفتم نمی‌پذیرم!

چطور می شود که انسان به این حد از قساوت برسد؟

خدای تعالی در قرآن فرموده: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوْأَى»^(۱) نگویند این یک گناه مهم نیست که کردم، فردا و پس فردا هم گناه دیگر می کنید. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید این قلب شما مثل صفحه سفیدی است وقتی که یک گناه کردید یک نقطه سیاه روی آن ثبت می شود وقتی که دو گناه کردید دو نقطه، کم کم تمام صفحه دل سیاه می شود و دیگر جای سفیدی باقی نمی ماند.

اگر هم گناه می کنید از خدا بترسید (یکی از معصیت کارهای معروف را بعد از مرگش در خواب دیدند که تقریباً جایش خوب است از او پرسیدند که تو معصیت کار بودی، گفت درست است من گناه می کردم ولی هر بار از زیر دیوار که رد می شدم می گفتم الان خدا دیوار را روی سرم خراب می کند دائماً گریه می کردم و تا جبران آن گناه را نمی کردم شب خوابم نمی برد). بعضی از افراد گناه کردن برایشان عادی شده که اگر چنین وضعی پیش آمد مشکل است عاقبت کسانی که کار بد می کنند «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوْأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ» این که آیات خدا را تکذیب می کنند روایت دارد که آیات خدا خاندان عصمت علیهم السلام اند.



حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «ما لله آية اعظم مني»^(۱)
کدام نشانه خدا است که از من عظیم و بزرگتر باشد؟

بنابراین اول کاری که انسان در اثر گناهی که انجام داده می کند این است که ائمه اطهار علیهم السلام را منکر می شود، محبت آنها از دلش بیرون می رود، توجه به آنها از قلبش خارج می شود.

ما افراد متدین خوبی را دیده ایم که اینها ذاتاً و باطناً با حضرت امام زمان علیه السلام سر و کاری ندارند! دوست ندارند نام حضرت امام عصر ارواحنا فداه برده شود اگر هم یک نفر زیاد نام حضرت امام زمان علیه السلام را ببرد قدری ناراحت هستند.

این در اثر گناه و معصیت هایی که فکر هم نمی کند گناه است به جایی می رسد که کم کم از حضرت امام زمان علیه السلام دور می شود. از حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام دور می شود، از خاندان عصمت علیهم السلام دور می شود. در دم مرگ چون باطن انسان ظاهر می شود اظهار می کند که من اینها را قبول ندارم و منکر شده و تکذیبشان می کند! حضرت زینب علیها السلام وقتی که یزید را در آن حال کفر دید این آیه را تلاوت فرمود: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاوُا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ.»^(۲)

۱ - بحار الانوار جلد ۳۶ صفحه ۴.

۲ - سوره روم آیه ۱۰.

سؤال بیست و نهم:

نشانه ایمان چیست؟ آیا ایمان و اعتقاد و یقین از هم جدا هستند؟

پاسخ ما:

مرحله اول معرفت و شناخت است. مرحله دوم این است که اعتقاد به قلبش بیاید یعنی واقعاً معتقد باشد که خدا یکی است، واقعاً معتقد بشود که حضرت پیغمبر ﷺ فرستاده خدا است و واقعاً معتقد بشود که حضرت علی علیه السلام خلیفه بلا فصل حضرت رسول الله ﷺ است و تمام ائمه علیهم السلام خلفای پیغمبرند. مرحله سوم این است که این اعتقاد سبب ایمانی شود که در قلبش پیدا شده است. گاهی می شود که انسان اعتقاد دارد، علم الیقین هم دارد ولی ایمان ندارد.

در حقیقت خیلی چیزها هست که ما به آن علم داریم و آن را قبول داریم استدلال عقلی و فکری هم نسبت به آن داریم اما ایمان نداریم.



از آن جمله خدا است. الآن اگر بگویند خدا هست؟ می‌گوییم بله. قدری هم به فکر فرو می‌رویم که نمی‌شود خدا نباشد اما اگر ایمان داشته باشیم طبق فکر و اعتقادمان که او منبع قدرت بی‌نهایت است و همه جور محبت به ما دارد و کم‌کمان می‌کند و طبق آن عمل می‌کنیم. بنابراین در نشانه ایمان باید گفت ایمان یک نشانه دارد و آن آرامش است، آرامش فکری. کسی به خدا یا هر چیز دیگری ایمان دارد که نسبت به او آرامش پیدا کرده است، دلهره نداشته باشد، افکار متشطط نداشته باشد، خیالات متفرقی درباره‌اش نکند، احتمال ولو ضعیف هم باشد احتمال چیز دیگری ندهد.

اعتقاد بی‌ایمان مثل اعتقاد و یقین شما است که مرده نمی‌تواند حرکتی و اذیتی داشته باشد، ولی در عین حال آرامش ندارید و از او می‌ترسید. در یک اتاق حاضر نیستید پهلوی او بخوابید. این مرده نمی‌تواند کاری بکند. بعد از مردن انسان مثل گوشت قصابی است شما یک لاشه گوسفند در فریزر دارید، شب می‌ترسید کنار این فریزر بخوابید؟ خیر، ترسی ندارد. چه فرقی می‌کند آن گوشت بی‌جان گوسفند و این گوشت بی‌جان انسان است، از این نمی‌ترسید چون اعتقاد دارید که این کاری نمی‌تواند بکند، تازه اگر روح هم به بدنش برگردد مثل آن وقتی می‌شود که زنده بود که نه تنها نمی‌ترسیدید بلکه با او انس هم داشتید ولی چرا می‌ترسید؟ چون ایمان ندارید. اما آن

غَسَّال که ۱۰۰ تا مرده را زیر و رو کرده و دیده است که هیچ کدام حرکتی نشان نداده‌اند او ایمان هم دارد که این کاری نمی‌تواند بکند لذا اگر شب هم به غسالخانه بروید می‌بینید اگر مرده‌ای بیاورند آن را غسل می‌دهد، (من خودم دیدم جنازه‌ای را برای غسل برده بودیم گفت من شامم را بخورم بعد ایشان را می‌شویم، نشست شامش را خورد بعد بلند شد). بعضی وقت‌ها می‌گویند شب حرف مرده را شنیدید چون آدم‌های بزرگ هم ممکن است بترسند. این عدم ایمان است ایمان ندارید به این که مرده کاری نمی‌تواند بکند.

سؤال سی ام:

آیا می شود دو نفر که دارای ایمانند با هم
اختلاف داشته باشند؟

پاسخ ما:

اگر به افرادی که زندگی با معنویتی دارند توجه کنید می بینید که
چه زندگی خوب و خوشی دارند و به قدری آرامش در زندگیشان
حکمفرما است که حساب ندارد. اگر اختلافی هم داشته باشند با
احکام اسلام حل می کنند چرا؟ زیرا که زن و شوهر هر دو مؤمن
هستند و در این اختلاف معلوم است که یکی از این دو نفر اشتباه
می کند اگر مشکل مربوط به احکام است خوب کتاب رساله را
جلویشان می گذارند و مشکل حل خواهد شد.

اگر مربوط به عقاید باشد از کتاب اعتقادات اسلامی استفاده
می کنند و خیلی راحت مشکل حل خواهد شد چرا که هر دو مطیع
اسلام هستند. ولی اگر خدای نکرده یکی از این دو نفر با اسلام و دین

ارتباطی نداشته باشد یکی راه انحرافی برود و دیگری در صراط
مستقیم دین حرکت کند اینجا است که درگیری و اختلاف پیش
خواهد آمد.

گاهی انسان تعجب می‌کند که آیا می‌شود دو تا انسان با هم
اختلاف داشته باشند؟
بنابراین میزان باید اسلام باشد.

سؤال سی و یکم:

ایجاد تفرقه در جامعه مسلمین موجب چه
مفاسدی می شود؟

پاسخ ما:

اساساً در بعضی از آیات قرآن خدای تعالی این طور اظهار
می فرماید که اسلام آمده تا مردم متحد باشند. خدای تعالی در قرآن
می فرماید: «وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ
فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا»^(۱)

به یاد آورید آن وقتی را که نسبت به یکدیگر ابراز دشمنی
می کردید و به نعمت اسلام شما با هم برادر شدید.

همه شما با هم برادرید، یکی هستید، وحدت دارید «فَأَصْبَحْتُمْ
بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا» تمام توجه در اسلام برای برادری است «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ

۱ - سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۰۳.

إِخْوَةٌ»^(۱) تمام مؤمنین با هم برادرند، با هم مساویند، با هم یکی هستند. باید نسبت به یکدیگر مساوات و مواسات داشته باشید. «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» شما یک ریسمانی را از آسمان دراز کنید و بپندازید و بگویید همه دستشان را به این ریسمان بگیرند، چه وحدتی به وجود می‌آید. اگر از دور کسی اینها را ببیند که دستشان را به ریسمان گرفته‌اند خیال می‌کند اینها یک واحد هستند. همه شما معتمد به حبل خدا شوید. البته معنای اعتصام عمیق‌تر از این است اما معنای ظاهرش این است که بین خود تفرقه به وجود نیاورید.

هر کلمه‌ای که سبب تفرقه بین مردم مسلمان بشود بزرگ‌ترین گناه است ولو اینکه به عنوان نصیحت و راهنمایی و محبت گفته شود. اگر حرفی زدیم که مردم مسلمان یک مجتمع دو دسته شدند بدترین گناه است. اگر در خانه کاری کردید که بچه‌ها با پدر و مادر مخالف و یا دو دسته شدند، این دسته یک طرف و آن دسته در یک طرف قرار گرفتند بزرگ‌ترین گناه را کرده‌اید.

در یک اداره اگر کارمندان اداره دو دسته شوند یک دسته طرفدار فلان مطلب و دسته دیگر طرفدار فلان مطلب کار آن اداره مختل خواهد شد. در یک شهر و در یک مملکت و در یک دین تفرقه

۱ - سوره حجرات آیه ۱۰.

انداختن بدترین گناه است.

بعضی از دشمنان اسلام صد در صد تابع استعمار بودند. اینها بی جهت مردم مسلمان را تقسیم بندی کرده اند. مثلاً در بین اصحاب حضرت امام صادق علیه السلام عده ای در شیمی کار می کردند و با جابر بن حیّان رفیق بودند اسم این ها را جابریه گذاشته اند و عده دیگری که با هشام بن حکم رفیق بودند آنها مربوط به مسلک حکمیّه هستند. حال آن که جابر بن حیّان با هشام بن حکم رفیق بودند این دو شاگرد حضرت امام صادق علیه السلام بوده اند. در کتاب ملل و نحل با توجه به اسم اصحاب حضرت امام صادق علیه السلام یک فرقه ای به وجود آورده و خصوصیتی را هم برای اینها نقل نموده است و بالاخره ۷۲ فرقه ای که معروف است در بین مسلمانها به وجود می آید که خود این هم نباید گفته و پخش شود را به وجود آوردند.

وقتی که فرق مختلف بودند تفرقه انداخته می شود و حکومت می کنند.

سؤال سی و دوم:

خصوصیتی از خصوصیات منافقین و این
که چگونه در جوامع مختلف فساد به وجود
می آید را بفرمایید.

پاسخ ما:

خدای تعالی درباره منافقین می فرماید: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي
الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ»^(۱).

یکی از خصوصیات منافقین این است که کارهایشان برایشان جلوه
دارد. گاهی انسان در اثر کثرت کارهای بد، این گونه کارها در مقابل
چشمش خوب جلوه می کند! گاهی انسان با بعضی از افراد گنهکار
حتی افراد ظالم و پشت هم انداز برخورد می کند. اینها مدعی هستند
که اگر انسان این طور نباشد نمی تواند زندگی کند!

دروغ گفتن و کارهایی از قبیل خیانت و خدعه و مکر را زندگی
می دانند. کارهایشان در مقابل چشمشان جلوه می کند. «وَ إِذَا قِيلَ
لَهُمْ» وقتی که به آنها گفته می شود «لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ» در روی
زمین فساد نکنید «قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ» آنها می گویند جز این
نیست که ما مصلح هستیم و می خواهیم جامعه را رو به اصلاح

۱ - سوره مبارکه بقره آیه ۱۱.

بکشانیم.

هر کسی نسبت به صلاح و فساد دیدی دارد. مثلاً گاهی می‌شود که عده‌ای فکر می‌کنند اگر دنیایشان روبراه شد، رو به صلاح هستند و صالح‌اند. یک جوان صالح جوانی است که بتواند از هر راهی که باشد، دزدی، چپاول، ظلم، تصرف مال مردم، خوب پول در آورد و زندگی خوبی برای خود درست کند!

اگر جوانی به خواستگاری دخترمان بیاید بیشتر از هر چیزی کسبش، در آمد و شغل و عنوانش در نظرمان هست، ولی آیا ایمانی دارد؟ پای‌بند به یک اصولی هست؟ آیا علمی، سواد و تحصیلاتی دارد؟ اگر از علم و سواد هم سؤال شود علم و سواد جدید بیشتر برای ما اهمیت دارد یا علم و سواد دینی؟

وقتی که فرهنگ انسان این شد که باید صد در صد زندگی مادی‌اش درست باشد ولی زندگی معنوی‌اش اهمیت نداشته باشد جامعه به فساد کشانده می‌شود.

اگر انسان دو زانو در مقابل خدا و حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نشست و در محکمه عدل الهی قرار گرفت برای انسانی که ایمان دارد همیشه قیامت بر پاست. انسان نفسی به نام نفس لوامه دارد که او را به محاکمه می‌کشاند.

در بازار رفته و ظلمش را کرده و پول زیادی هم به دست آورده، شب آمده و سرش را روی متکا گذاشته، یادش می‌آید که امروز چکار

کرده، از یک طرف خوشحال است که پول زیادی به دست آورده از طرف دیگر از باطنش نیرویی می‌گوید ای ظالم، ای ستمگر، ای کسی که حق خدا و حضرت پیغمبر ﷺ را در نظر نگرفتی. این معنای وجدان انسان است. خدا نکند وجدان انسان از بین برود. وقتی که در فرهنگ ما این مسائل مطرح نیست هر که باشیم مردم و جامعه و زندگیها را به فساد می‌کشانیم.

وقتی که فرزند پدر و مادری عروس و یا داماد می‌شود، اگر والدین به فکر پول و مادیات او باشند و به معنویاتش فکر نکنند در واقع دارند فساد می‌کنند. این فساد جزئی است که در یک خانواده به وجود می‌آید.

فسادهای کلی هم در یک مملکت و در روی زمین می‌شود. اکثر مفسدین در روی زمین خودشان را مصلح می‌دانند. تا وقتی که سیاست و حکومتها و هر چیز دنیا روی مادیات برقرار و پایه‌گذاری شود این فساد در روی زمین هست. خدای تعالی می‌فرماید «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ» انما کلمه حصر است، یعنی جز این نیست و واقعاً هم طرف معتقد است که دارد اصلاح می‌کند. گاهی نمایی می‌کنند و در خیال خود دارند اصلاح می‌کنند. آمده پیش طرف و دلسوزی می‌کند و می‌گوید من خیلی ناراحت شدم فلانی به شما خیلی فحش داد، واقعاً عجب مظلومی هستی. آن طرف هم می‌گوید به من فحش داد؟ بله، من هم خیلی از



تو دفاع کردم. شما خیلی مظلومید من خیلی دلم به حالتان سوخت بعد می‌رود پیش آن طرف دیگر و همین طور می‌گوید. از دو حال خارج نیست یا راست می‌گوید و یا دروغ اگر راست بگوید تمام است و اگر دروغ بگوید هم تمام و هم کذاب است.

اختلافات از همین راهها به وجود می‌آید. خدا می‌فرماید: «إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ» اینها مفسدند. همین‌هایی که ادعای مصلح بودن دارند. همین کسی که می‌آید و می‌گوید فلانی به تو فحش داد، من دلم به حالت می‌سوزد، او خیلی به تو ظلم کرده و تو مظلومی، تو هم خوشت بیاید و بگویی بلی من مظلومم. این شخص مصلح نیست، مفسد است. «أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ»^(۱) خودشان مفسدند، اینها شعور ندارند. دیگر بدتر از این کلمه نمی‌شود خدای تعالی بفرماید و حقیقت هم هست شعور ندارند، نمی‌فهمند.

اگر کمی روی کارهایمان دقت کنیم می‌بینیم همه ما یک نحوه فسادگری داریم.

من یک وقتی با زحمتی دانشجویی را تشویق کرده بودم که بیاید طلبه و سرباز حضرت امام زمان علیه السلام شود. در مسجد صاحب‌الزمان علیه السلام بودیم و برای یکی از آقایان نقل می‌کردم. گفت که بدبختش کردی، لباس گدایی به تنش کردی. شاید یکی دو سال روی

این شخص زحمت کشیده بودم و خیلی هم پیشرفت کرده بود که همین کلمه او را از کار انداخت.

بعد که این شخص را دیدم گفتم فلانی از این لباس بیرون رفت گفت خوب شد. خیال می کرد یک نفر را درست و اصلاح کرده «إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ»، بگو خیلی از روحانیون بد هستند ولی تو جزء روحانیون بد نباش، ادب از که آموختی؟ از بی ادبان.

اگر دقیق شویم خیلی از کارهایمان این طوری است. در تربیت فرزندانمان، در طرز زندگیها و معاشرت هایمان اکثراً فساد می کنیم و معتقدیم داریم اصلاح می کنیم یا مصلح هستیم «إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ» اینها شعور و درک ندارند. انسان باید مشاعر و عقلش را به کار اندازد. پروردگار متعال در قرآن سفارش کرده عقلتان را به کار اندازید «أَفَلَا تَعْقِلُونَ، أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ» چرا عقلتان را به کار نمی اندازید؟ چرا تفکر نمی کنید؟ خدا این نعمت را به شما داده، عقل و قوه ممیزه به شما داده، می توانید بین بد و خوب را فرق بگذارید.

بعضی از افراد به من می گویند نصیحتی خلاصه برای من بگویند که مفید هم باشد. من می گویم هر کاری را که می دانی خوب است بکن و هر کاری را که می دانی بد است نکن. خودت قاضی و مجتهد و رهبر خودت باش. اگر هر کاری را که عقلمان می گوید بد است ترک کنیم به کمال می رسیم، چون خدای تعالی الهام می کند.

سؤال سی و سوم:

بهترین راه رسیدن به یقین قلبی نسبت به اصول دین و واقعیات چیست؟

پاسخ ما:

اصول دین در مرحله اول اعتقاد به مبدأ است بعد اعتقاد به معاد. اگر انسان اعتقاد به مبدأ نداشته باشد که عالم خالق داشته و دارد و بعد از این عالم هم عالمی هست که برای رسیدگی به اعمال و وظائف ما تشکیل می شود و اسمش را معاد می گذارند. راه رسیدن به این اعتقاد بیشتر از همه تفکر است. یعنی اصلش اعتقاد به مبدأ است و راه اعتقاد به خدا نگاه کردن به نظم عجیب عالم است، چون همه جای عالم نظم برقرار است. نمی شود نظم وجود داشته باشد، ناظم نباشد یا نظم را نباید قبول کنی یا ناظم را قبول کنی. اگر نظم را قبول کردی نظم، بی ناظم نمی شود. گاهی بعضی چیزها منظم نیست شما فکر می کنید نظم دارد و گاهی بعضی چیزها نظم دارد فکر می کنید

منظم نیست. مثلاً اگر کسی به سیستم ماشین وارد نباشد، وقتی نگاه می‌کند فکر می‌کند چقدر بی‌نظم است یا فکر می‌کند باید به ترتیب قد چیده شود، مثلاً لوله آهنی داغ را پهلوی لوله پلاستیکی گذاشته‌اند اما یک موتور شناس وقتی به همان نگاه می‌کند ممکن است بگوید عجب موتور منظمی است. این عالم از نظر دانشمندان که نظم سرشان می‌شود خیلی منظم است حتی از نظر مردم معمولی هم منظم است و مانند موتور معمولی نیست، یعنی علاوه بر این که موتور را منظم کرده و رعایت کرده به ترتیب قد هم چیده که تو هم بفهمی. خورشید و کره زمین و ماه و ستارگان طبق برنامه‌ای است که چند میلیون سال می‌چرخند و به هم نخورده‌اند. همین قدر که اول فروردین می‌شود می‌گوید هوا از این به بعد رو به گرما می‌رود. از کجا می‌فهمی چون حساب نظم زمین را کرده‌ای و می‌دانی خورشید در سه ماه در نهایت درجه دوری از زمین بوده و از این جهت زمین سرد می‌شود و می‌دانید وقتی خورشید از زمین دور شد زمین سرد می‌شود. نیوتن و امثال آنها که دقیق‌تر از ما هستند نظم را در این جهت می‌دانند که نیروی گریز از مرکز و جاذبه را حساب می‌کنند. این قدر دقیق است که این نظم هیچ وقت به هم نمی‌خورد. حتی منجمین می‌توانند پیش‌بینی کنند سیصد سال دیگر کی و کدام روز و کدام لحظه خورشید یا ماه می‌گیرد. ماشینی که پشتش نشسته‌ای باید



خیلی مرتب باشد که اگر روی صد کیلومتر تنظیم کردی دقیق بعد از یک ساعت برسد سر صد کیلومتری هم جاده بی مانع و منظم باشد هم ماشین بی عیب باشد. این چنین نظمی بی ناظم تصور نمی شود. در همین نقش سر انگشتان که نزدیکترین چیزی است که انسان می تواند ببیند همین طور است، اگر سر انگشتان یک نفر خطوطش با سر انگشتان دیگری یکی باشد علم انگشت نگاری از بین می رود. شکلها و صداها روی نظمی تطبیق شده که دو نفر را انسان اشتباه نمی کند. اگر از این راه انسان وارد شود می تواند خدا را ببیند و در همه چیز هم چنین نظمی وجود دارد. اگر ماهی ها یک سال بدون مانع تخم هایشان ماهی شود برای حیوانات دیگر در آب جایی نمی ماند. بعضی ماهی ها نیم تن تخم دارند و هر کدام به اندازه یک سر سوزن است، اما اگر هر سال تور بیندازی به اندازه پارسال ماهی صید می کنید و اگر پارسال ده تا بوده امسال هم همان ده تا هست. همه چیز دارای چنین نظمی است ولی خدا منظمشان می کند «وَلَوْ لَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ...»^(۱) اگر خدا به وسیله بعضی، بعضی را دفع نکند، که این دفع کردن انحاء مختلف دارد، یک سری زیر دست دکترها از بین می روند، عده ای در جنگ ها کشته می شوند، اگر این دفع مردم به وسیله خودشان نباشد، شلوغ می شود و جوامع از بین می رود.

بدبختیهایی که فکرش را نمی‌شود کرد برای هم به وجود می‌آوریم مواد غذایی زیاد مصرف می‌شود و درآمدها باید زیاد باشد. هر سی سال یک بار جمعیت کره زمین دو برابر می‌شود امسال پنج میلیارد پس سی سال بعد ده میلیارد می‌شود. الان با پنج میلیارد جمعیت جا تنگ شده است. مملکت ما خلوت است زمین زیاد دارد اما آب کم است. اگر بروید چین یا هند می‌بینید اگر تعداد دو برابر شود سی سال دیگر قابل زندگی نیست. در هند میان گل کاری اتوبانها در هر متر یک خانواده زندگی می‌کند، من خود سفرهایی به هند داشتم، در اتاق ۳×۴ سه خانواده با زن و بچه زندگی می‌کردند. من در هواپیما بودم مترجم می‌گفت زمین را نگاه کنید، در بیابان یک متر جای خالی که آدم نایستاده باشد پیدا می‌کنید؟ و راست هم می‌گفت، ۶۰ سال دیگر که جمعیت بشود ۲۰ میلیارد، دیگر چنین جاهایی قابل زندگی نیست. چون جمعیت تصاعدی بالا می‌رود فکر نکنید امسال پنج میلیارد است سی سال بعد ده میلیارد سی سال دوم ۱۵ میلیارد نه اینطور نیست امسال اگر پنج میلیارد باشد و سی سال بعد ده میلیارد سی سال دوم بیست میلیارد و سی سال سوم چهل میلیارد و سی سال چهارم هشتاد میلیارد انسان در روی کره زمین زندگی خواهد کرد. ببینید خدا چقدر کنترل کرده، البته بشر دخالت هم کرده در روند این نظم چون قبلاً هر صد سال یک بار جمعیت اضافه می‌شده، از

کتابها هم در این مورد کمک بگیرید. موریس مترلینگ کتابهای جالبی در این باره نوشته که اعتقاد به خدا را از این جهت ثابت می‌کند. مسأله معاد را هم راحت می‌شود ثابت کرد چون نمی‌شود خدا اشرف مخلوقات را خلق کرده، دستورات و اختیار هم به او داده، بعضی عمل خوب بکنند و بعضی عمل بد انجام دهند و هر دو مساوی باشند؟ حتماً باید خوبها را جزا دهد و بدها را مجازات کند تا فرق بین خوب و بد گذاشته شود. اگر در نظم عالم دیدید چیزی بر خلاف نظر شما است مانند همان موتور ماشین است. نظر خود را تخطئه کنید نگوئید بی‌نظمی است. شما چون احاطه علمی بر همه چیز ندارید اگر دیدید موردی منظم نیست نمی‌توانید بگوئید نظم نیست و لو نظم در کار نباشد. یک کارخانه‌ای را شخصی می‌سازد و تحویل کسی می‌دهد. مثل ساعتهای دست شما که اگر خراب هم شود دیگر خراب شده چون سازنده آن را ساخته و خودش کنار رفته اما خدا این طور نیست، بعد از خلقت ما هم باز احتیاج به او داریم. لحظه به لحظه سلولهای جدیدی در بدن به وجود می‌آورد لذا نمی‌توانیم بگوئیم ناظم از بین می‌رود. اگر یک جایی مهمانی بروید سفره که به هم ریخته می‌شود دوباره خودش خود به خود چیده نمی‌شود، باید مهمانداری وجود داشته باشد که دوباره مرتبش کند.

سؤال سی و چهارم:

چرا خدای تعالی آنهایی که ایمان بیشتری دارند را بیشتر مبتلا می‌کند؟

پاسخ ما:

شما دو تا بچه داشته باشید یکی هر چه به او می‌گویید گوش نمی‌دهد او را رها می‌کنید، اما بچه‌ای که قابل تربیت باشد بیشتر به او توجه می‌کنید، تنبیه می‌کنید، چون امیدوار کننده است. بعضی افراد را خدای تعالی از آنها گذشته است، می‌گوید اینها چه تنبیه شوند یا نه خوب نمی‌شوند لذا به خودشان وامی‌گذارد در دعا عرض می‌کنیم «اللهم لا تكلنا الى انفسنا طرفة عين» اینها مثل صدام که هر چه می‌گذرد حتی یک سر درد نمی‌گیرد اقلأً یک سخته قلبی بکند نه هیچ خبری نیست. روایت دارد بعضی افراد را خدای تعالی گذاشته تا در آخرت مجازات کند افراد بد گاهی کار خوب می‌کنند لذا در دنیا جزا می‌دهد تا در آخرت حسابی نداشته باشند و به عکس گاه مؤمن کار خطایی در دنیا می‌کند در اینجا او را تنبیه می‌کند تا در آخرت عذاب نکند.

سؤال سی و پنجم:

معنای این که می‌گویند ایمان ده درجه دارد

چیست؟

پاسخ ما:

معنایش این است که ایمان تدریجی است منظور این نیست که اگر به درجه ده رسیدی بالاتر نمی‌روی یا پایین تر نمی‌روی. شما به بجه می‌گویید صد بار گفتم نکن. عدد را به عنوان عدد بالایی فرض می‌کنید بالاخره قدم به قدم جلو می‌روید.

اینکه گفته‌اند ده درجه، می‌خواستند بگویند سلمان برای شما الگو است. اگر یک نفر در شب به شما بگوید قبل از ظهر است، قبول نمی‌کنید چون یقین دارید شب است، اما اگر در اتاق تاریکی که زمان را نفهمید باشید حدوداً مثلاً می‌گویید وسط روز است و این ایمان درجه یک است. اگر ساعت دقیقی داشته باشید و یقین کنید وسط روز است ایمان شما درجه دهم است.

ما به مناسبت روحیاتمان ایمانمان فرق می‌کند.

سؤال سی و ششم:

چرا برای تقویت ایمان از خدای تعالی کاری می‌خواهیم انجام نمی‌دهد؟

پاسخ ما:

خدای تعالی چون متکبر است خیلی دنبال بشر نمی‌رود «لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ»^(۱) خدا به شما منت دارد که اعتنا به شما کرده است کتاب و پیامبر فرستاده است، اما در مقابل پروردگار خیلی کوچک و پایین هستیم البته او به وسایل نازله خود را به ما نشان داده است مگر ما دارای چه شخصیتی هستیم که این همه برای ما قصه و مطلب بگویید. «ما للتراب و رب الارباب»^(۲) خدای تعالی به وسایل مختلف به طور کلی خود را نشان داده است آیات الهی برای تقویت ایمان ما هست، اما حال اگر شما دست خود را قطع کنید و با

۱ - سوره حجرات آیه ۱۷.

۲ - بحار الانوار جلد ۵۴ صفحه ۲۷.

گریه و زاری بخواهید او وصل کند، یا فلان مقدار پول بدهد و او فوری بدهد اینها هر کاری رو حساب است. خدا غیب الغیوب بودن، باطن بودن و غایب بودن خود را حفظ می‌کند تا شما خدا را اسباب بازی قرار ندهید. اگر به ما بگویید هر چه دعا کنید مستجاب می‌شود ما با خدا بازی می‌کنیم. کسی که مستجاب الدعوه مطلق است یا مسلمان نیست یا به طور مطلق نیست. اینها حرف است که می‌گویند فلانی مستجاب الدعوه بود گفت خدایا فلان شود و شد. اینها بی‌احترامی به خدا است ما عقلمان نمی‌رسد، احترام خدا را نگه نمی‌داریم او حکیم است می‌داند باید خودش احترام خود را نگه دارد، لذا خدا جای خود را با ما عوض نمی‌کند که ما دستور دهیم و او اطاعت کند تا خود را درست نکنیم، چون ظرفیتها فرق می‌کند، اما عمق این مسائل بازی کردن با خدا و قرآن است.

سؤال سی و هفتم:

چرا گاهی با آن که اعتقاد داریم و ایمان می‌آوریم ولی باز هم اعمال و رفتار انسان مطابق ایمان نیست؟

پاسخ ما:

ایمان در دل نیست ولی اعتقاد هست. این یک مرحله از اسلام است که اعتقاد دارم، می‌نشینم ده تا دلیل برای شاگردانم اقامه می‌کنم که خدایی هست، صد تا دلیل اقامه می‌کنم که اسلام حق است اما خودم ایمان ندارم یعنی آرامش ندارم، راحت نیستم. در موقع عمل نمی‌توانم همان طور که از مرده می‌ترسم به این اعتقاد پایبند باشم. این هم یک مرحله از اسلام است.

یک مرحله بالاتر از اسلام آن است که آن ایمان هم پیدا شود آرامشی دارد. آقا فردا چه می‌کنید؟ خدا کریم است. تو با این همه خطراتی که در مقابله قرار گرفته است چه تضمینی داری؟ خدا هم هست.

گر نگهدار من آن است که من می دانم

شیشه را در بغل سنگ نگه می دارد

اما وقتی انسان ایمان ندارد ناراحت است، ولو این که همه وسایل هم برای او فراهم باشد. این را حتی کتابهای دانشمندان غیر مسلمان هم نوشته اند. وقتی که کتاب اتحاد و دوستی را می نوشتم ۳۰ کتاب دیدم که همه متفقاً می گویند ایمان به خدا، حتی دانشمندی می گوید من اعتقاد به خدا ندارم. خوشا به حال آنهایی که اعتقاد به خدا دارند و ایمان به خدا دارند آنها راحتند ولی من که اعتقاد ندارم می گویم آیا بعد از مردن چه می شود؟ آیا فردا چه می شود؟ آیا چه بلایی به سرمان خواهد آمد؟ اما کسانی که ایمان دارند، کتابهای آئین دوست یابی را نگاه کنید، یک بخش مهم آن مربوط به ایمان است. این کتاب را یک آمریکایی نوشته است. کتاب آئین دوست یابی را نگاه کنید، باز هم یک بخش مهم از آن مربوط به ایمان است. رمز خوشبختی را نگاه کنید یک بخش آن مربوط به ایمان است. راز خوشبختی را نگاه کنید باز یک بخش آن مربوط به ایمان است. اینها همه مال خارجی ها است که ترجمه شده است.

ایمان را بزرگ ترین رمز خوشبختی انسان می دانند که خدا هم فرموده است: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» رستگاری و خوشبختی ما اهل ایمان است. و اگر انسان ایمان در قلبش پیدا شد و آن آرامش را خدا

به او داد، آن چنان راحت می شود که هیچ اضطرابی ندارد؛ چون تمام ناراحتیهای انسان در اثر اضطراب است. چه می شود؟ این که می گوید چه خواهد شد؟ در صف مقدم جبهه جنگ، آن کسی که ایمان دارد راحت است ولی در همان جبهه جنگ در آن صف آخر کسی ایستاده است که چون ایمان ندارد، می لرزد با اینکه جای امنی ایستاده است.

ایمان به خدا عجیب است. اگر من بخواهم در مورد ایمان صحبت کنم، خیلی حرف دارم و خیلی انسان تأسف می خورد که چرا ما مردم به این رمز خوشبختی توجه نکرده ایم، توجه نمی کنیم. یک پیر زن گاهی می شود که ایمان دارد و راحت است. (من دیده ام که عرض می کنم) به او خبر دادند که تو مرخصت طوری است که دیگر قابل معالجه نیست. بچه ها نمی خواستند به او خبر بدهند به او خبر رسید، خوشحال، پایش را طرف قبله دراز کرد، خوشحال بود که از این زندان پر غوغا و پر محن دنیا نجات پیدا می کند، اما یک انسان قوی، یک ورزشکار چون ایمان ندارد اگر به او بگویند این تبی که تو داری احتمال دارد فلان تب باشد، این تب ممکن است تو را به فلان مرض مبتلا بکند و بعد آن مرض مبتلا به فلان مرض بکند و آن مرض ممکن است کشنده باشد، دلش شروع می کند به تپ تپ زدن و اوضاع به هم می ریزد و دیگر کسی جرأت ندارد با او حرف بزند تا این

که دکتر بگوید تبت الحمد لله به سلامتی رفع شد و دیگر راحت می شوی. ایمان به خدا خیلی اهمیت دارد. خدای تعالی می فرماید «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» همه مردم در خسران و ضررند مگر کسانی که ایمان دارند. آنهایی که ایمان دارند قدر ایمانشان را بدانند راه ایمان را طی کنید تا برسید به جایی که از اولیاء خدا باشید که «قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنَّ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ»^(۱)

سؤال سی و هشتم:

چرا علمای شیعه مسائل مهم علمی که در قرآن بیان شده را به عنوان مسائل علمی مطرح نمی‌کنند؟

پاسخ ما:

این مطلب از یک نظر تأسف دارد که چرا علما تحقیقی در این مسائل نمی‌کنند، کلیات کشفیات در قرآن بیان شده، ما می‌گذاریم همه چیز کشف شود امتیازش را دیگران بگیرند بعد می‌گوئیم در کتاب ما هم هست. کتابی به عنوان عوامل پیشرفت نوشتن کنفراسی در قم برگزار شده بود که یک بخش آن مربوط به ایمان بود من آنجا گفتم اگر ما مسلمانها به قرآن ایمان داشتیم مثلاً اسلام مسأله جنین‌شناسی را مطرح کرده است ما باید تحقیق می‌کردیم و به جهان عرضه می‌داشتیم نه این که بعد از هزار و چند سال یک کشیش اتریشی به نام مندی پیدا شود و آن را عنوان کند.

دیگر این است که انسان در مسائل دنیوی در سرازیری است و بدون کمک می‌رود لذا ائمه اطهار علیهم‌السلام و پیشوایان دینی ما خیلی ما را در این جهت تشویق نکرده‌اند.

سؤال سی و نهم:

آیا می‌شود قبل از تزکیه نفس ایمان به درجه
دهم برسد؟

پاسخ ما:

اینها با هم منافات ندارند بلکه ممکن است با وجود همان امراض
روحی ایمان شخص مستقر شود اول انسان باید روی شناخت کار
کند وقتی شناخت پیدا کرد عقیده ایجاد می‌شود و بعد ایمان می‌آید.
مثل قلابی را که با طناب انسان به دیوار می‌اندازد باید نسبت به دیوار
و قلاب شناخت داشته باشد. که وقتی انداخت عقیده یعنی گره شود.
وقتی چند بار طناب را می‌کشی مطمئن می‌شوی طناب می‌تواند تو را
بکشد. این ایمان می‌شود. ایمان درجاتی دارد که ده تا هست. کسی
که ایمانش خوب باشد در تزکیه نفس سریع حرکت می‌کند. با این که
عقاید در علوم ثلاثه که واجب است از همه راحت‌تر تحصیل
می‌شود، اما از همه مهمتر است.

سؤال چهارم:

چرا سلمان که ده درجه ایمان داشت مرتد

شد اما ابوذر با نه درجه ایمان نه؟

پاسخ ما:

به خاطر محبت زیادی که داشت چون محبت سلمان بیشتر از ابوذر بود، در ضمن مرتد در اینجا به معنای این نیست که شخص کافر می شود، بلکه همین قدر که سلمان به خاطر محبت زیادی که به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام داشت و می دید آن چنان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را مورد ضرب و شتم قرار می دهند و حضرت امیرالمومنین علیه السلام هیچ عکس العملی نشان نمی دهد، در قلبش یک سؤال پیدا شد که چرا این معنای ارتداد در مورد سلمان است یعنی به همین اندازه هم نباید به حضرت امیرالمومنین علیه السلام اعتراض می داشت.



سؤال چهل و یکم:

با توجه به آیه «وَلَا تَكُنْ مَعَ
الْكَافِرِينَ»^(۱) نبودن با کافران در چه ابعادی
هست لطفاً توضیح بفرماید؟

پاسخ ما:

اگر به این جمله عمل کنیم خدا می داند به همه حقایق می رسیم.
یعنی شکل و قیافه خود را مثل کفار قرار ندهید، فکرتان را فکر کفار
قرار ندهید. اگر این طور بودید واقعاً پیشرفت کرده اید. به یک کسی
نصیحت می کردم می گفت آقا حالا دیگر زمان این حرفها نیست، به
کره ماه رفته اند، او آن قدر نافهم بود که به او گفتم حالا یک عده به کره
ماه رفتند به تو چه ربطی دارد مثل این که می گوید من آنم که رستم بود
پهلوان! گفت قضیه رستم و اسفندیار که همه اش دروغ بود، آن شخص
آن قدر نافهم و کم درک بود که باعث شد بحث عوض شود.

مادری به بچه اش گفت قربان چشمهای بادامی ات گفت بادام
می خواهم! یا دیگری گفت حرف نزن مثل خیار به زمین می ریخت
گفت خیار می خواهم!

بعضی عجیب هستند آنقدر حواسشان پرت است. تو که از اتاق

نمی توانی بیرون بروی به کره ماه نمی توانی بیرون بروی، نمازت را بخوان به فکر بدبختی خودت باش. آنها به ماه رفتند، اینها در واقع پیشرفت نیست. این الاغ ها هیچ نشد بگویند این همه ماشین آخرین سیستم درست شده بارتان را در ماشین بگذارید و مرا رها کنید بارها را روی دوش او می گذارند و حیوان می رود.

ما بندگی خدا نکنیم چرا؟ چون یک عده به کره ماه رفته اند. چکار کردند؟ چه فایده ای برای آنها داشته است؟ انشاء الله سی، چهل سال، صد سال دیگر همه از کره ماه هم بالاتر می روید. آن رفتنی خوب است که انسان به بهشت برود و الا اگر برود و ذره ای خاک بیاورد و کلی خود را به خطر بیاندازد چه فایده ای دارد؟ نگوئید من با این مسائل علمی مخالف هستم. علم که برای بشر مفید باشد خوب است. آن خرجی که شوروی یا آمریکا برای رفتن به کره ماه کردند اگر می خواستند می توانستند یک مملکت فقیر را از فقر نجات دهند. اگر فرستادن سفینه ها به فضا برای کمک به مردم باشد خوب است. همه آباء و اجداد ما از زمان حضرت آدم تا حال به اعتقاد همه مذاهب به آسمانها رفته اند. ماه و ستاره ها را دقیقاً بررسی کرده اند. اولیاء خدایی که تزکیه نفس کرده اند و خود را به مقام اولیاء خدا رسانده اند شاید بتوانند هر روز آنجا بروند نه آنها که در آسمانها هستند همین اولیاء خدائی که در زمین هستند می توانند آنجا بروند و بیایند.

کلام سوم

ملک و مملکت

سؤال اول:

عالم ملک با عالم ملکوت چه تفاوت‌هایی دارد؟ توضیح دهید.

پاسخ ما:

اگر بخواهیم عالم و مخلوق خدا، یا بهتر بگوئیم موجودات عالم هستی که شامل خدا هم می‌شود را بخواهیم تقسیم کنیم به دو بخش تقسیم می‌شود: یک بخش چیزهایی که با یکی از حواس پنجگانه انسان احساس می‌شود با چشم، گوش، ذائقه، لامسه، شامه. یک بخش هم آن چیزهایی است که هست ولی با حواس پنجگانه احساس نمی‌شود، هر چیزی که یکی از این حواس آن را احساس کرد و موجودیت آن چیز از طریق این حواس برای انسان ثابت شد، اینها مربوط به عالم ملک است و هر چیزی که یکی از این حواس پنجگانه آن را احساس نکرد و وجود نداشت مربوط به عالم ملکوت است. مثلاً شما یک چیزی را می‌بینید صدایی می‌شنوید، غذایی می‌خورید



چشمانتان را بسته‌اید؛ اما ذائقه مزه را می‌چشد یا بوی عطر را استشمام می‌کند یا دست می‌کشید چیزی را لمس می‌کنید همه اینها راه اثبات موجودیت این چیز است. یعنی شما به وسیله این حواس این موجود را احساس می‌کنید و برایتان ثابت می‌شود که هست. خیلی چیزها هست که وجود دارد اما با این حواس و از این راهها نمی‌توانید اثباتش کنید. نه دیدنی، نه چشیدنی، نه لمس کردنی و نه شنیدنی است هیچ یک از اینها نیست ولی وجود دارد و هست، نمی‌توانید بگوئید نیست، اینها را باید از راه دیگری موجودیت و بودن آن را اثبات کنید.

هر چیزی که از این حواس، حس می‌شود اینها مادی و معمولی است زود هم انسان احساسش می‌کند می‌گوید مگر نمی‌بینی؟ چرا می‌بینم پس هست. هر چیز این طوری است شما می‌گوئید ماه روی آسمان است کو؟ از طریق چشم نگاه می‌کنید می‌گوئید بله. اگر بگوئید هیچ چیز نیست مگر آنچه را که می‌بینم، سؤال می‌شود روح هست یا نیست؟ نمی‌توانید بگوئید روح در بدنتان نیست. روح هست اما با چشم دیده نمی‌شود با هیچ یک از حواس درک نمی‌شود. از کجا می‌فهمیم هست؟ از آثارش.

اگر یک مهر معلق نگه داشته شود، هر چه بگویند هیچ نیرویی این را معلق نگه نداشته، شما قبول نمی‌کنید می‌گویید اگر نیرویی نبود

می افتاد. هر چه نگاه می کنید چشم چیزی نمی بیند، لامسه چیزی لمس نمی کند خلاصه هر چه می خواهید ببینید چه چیز آن را نگه داشته نمی توانید و نه می توانید بگوئید چیزی نیست. می گوئید اثری که آن موجود روی این مَهر گذاشته این است که جاذبه زمین را نسبت به آن خنثی کرده و آن را معلّق نگه داشته است، از راه اثر پی به مؤثر می برید. از اینجا در جهان دیگری، عالم دیگری وارد می شوید.

وقتی انسان بیدار است و روح در بدن هست از این که می بینیم، می شنویم، احساس می کنیم پی می بریم که یک چیزی در ما هست وقتی خوابیم اینها در ما نیست، پس از این در می یابیم که چیزی در ما بوده و حالا نیست. چیزی در آدم بیدار هست که در آدم خواب نیست. این یک دریچه ای به عالم ملکوت است. از ذات مقدّس پروردگار که همه موجودات را خلق کرده و غیب الغیوب است و دیده نمی شود، به اصطلاح صدایی از او بروز نمی کند که شنیده شود. (مطلب مقداری سنگین است دقّت کنید تا راه برایتان باز شود این دریچه اگر باز نشود به هیچ وجه شما نمی توانید به حقایق برسید، به معنویات و کمالات برسید) این دریچه ای است که باید حتماً شما کلید بیندازید و کلیدش خود شما هستید، روحتان است «من عرف نفسه فقد عرف ربه»^(۱) چون هیچ چیز دیگر به انسان جلوتر و



نزدیک‌تر از روح خود انسان نیست. وقتی شما خوابید هیچ چیز ندارید و وقتی بیدارید همه چیز دارید.

این روح نه دیدنی، نه چشیدنی و نه شنیدنی است؛ هیچ یک از حواس آن را حس نمی‌کند از اینجا وارد شوید. روح اثراتی در بدن شما دارد که وقتی نیست، آن اثرات نیست. اینجا احساس می‌کنید این عالم با این عظمت که حی است، زنده است و تحرک دارد و اگر این کرات نبودند یعنی چیزی که دیدنی نباشد در اینجا وجود نداشت، قدرتی که دیدنی نیست در اینجا وجود نداشت و اینها همه میّت بودند، این حرکات و گردش افلاک و این مسائل نبود. پس وجود خدا از این طریق ثابت می‌شود.

بعد می‌آید نسبت به هر یک از خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام. خوب در حرم حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام وارد می‌شوید حاجتی می‌خواهید به شما می‌دهند. این همه جمعیت که در خانه خاندان عصمت علیهم‌السلام می‌آیند اینها اگر چیزی ندیده باشند، چیزی نشنیده باشند و چیزی متوجّه نشده باشند معجزه‌ای برایشان نشده باشد حوائجی داده نشده باشد، بلند نمی‌شوند این طور سیل آسا بیایند. درست است ممکن است پنجاه درصد یا حتی هشتاد درصد به خاطر آن که به آنها حاجت داده شده است حرکت کنند، (ولی بالاخره در آن بیست درصد یک چیزی بوده است).

در بغداد یکی از پلهایی که روی دجله است این طرف قبر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و آن طرف قبر ابوحنیفه است البته یک فاصله‌ای دارد. ولی وقتی انسان از روی پل رد می‌شود و این طرف پایین می‌آید حرم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مشهور است. یک روز به رفیقی که همراهم بود گفتم برویم قبر ابوحنیفه را ببینیم. عصر پنج شنبه بود دیدیم در آن بسته است بغل آن یک دانشگاه به نام ابوحنیفه دانشگاه امام اعظم بود، به آنجا رفتیم پرسیدیم در این مقبره کی باز می‌شود گفتند همیشه بسته است، ولی چون دیدند ما یکی دو نفر آمدیم می‌خواهیم درون آن را ببینیم رفتند و خادم آن را پیدا کردند آمد و در را باز کرد جوری ما وارد شدیم که فکر نکنند برای زیارت آمده‌ایم، یک قدری نگاه کردیم و آمدیم من به دوستم گفتم بین به حسب تصادف اگر هم مثلاً بنا بوده کسی امروز پولی به دست بیاورد آمده باشد به قبر ابوحنیفه گفته باشد و عصر آن روز پولی بدست آورده باشد هم نبوده است که گردن ابوحنیفه بیندازد. طبعاً می‌رفت به ده نفر می‌گفت حاجت گرفته آنها می‌آمدند و متوسّل می‌شدند. این که می‌بینی شب جمعه در این ساختمان بسته است، من احتمال می‌دهم اگر بنا بوده به حسب تصادف کسی قرضش ادا شود و آمده متوسّل به او شده خدا جلوی آن را گرفته که به گردن ابوحنیفه نیفتد تا به دیگران خبر نرسد. خدا کاری کرده که حالا چند روز دیگر مثلاً قرض او ادا



شود فعلاً که آمده توسل به ابوحنیفه کرده ادا نشود. به عکس اگر قرار بوده چند روز دیگر قرض کسی ادا شود به حرم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام متوسل شده خدای تعالی جلو انداخته که نزدیک شود. چون ما نزدیک بین هستیم، اگر بیست روز دیگر حاجتمان را دادند می گوئیم خودش شد اما اگر همان روز داده شود می گوئیم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام لطف کرده است.

این معنای کرامت است. یعنی: «اکرمه الله تعالی» گاهی یک نفر دست به سر مریض می کشد فوراً می میرد یکی هم دست می کشد فوراً خوب می شود. اگر به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام توسل کردید و آن حضرت حاجت تان را داد بگویید خدا به وسیله حضرت موسی بن جعفر علیه السلام داده است.

لذا خود را به عالم غیب بیاورید یعنی از عالم شهود به عالم غیب بیایید که عالم غیب همان چیزهایی است که با عقلمندان آن را درک نمی کنید ولی با حواس ظاهری درک نمی کنید.

وجود خدا را با عقل می شود درک کرد. قدرت خاندان عصمت علیهم السلام و ارتباط آنها با خدا را با عقل می شود درک کرد. اگر در حرم حضرت سیدالشهداء علیه السلام رفتید و مثلاً دیدید حضرت بالای ضریح نشسته، این کشاندن آنها از آن طرف به این طرف است چون می خواهیم در قالب بشری او را وارد کنیم، در این ضریح هم طبعاً

باید جایی بنشیند می‌بینیم بالای ضریح بهترین جا است آنجا نشسته، این جوری فکر می‌کنیم. نمی‌خواهم بگویم اینها نیست، اما آن چیزی که ما دلمان می‌خواهد نیست. اگر الان حضرت سیدالشهداء علیه السلام صدها تفضل به شما بکند، هر حاجتی بخواهید به شما بدهد ولی دیده نشود، آن قدر دلتان گرم نمی‌شود اما اگر حضرت را ببینید، یعنی از عالم ملکوت به عالم مُلک او را بیاورید و ببینید و هیچ چیز هم به شما ندهد بلکه دعوائتان هم بکند، برای شما بیشتر اهمیّت دارد. این مربوط به این است که ما در این عالم هستیم و می‌خواهیم آنها پیش ما بیایند خودمان آن طرف نمی‌رویم. یک قدم برداریم و از عالم مُلک به عالم ملکوت برویم تا همه چیز را در آنجا ببینیم و بشنویم و درک کنیم.

ما چون زیاد تحت تأثیر حواس پنج‌گانه هستیم، می‌گوئیم هر چیزی را ببینیم و بچشیم و حس کنیم هست بقیّه نیست. غالباً مادیّین که از این جهت به آنها مادیّی می‌گویند آنها می‌گویند غیر از آن چیزهای دیدنی، شنیدنی، بوئیدنی و... چیز دیگری نیست.

عرض کردم اینجا به وسیله کلید که روح انسان است این در را باز می‌کنیم. آیا وقتی خوابیدید چیزی از شما کم می‌شود؟ اگر چیزی کم نشود با بیداری فرقی نمی‌کند. حتّی با مادیّین سطح بالا هم این صحبت‌ها را بکنید که انسان وقتی می‌خوابد چه چیزی از او کم



می شود؟ چیزی از او کم نشده اما نمی شود گفت همه چیز دارد. چون وقتی بیدار بود همه چیز داشت اما وقتی خواب است هیچ چیز ندارد. اگر بالای سر شخصی که می خواهد بخوابد بایستید هر چه نگاه کنید چیزی از او بیرون نمی آید، ولو این که از بس ما تحت تأثیر حواس پنجگانه مان هستیم می خواهیم همان روح و چیزی که خارج می شود و کم می شود او را هم در بُعد ماده و مُلک بیاوریم می گوئیم ما نشسته بودیم دیدیم یک بخاری است. خیر اینها همه اش بی خود است و حقیقت ندارد. با این چشم حتماً ندیده اید که مثلاً بخاری از بدن یک نفر بیرون بیاید، عرق کرده بوده با این جور چیزها ما می خواهیم روح را به این طرف در عالم مُلک بیاوریم. فرض کنید یک دیواری وسط قرار داده باشند یک طرف عالم مُلک و طرف دیگر ملکوت، حتی المقدّر می خواهیم همه چیز را به عالم مُلک بکشانیم. پس باید یک فکری برای این که در عالم غیب وارد شویم بکنیم و اگر وارد شدیم حقایق را درک می کنیم.

سؤال دوم:

آیا امکان دارد ارواح ائمه معصومین علیهم السلام و اولیاء خدا به دیدن اشخاص در دنیا بیایند؟

پاسخ ما:

اینها برای ما خیلی سخت است. الان فرض کنید وارد شهری می شوید که در آن شهر یک دوستی دارید که هر روز هم به یادش هستید و هر روز از دور با او صحبت می کنید، او هم می داند که شما خیلی دوستش دارید. اگر ما یک وقتی گفتیم حضرت سیدالشهداء علیه السلام با حضرت علی اکبر علیه السلام اینها تا دروازه - مخصوصاً آنها که با یک اراده این کار را می تواند انجام بدهند - به استقبال شما آمدند تعجب نکنید و نگوئید عجب حرفی! یا شما آنها را نستجیر بالله خیلی متکبر می دانید یا شما خود را محب واقعی نمی دانید. اگر محب واقعی باشید و آنها هم همان طور باشند که به ما شناسانده اند، چرا تشریف نیاورند؟ با یک اراده می آیند. باید برای شما خصوصاً



آنها که در مراحل بالایی از تزکیه نفس هستند این مطالب خیلی سهل و آسان شده باشد و مطلب خیلی روشن است. اگر یک وقتی گفتند حضرت سیدالشهداء علیه السلام یا اصحابشان تشریف آوردند برای استقبال، هم تواضع آنها ایجاب می‌کند، هم محبت ما این مسأله را ایجاب می‌کند.

خدا رحمت کند آقای دعایی که یکی از علماء بود - ظاهراً این اتفاق برای خودشان افتاده بود - می‌گفت در کربلا بودم یک مدرسه‌ای هست به نام مدرسه هندی نزدیک حرم - که من رفته‌ام - می‌گفت من آنجا طلبه بودم، ساعت ۸ یا ۹ شب بود، عده‌ای از همشهریانم از یزد آمده بودند برای زیارت و به اتاق من آمدند، دور اتاق نشستند از آنها پرسیدم شام خوردید؟ گفتند نه هر چه فکر کردم دیدم نمی‌توانم اینها را حتی به نان و پنیر مهمان کنم. گفتم می‌روم بیرون اگر جایی چیزی پیدا کردم و کسی نسیه به من داد غذایی می‌گیرم و برایشان می‌آورم و گرنه می‌روم فردا صبح می‌آیم، اینها هر کاری می‌خواهند بکنند نمی‌توانم به اینها نگاه کنم و آنها به من نگاه کنند این که غذا نمی‌شود. از حجره بیرون آمدم، تلّ زینبیه در پشت آن بازار است، جای بلندتری هست که پشت آن بازار است می‌گفت وارد بازار شدم خیلی هم ناراحت بودم (مهمان را که نمی‌شود رها کرد و در اتاق گذاشت، فرار کرد). دیدم یک مغازه‌ای آنجا است که تا حالا این مغازه را ندیده

بودم شاید هم به آن کاری نداشته‌ام به هر حال مغازه خیلی بزرگ است که همه چیز دارد مثل سوپرهایی که الان هست رفتم و گفتم آقا به من نسیه می‌دهی؟ گفت بله. با خودم گفتم فردا می‌روم و پولی تهیه می‌کنم و بالاخره یک کاری می‌شود. گفتم نان دارید؟ گفت بله نان گرم، گفتم حالا که اینها مهمان من هستند هر چه خواستم گرفتم، میوه، غذای پخته همه را گرفتم و مغازه‌دار آنها را در ظرفهایی کرد و آنجا گذاشت. من گفتم باید چند دفعه برای بردن اینها بروم شما که مغازه را نمی‌بندید گفت نه من برایت کمک می‌فرستم! آمد دم در صحن صدا زد علی اکبر، قاسم، عباس بیائید. دیدم چند تا جوان آمدند و اینها به من کمک کردند بردیم به حجره و به مهمانهای حضرت غذا دادیم بعد با خود فکر کرد که بود؟ چه بود؟ علی اکبر را صدا زد؛ قاسم بن الحسن را صدا زد، یک اضطرابی در من پیدا شد که حساب نداشت، فوری آنها را که غذا دادم و مشغول استراحت شدند بلند شدم رفتم دیدم چنین مغازه و چنین کسی نیست.

اینها برای شما بعید است، اما باید معرفتان را به خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام زیاد کنید. اینها آن قدر تواضع کردند که از عرش «خلقکم الله انوارا فجعلکم بعرضه محدقین»^(۱) در کنار پروردگارشان بودند با خدا انس داشتند، بر تمام ما سوی الله احاطه داشتند، آن قدر تواضع کردند که



آمدند برای هدایت شما که هدایت هم نمی‌شوید. در دنیا آمده‌اند ما کمال جسارت را به آنها کرده‌ایم در عین حال در کنار ما بوده‌اند، حضرت امام هادی علیه السلام از عرش پایین آمدند، بین ما زندگی می‌کردند اما دائماً در زندان او را نگه داشتیم حضرت امام زمانمان علیه السلام در همان زندان متولد شد اما در عین حال رهایمان نمی‌کنند. حضرت امام زمان علیه السلام حدوداً ۱۲۰۰ سال است که منتظر است ما آدم شویم مثل بچه‌هایی که در مدرسه شلوغ کرده‌اند و به هم ریخته‌اند یکی رئیس آن اتاق شده، دیگری رئیس اتاق دیگر و معلّم و مدیر اصلی کنار ایستاده، می‌گوید بگذار کارهایشان را بکنند چون اگر وارد کلاس شود ممکن است یک صندلی بر سر او بزنند و او را بکشند، کنار ایستاده تا ببیند کی اینها به سر عقل می‌آیند؟ کی به هوش می‌آیند و حواسشان جمع می‌شود؟ این همه تواضع کرده‌اند آن وقت به استقبال نیایند؟ اصلاً لازم نیست ببینید. آقایان تشریف آوردند به خدا قسم، من قسم می‌خورم که به استقبال همه شما آمدند، همه را در بغل گرفتند، همه را احترام کردند و الاّ کجا می‌توانستید اصلاً پایتان را در این سرزمینی که خاکش شفاست، تربت است، یک عده روی دشمنی، عناد و بی‌توجهی می‌آیند، شما که با توجّه آمده‌اید یا باید اصلاً به شما اجازه ندهند یا اگر آمدید استقبالتان بیایند، محبّت به شما بکنند و این را مسلم بدانید و این گونه مسائل هست. دوستان دارند حالا شما گاه

بی محبتی می کنید، حواستان نیست توجّه به حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام ندارید گاه قلبتان دنبال همین غذا و خوراک و اتاق است. شما مثل بچه هایی هستید که آنها با شما بزرگوارانه برخورد می کنند. شما یک بچه که بسیار دوستش داشته باشید و او دائم به فکر اسباب بازی و چه و چه باشد می گوئید به اندازه فکرش است بچه است و لش کنید. شما یقین بدانید دوستان دارند، یقین بدانید وقتی وارد حرم مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام می شوید اگر شما هم نفهمید ولی آنها حتماً شما را در بغل می گیرند، حتماً اظهار محبت می کنند، حتماً یک نشاطی از همان جا به دست می آید.

اگر بخواهند با عظمت خودشان با ما برخورد کنند خوب «ما للتراب و رب الارباب» اما اگر با محبتی که خدا در دل اینها برای ما قرار داده برای ما نزول می کند، آن نزولی که شب قدر انجام شده است، این حقیقتی که در شب قدر هست این است که تمام تمرکز حضرت ولی عصر علیه السلام که «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ»^(۱) روی کره زمین می آید این کمال خضوع است.

شما فکر کنید کسی که ما سوی الله تحت نفوذ و اختیارش هست حالا آمده و خودش را صد درصد متوجه به کره زمین کوچک ما کرده



است. اگر بخواهیم حقیقت این کره کوچک ما قدری معلوم شود فرض کنید شهر کربلا را پر از ارزن کرده باشند و دیواری دور آن کشیده باشند یک دانه از آن دانه‌ها کره زمین ماست. آن وقت به همه اینها تسلط دارند.

در کرات بالا مخلوقاتی هستند که در یک چشم به هم زدن معصیت خدا را نمی‌کنند، همه اینها را رها کرده چسبیده به کره کوچک زمین ما، ببینید چقدر تواضع و تنزل است. «تَنْزَلُ» یعنی نازل شدن، پایین آمدن، قرآن را هم خدا پایین آورده، نازل کرده و در قالب الفاظی که ما درست کردیم قرار داده این است معنای تنزل دادن. «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ». بعضی اینها آن قدر تواضع کردند که شما نمی‌توانید تصوّر کنید. در شب قدر حضرت امام زمان علیه السلام با ما حرف می‌زند با ما برخورد می‌کند به ما محبت می‌کند می‌خواهد حوائج ما را بدهد این معنای تنزل است.

اگر یک وقت حاجتی خواستید به شما می‌دهند مگر اینکه صلاحتان نباشد و الاّ چه خواستید که نداده‌اند. حتی چیزهایی که نخواستید و به فکرتان نمی‌رسد به شما داده‌اند.^(۱)

۱ - بخشی از متن فرمایشات حضرت استاد مدظله العالی در یکی از سفرهایشان به عتبات عالیات.

سؤال سوم:

سرداب مقدّس سامراء چرا مهم و محترم

است؟

پاسخ ما:

سرداب جایی بوده که حضرت امام عسکری علیه السلام در آنجا زندگی می کرده اند، جایی بوده که حضرت امام زمانتان علیه السلام متولّد شده اند. شاید از جهت تولّد حضرت در اینجا در دنیا مکانی با ارزش تر نباشد. به جهت اینکه مولود مقدّسی که دنیا را پر از عدل و داد می کند بعد از آن که پُر از ظلم و جور شده باشد آن کسی که همه عالم و همه حکومت های عالم را تحت نفوذش قرار می دهد. اینجا متولّد شده تا سالها اینجا حضرت زندگی می کرده است. تمام این مکان مقدّس، جای جای آن جای قدمهای مبارکش است. تمام این مکان مقدّس جایی است که حضرت بوده اند و شما آنجا قرار می گیرید. خودتان را بیمه کنید، تصمیم بگیرید پاک باشید از همه آلودگی های روحی و خود را اینجا پاک کنید، تمام صفات رذیله را اینجا بریزید و تمام صفات حمیده ای که یک انسان باید داشته باشد و سنخیت روحی با امام زمانش پیدا کند در خود ایجاد کنید.



سؤال چهارم:

تذکراتی در مورد محراب حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه فرمائید.

پاسخ ما:

در این مکان مقدّس هر روز حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام می آمدند، هر روز نماز می خواندند. چهار سال تقریباً در همین جا بوده اند. جای بسیار مقدّس و مکان بسیار با عظمتی است.

انشاءالله یک حالت توسّلی به مولا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام داشته باشید، متبرّک شوید، توجّه به ساحت مقدّس حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام داشته باشید. اینجا جایی بوده که فرق نازنین حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام ضربت خورد از این خاکها حضرت برداشت و به فرق نازنینش ریخت و صدا زد «فزت و رب الکعبه» به حق پروردگار خانه کعبه من فائز شدم. قدر این مکان که نشسته اید بدانید آن را ببوسید. جایی نشسته اید که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام هر روز و هر شب می نشست و نماز می خواند، شما اگر دو رکعت نماز با این توجّه که جای حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است بخوانید؛ انشاءالله نمازتان مایه پاکی و سلامت روح و نفستان خواهد بود.

سؤال پنجم:

اهمیت معرفت بر عبادت چیست؟

پاسخ ما:

یکی از دوستان به نام آقا میرزا ابوالقاسم عطار می‌گفت در حرم حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) دیدم یک نفر آمده پایش را دراز کرده (حاج ملا آقا جان هم چنین جریانی داشت) که پایم را بمال! از راه دوری آمده‌ام و خسته شده‌ام پایم درد می‌کند. می‌گفت من یقین دارم حضرت پا را می‌مالند و درد پا را از بین می‌برند اینها مهم نیست چون مربوط به بدن است، وقتی آنجا رسیدید بگوئید آقا قلبم حجاب دارد روحم حجاب دارد؛ یک صفات رذیله‌ای هنوز در وجودم هست، من هنوز حسودم، من هنوز بخیلیم، من هنوز بی‌استقامتم، هنوز در حال افراط و تفریطم، نفسم بر من مسلط است آقا جان اینها را درست کن، آنها برای این آمده‌اند و خلق شده‌اند نه برای مالیدن پا!

پا را هر کس می‌تواند بمالد این بدن کر و کور را می‌خواهی چه کنی؟ دور بینداز یک بدن سالمی به تو می‌دهند که غصه هم نداشته باشی!



سؤال ششم:

چگونه انسان ظرفیت قلب را بالا ببرد و
معنای ظرفیت زیاد کردن را بفهمد.

پاسخ ما:

اگر حکمتی به شما تعلیم دادند حفظ کنید. گاهی یک ظرف هست که در آن چیزی ریخته‌اند آن قدر ظرف کوچک است که تا تکان می‌دهی از آن می‌ریزد تا دست به آن می‌زنی خراب می‌شود. خوب این طور نباید باشد. ظرف شما باید آن قدر ظرفیت داشته باشد که اولاً هر چه فهمیدید به مردم و به دیگران نباید بگوئید، نقداً حفظ کنید و بعد هر چه را نفهمیدید و در ظرف‌تان ریختند نگه دارید تا بفهمید فعلاً این وظیفه ماست.

کوشش کنیم انشاءالله چیزهایی که می‌فهمیم حفظ کنیم. درست است انسان شوقی پیدا می‌کند و خیلی هم خوشحال است به دوستانش بگوید ولی بهتر این است که گفته نشود. فکر برای این که انسان کیفیت آن را بفهمد، خصوصیت آن را بفهمد، مسائلش را بتواند درک کند بحث دیگری است ولی حالا خوشحال شده، سر حال شده و برود حرفها را به این و آن بگوید این طور نباشید، ظرف‌تان را انشاءالله تکمیل کنید.

سؤال هفتم:

چرا ظرفیت افراد فرق می‌کند؟ آیا همه با
ظرفیت‌های مختلف از منابع حکمت می‌توانند
استفاده کنند؟

پاسخ ما:

خداوند بندگان را در دسته‌های مختلف قرار داده است، نه به
خاطر اینکه بین بندگان تفاوتی ایجاد کرده باشد، بلکه به خاطر
دسترج‌های خودشان در عالم قبل و یا در همین عالم افراد دارای
ظرفیت‌های مختلف هستند. (۱) یک عده ظرفشان کوچک است (۲)
یک عده ظرفشان بزرگ است (۳) یک عده فهمشان کم است (۴) یک
عده فهمشان زیاد است.

البته آنهایی که ظرفشان ضعیف و استعدادشان کم است می‌توانند
خود را رشد بدهند، اما اگر به طبع خودشان واگذارید همه کس همه
چیز را نمی‌فهمد.

مثلاً وقتی انسان به مشاهد مشرفه می‌رود به اصطلاح کنار ولی
نعمت خود از نظر ملکی آمده یعنی جایی که یک روزی ولی نعمت او
آنجا بوده، یا الان یک نظر خاصی به این محل دارد با یک ظرفهای



خالی تمیزی انسان باید بیاید اگر انسان بخواهد جایی برود غذا بگیرد، فرض کنید جایی غذا می‌دهند یک عدّه فقیر هستند ظرفهایشان را برداشته‌اند و رفته‌اند نزد کسی که غذا هدیه می‌دهد شما این ظرفها را آنجا برده‌اید، یکی هست اصلاً ظرف ندارد یکی ظرف دارد اما برعکس گرفته است که در حقیقت مثل کسی است که ظرف ندارد و نمی‌شود در آن چیزی بریزید. یکی ظرف دارد اما کوچک است، این را به اندازه ظرفش چیز می‌دهند، اما یکی هست ظرف بسیار بزرگی دارد که در آن چیز می‌ریزند.

لذا هر مقدار ظرفیت داشته باشید و ظرفتان پاک و تمیز باشد در آن می‌ریزند (مکرر گفته‌ام تمیز کردن ظرف دل همان تزکیه نفس است) اگر ظرف دل ما تمیز نباشد چیزی در آن نمی‌ریزند. پس توقّع نداشته باشید اگر با چند صفت رذیله در حرم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رفته‌اید چیزی در ظرف دلتان بریزند. گاه انسان می‌بیند گوشه حرم نشسته حسادت می‌کند، غیبت می‌کند یا بخل و دیگر صفات دارد مولا بخواهد فرضاً به این شخص خیلی محبّت کند می‌گوید برو دلت را پاک کن و بیا هر چه بخواهی به تو می‌دهم. چه کثافتی بدتر از صفت حسد است؟ ظرف وجود ما معنوی است، حسد هم یک مسأله معنوی است. به طور مطلق صفات رذیله همه امراض معنوی هستند که به گوشه و کنار ظرف دل ما چسبیده است. اگر در آن معنویت یا

علم و حکمت بریزند شما اعتراض می کنید یک نفر ناظر باشد می گوید این ظرف کثیف است، چرا مثلاً این شیر را درون آن می ریزی؟ پس اول شرط چیز گرفتن از خاندان عصمت علیهم السلام تمیز کردن ظرف دل است البتّه چیزهایی که ما می گوئیم و الاً بعضی چیزها را می دهند تا انسان زیاد حرف نزند بعضی گداها با ده، بیست تومان انسان آنها را رد می کند، اما به کسی که می خواهند محبت واقعی بکنند چه می گویند؟ می گویند برو ظرفت را بشوی، و این عمل در مقابل این که یک عمر به حکمت الهی و حقایق می رسی کاری ندارد. محال است انسان با داشتن صفات رذیله و لو یک سر سوزن باشد در روایت این مطلب تصریح شده که اگر کسی یک سر سوزن کبر داشته باشد در بهشت او را راه نمی دهند، محبت دنیا، حرص، طمع، حب جاه و ریاست از همان کثافتها است.

مثلاً فرض کنید جمعی برای زیارت عتبات حرکت کردید و رفتید آنجا که زیارت تفریحی با آن همه خرج کردن نیست. حتی سوریه بروید بهتر از آنجا تفریح می کنید پس شما برای پذیرایی و تفریح و گردش نرفته اید می خواهید آنجا بروید، ظرف روحی تان را برداشته اید که از کنار قبر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام طلب معرفت بکنید، حوائج تان را بخواهید البتّه افراد فرق می کنند یک عده هستند که به حاجاتشان می رسند مثلاً حاجت آنها این است که در دنیا راحت



باشند، پولدار باشند، حالا می‌رسند یا نه نمی‌دانم چون خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام برای قضای حوائج این چنینی خلق نشده‌اند، خدای تعالی آنها را از عرش به زمین برای این کارها نفرستاده است و ما هم نباید چنین حوائجی داشته باشیم. حالا عقلش نمی‌رسد مثل اینکه یک بچه سه ساله پیش شما بیاید اسباب‌بازی بخواهد به او می‌دهید تا مزاحم نباشد. اگر شما بهترین باغ‌ها و خانه‌ها و مواهب دنیا را بخواهید یعنی هر چه که مربوط به دنیا باشد چون خود دنیا لعب و لهو است که خدای تعالی می‌فرماید «أَتَمَّا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ»^(۱) پس اسباب‌بازی است. مثل اینکه بروید نجف برای این که یک اسباب‌بازی مخصوص آنجا را بخرید. خود دنیا لعب و لهو است چه برسد به یک خانه و لباس و پول دنیا، اینها همه‌اش لعب و لهو است. البتّه می‌دهند تا آن بچه مزاحمت نکند و برود.

توی حرم می‌روند داد می‌زنند، گریه می‌کنند، در حرم حضرت امام رضا علیه‌السلام یک نفر جووری داد می‌زند که آدم خیال می‌کرد دارد می‌میرد که این طرف او را آوردند پرسیدم چه شده؟ گفت اگر من یک خانه مستقل داشتم صاحبخانه این قدر مرا اذیت نمی‌کرد... می‌خواهم بگویم بین ما افراد زیادی هستند که برای دنیا می‌آیند. فرض کنید بخواهد که همه کره زمین برای او باشد باز هم لهو و لعب

۱ - سوره مبارکه محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله آیه ۳۶.

است این را به او می دهند زود هم می دهند و شاید ندهند و بخواهند او را رشد دهند به هر حال حرف های من مربوط به معنویات است که اکثر شما به دنبال آن آمده اید و به دنبال کسب معنویات هستید. برای اینها باید حتماً ظرفتان تمیز باشد تا به شما بدهند برای همین هم خاندان عصمت علیهم السلام با این زحمات روبرو شدند و به کره زمین آمدند تا بدهند فقط شرطش این است که اول ظرف باشد، تمیز باشد بزرگ و کوچکی آن مربوط به بعد است، وقتی انسان گرفت خورد دید خیلی لذیذ است آن وقت ظرف بزرگتری بر می دارد و می برد که مربوط به بعد است.

در مسجد کوفه، حرم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، کربلا که حضرت امام حسین علیه السلام «رحمة الله الواسعه» است اول ظرفتان را تمیز کنید. شب و روز به جای همه دعاها گنااهش گردن من ثوابش مال شما، به جای همه دعاها و نماز شبها ببینید چه صفت رذیله ای در شما هست تمیز کنید لااقل موقت، حال بعضی هنوز مراحلشان به آنجا نرسیده که تمام صفات رذیله را دور بریزند کم کم باید این کار بشود ولی موقتش می شود. وارد حرم شدن و گرفتن و برگشتن شاید یک لحظه بیشتر طول نکشد ظرف شستن مهم است، مخصوصاً اگر به ظرف کثافتی چسبیده باشد یا خدای نکرده سگ در آن زبان زده باشد که شیطان بدترین سگها است و زبان زد، باید خاکمال کنید اینها



معطلی دارد وقتی شستید یک لحظه در حرم بروید، زیارت هم نمی‌خواهد بخوانید، بگوئید «السلام علیک یا مولای» این رسم ادب است که انسان وارد حرم می‌شود، برود در حرم و بیرون بیاید. حالا ده ساعت می‌خواهی بعد در حرم بنشین یا اصلاً نمی‌نشینی ولی برو ظرفت را پُر کن این حالت را باید انسان در خودش به وجود آورد.

سؤال هشتم:

قدری درباره معرفت ائمه اطهار علیهم السلام و زیارت عتبات عالیات توضیح بفرمائید.

پاسخ ما:

بعضی توقع شان این است که درباره معرفت امام علیه السلام و آداب زیارت صحبت کنم، من معتقدم که باید قبلاً یاد گرفته باشید چون اگر راه به این دوری حرکت کردید و آمدید که بروید تعریف کنید کربلا این طور و کاظمین آن طور بود، خوب این هم به هر حال کاریست، اما خیلی اشتباه می کنید. حیف است آدم این قدر زحمت بکشد و پول بدهد برود و چنین چیزهایی را تعریف کند، آن وقت دوربین های فیلمبرداری امروزه این مسائل را حل کرده است. اگر این را می خواهید از رفیقان که از کربلا آمده همه خصوصیات ظاهری را پرسید. انشاء الله برای این جهت سفر نکرده اید و من هم فکر نمی کنم برای این جهت باشد. چیزی که محرک شما برای آمدن به زیارت بوده حتماً معرفت شماست و همین معرفت کافی است. شما می گوئید در



حرم ممکن است ما بیشتر به امام علیه السلام نزدیک باشیم. ببینید قبر مطهر حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه است، خانه کعبه کمی آن طرف تر است اینجا مسلم است. شما در صحن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می ایستید می گوئید «اللهم لبابک وقت»^(۱) خدایا من بر در خانه تو ایستاده‌ام. مسلم در کره زمین آن چیزی که باب خداست، کعبه است (اینجا می خواهند به ما درس بدهند) پس باید این پرده‌های مُلکی همه عقب زده شود. خدا همه جا هست. اینجا به خاطر اینکه مظهر پروردگار دفن شده است، ممکن است در صحن حضرت، افراد بی وضو بروند، آنهایی که غسل به گردنشان هست جایز باشد داخل بروند. اما در خانه خداست. فرقی نمی کند این در، در حرم حضرت رضا علیه السلام در صحن حضرت رضا علیه السلام باشد، همه جا مال خداست، همه جا متعلق به خداست. وقتی که می آیند در رواق می ایستند می گویند «السلام علی رسول الله، امین الله علی وحیه» ممکن است کسی بگوید اینجا حضرت امیر علیه السلام است اشتباه کرده‌ای، می گوئید نه من اشتباه نکردم، اینجا با حرم حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله فرق نمی کند، ببینید قدم به قدم جلو می برند. حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله را سلام می کنید. حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله هم اینجا هست، حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله همه جا هست، روح مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نوری بوده که خدا خلقش کرده و

احاطه بر ما سوی الله دارد، خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام همه جا هستند.

وقتی که وارد حرم می شوید و زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانید می خواهند به ما بگویند که خدا همه جا هست، حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله همه جا هست، ائمه اطهار علیهم السلام همه جا هستند. عمل خودتان هم همین است الان من اینجا چطور زیارت حضرت رضا علیه السلام را که شاید صدها فرسنگ از ما دور است خواندم. یعنی سلام خدمتشان عرض کردیم، اینها برای شما مسلم است. اگر کسی برایش مسلم نباشد الان مسلم می شود که یا باید همه این عبادتها و زیارتها را کنار بگذاریم یا معتقد شویم که آنها در همه جا هستند.

امام علیه السلام فرمودند: همه عالم مثل یک نگین انگشتر است که در کف دست ما باشد. چطور در یک نگین انگشتر به همه جوانب و اطرافش یک جا و در یک لحظه احاطه دارید آنها هم به ماسوی الله حتی آنچه در قلبمان اراده می کنیم احاطه دارند.

پس من درباره معرفت امام علیه السلام بیشتر از این نمی خواهم صحبت کنم، درباره آداب زیارت هر یک از ائمه علیهم السلام مقداری در مفاتیح نوشته شده یک مقداری هم طبعاً رعایت می کنند که بوسیدن در و ضریح است.

دو تن از انبیاء که همجوار قبر مطهر حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام



هستند، (این را نمی‌خواهم بگویم که حالا حضرت علی علیه السلام نستجیر بالله آن قدر متکبر است و شخصیت دارد که دو تن خادم آنجا آن دور گذاشته برای تشریفاتش) نه این برای این است که شما بفهمید انبیاء اگر بخواهند به خدا نزدیک شوند باید خدمتگزار حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام باشند اگر گفتیم که علماء و مراجع تقلید که بعضی‌هایشان واقعاً این طور بودند و در ردیف انبیاء بنی اسرائیل قرار داشتند که امام علیه السلام می‌فرمایند «علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل»^(۱) در روایت هست، مثل انبیاء بنی اسرائیل علمای امت من هستند. می‌خواهیم بگوئیم اینها نزدیک‌ترند. می‌بینید که دور تا دور حرم مطهر حضرت امیر علیه السلام دفن شده‌اند و آنجا باقی هستند. اینها همه جنبه ملکی دارد و الا روح مقدس علماء، انبیاء و ائمه اطهار علیهم السلام حتی با بدنهایشان یک جا هستند.

خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»^(۲) کسی که اطاعت کند خدا و رسولش را، (افراد با هم فرق می‌کنند بعضی خود را به زور وادار به اطاعت و بندگی می‌کنند و بعضی‌ها هستند ذاتاً مطیع‌اند، یعنی هر جا رهایشان کنید بر روی مسأله اطاعت و بندگی می‌روند، اما دسته اول اگر رهایشان کنید به معصیت و گناه

۱ - بحار الانوار جلد ۲ صفحه ۲۲.

۲ - سوره مبارکه نساء آیات ۱۳ و ۶۹.

روی می آورند، اما آنها که ذاتاً مطیع هستند هر جا باشند در اتاق خلوت و در جایی که کسی آنها را نمی بیند گناه نمی کنند، اصلاً از گناه بدشان می آید یعنی تزکیه نفس کرده و به جایی رسیده اند که دوست ندارند گناه کنند به فکر اینکه خدا آنها را به بهشت راه می دهد یا نه نیستند به فکر این هستند که نباید معصیت و گناه خدا را بکنند بلکه باید اطاعت و بندگی خدا را بکنند. کسی که دائم متوجّه این است که بندگی کند، خدا هر چه گفت من بگویم چشم، یا رسول الله ﷺ، خدا هر چه گفته ما مطیع ایم، یا حضرت علی بن ابیطالب رضی الله عنه اینجا کنار قبرت آمده ایم که بیشتر به شما توجّه کنیم و از آثار شما، توجّه مان به خود شما بیشتر شود. آمده ایم بگوییم هر چه شما بگوئید، ما گوش می کنیم، چشم، این معنای «مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» است.

«فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»^(۱) اینها با کسانی هستند که خدا به اینها نعمت داده.

شما اگر خدا و حضرت پیامبر ﷺ را اطاعت کنید با آنها می هستید که «أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» خدا به آنها نعمت داده است. نعمت چیست؟ نعمت مادی که به مرکب زیر پای انسان داده است و مربوط به روح انسان نیست، نمی باشد بلکه آنچه که مربوط به رشد روحی انسان



است، آن نعمت برای خود انسان است. شما سوره حمد که می‌خوانید می‌گوئید «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» کسانی که به آنها نعمت دادی، منظور ائمه اطهار علیهم‌السلام هستند، چه نعمت ظاهری دارند؟ ائمه اطهار علیهم‌السلام نعمت ظاهری زیادی نداشتند در یک محدوده‌ای، یک زندگی معمولی داشتند اما باطن قضیه چیز دیگری است. آن نعمتی که در نماز در سوره حمد و در آیه تلاوت شده منظور است نعمت روحی و معرفت است، نعمت کمالات روحی است. شما با آنها هستید، نعمت را خدا به آنها داده که زیر سایه ائمه اطهار علیهم‌السلام هستند از انبیاء و شهداء و صالحین و صدیقین هستند.

اینها برای شما خوب رفیق‌هایی هستند کجا؟ در جمع‌بندی دنیا با آنها هستید ولو شما در مشهد، دیگری در اصفهان یا یکی در تهران و دیگری در آمریکا یا هر کجای دیگر باشد. در این جمع‌بندی‌ها در دنیا با هم هستید در جایی که مانع نباشد. اگر موانع نباشد کنار هم قرار می‌گیرید. اما حالا که موانع دنیایی هست، ولی خدای تعالی خواسته دسته‌بندی کند خدا قدرت دارد اینجا انبیاء، شهداء، صالحین و صدیقین و شما که تازه تزکیه نفس کرده‌اید و مطیع صد درصد خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هستید، ولو جزء انبیاء و شهداء و صدیقین در آن مرحله بالا نباشید، جزء صلحاء در آن مرحله بالا نباشید، ولی شما با آنها هستید در کجا؟ جایی که مانع رفع می‌شود. کجا مانع رفع می‌شود؟

وقتی انسان این بدن را رها کند، الان این بدن مانع است. چون آنچه مرا اینجا نشانده و از آن صالح که در آمریکا هست جدا کرده تنها بدن نیست. شهداء را از انبیاء چه چیز جدا کرده است؟ الان چرا ما با انبیاء نیستیم؟ چرا یک پیامبری نمی آید با ما بنشینند؟ زمان ما را جدا کرده است. زمان انبیاء پیشین از ۱۴۰۰ سال به آن طرف است. ما در این زمان واقع شده ایم، زمانی که مربوط به دنیاست ما را از آنها جدا کرده است حال اگر این موانع از بین رفت همه کنار هم جمع می شوند در کجا؟ عالم برزخ، عالم بعد از مردن، تا انسان مرد فوراً جمع بندی ذهنی که شدید جمع بندی حضوری و ظاهری هم می شوید همه در یک جا جمع می شوید پنج دسته هستند (۱) شما (۲) انبیاء (۳) صدیقین (۴) شهداء (۵) صالحین. مردن هم تعارف ندارد، لحظه است. الان شما صحیح و سالم هستید ما آن قدر صحیح و سالم دیده ایم که مرده اند. من خودم با مادرم که خدا رحمتش بفرماید نشستیم بودیم و با هم صحبت می کردیم من ایستاده بودم او نشسته بود، یک دفعه دیدم مثل اینکه سرش گیج می رود رفتم ایشان را بگیرم که ناراحت نباشد و سرش به جایی نخورد، روی زانوی من فوت کرد، مسلّم است تا قلب از کار افتاد می میرد. تا مغز از کار افتاد می میرد به همین سادگی. اول آدم می پرسد فلانی با چه مرضی مرد؟ اگر بگویند هیچ، می گوئید نمی شود، نه می شود. حضرت سلیمان مسجد الاقصی را تمام کرده



بود، ایستاده و به عصا تکیه داده بود و تماشا می کرد واقعاً هم مهم بود، عزرائیل آمد و جانش را گرفت طوری که نتوانست تکان بخورد همین طور که نگاه می کرد، ماند یک جوری هم عمل کردند که نیفتد از ترس تمام سربازان و شخصیت ها می ایستادند و نگاه می کردند اما می ترسیدند جلو بروند و بگویند چرا او تکان نمی خورد. بعد موریانه رفت عصای حضرت سلیمان علیه السلام را خورد و او افتاد و فهمیدند او مرده است.

پس این دنیا بالاخره همین است. همین طوری آدم می میرد، متولد می شود، پس رهایش کنید خیلی به آن فکر نکنید، خوب انسان وقتی وارد این اتاق شد و همه جا را نگاه کرد اگر دائماً بخواهد همه جا را نگاه کند می گویند غیر عاقل است. دنیا همین است همه می دانید، جوانی هایتان همه جای دنیا را دیده اید سختی و سستی و بالا و پایین و عزت و ذلت آن را دیده اید، حالا یا در خود یا در دیگری دیده اید. دیگر انسان این قدر به آن فکر نمی کند. من جوری باشم که احترامم کنند، در برابرم تواضع کنند، رها کنید. به چه چیز باید فکر کرد این که تا در دنیا هستیم در آن جمع بندی واقع شویم تا بعد از رفع شدن مانع در آن قرار بگیریم این دو کلمه را از خدا و حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیر علیه السلام و ائمه اطهار علیهم السلام بخواهید. اگر این کار را که می گویم بکنید از صد تا زیارت جامعه خواندن اگر ثوابی باشد بیشتر است.

وارد حرم که شدید بگوئید آقا ما سختی و سستی های دنیا و همه جا و همه جور دنیا را دیده ایم، حالا نگوئید مثلاً ما ایتالیا را ندیده ایم، ایتالیا هم عین همین جاست یک ذره این طرف، آن طرف است برای یک ذره که آدم بلند نمی شود و این همه راه برود نمونه اش را دیده اید آن چیزی که ندیدید دنبالش بروید، آنجایی که باید ببینید و سرنوشت شما به آن جاست و باید در آن زندگی کنید بروید ببینید، حالا می خواهیم بیائیم در این هتل بمانیم قبلاً کلید اتاق را به ما بده تا برویم ببینیم در اتاقمان چیست؟ کوچک است بزرگ است؟ در و پنجره اش شکسته نباشد... حق هم دارید باید این کار را بکنید برای اینکه یک یا دو شبی که می خواهید اینجا باشید، در رفاه واقع شوید و اگر قرار شد چند میلیارد سال (من همین طوری می گویم «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ»^(۱) تا آن موقع دنیا هست) حالا چند میلیون سال شما یکجا باشید آخر یک خبری از آن بگیرید که چیست؟ چه جور جایی هست؟ مهم تر از آن، جایی که می خواهید همیشه در آنجا باشید بروید ببینید بهشت تان کوچک است یا بزرگ؟ چند تا درخت دارد؟ اصلاً شما را راه می دهند یا نه؟ کار را یکسره کنید، آرامش پیدا کنید. یکی از مهم ترین چیزهایی که در این دنیا حتماً باید به دست آورید آرامش است مطمئن شوید که حتماً بهشتی هستید و خدا هم شما را



دوست دارد و مسأله‌ای ندارید، می‌بینید وقتی گذرنامه به دست‌تان می‌دهند که نه تشابه اسمی، نه دیونی که پرداخت نشده، هیچ! گذرنامه را می‌گیرید می‌گوئید کسی حق حرف زدن ندارد با آرامش در ماشین می‌نشینید سر مرز می‌روید و حال اینکه احتمال اشتباه زیاد است، همان سر مرز شما را بگیرند اما در عین حال با یک آرامشی اینجا آمده‌اید. اقلأً به همین اندازه آرامش در وجود خود ایجاد کنید، آدم وقتی با کسی که اشتباه نمی‌کند و کار را هم انسان صحیح انجام داده برخورد می‌کند هیچ ناراحتی ندارد. الان وقتی ما با ناراحتی برخورد می‌کنیم مثلاً فلان اداره اطلاعات دنبال ماست ممکن است اشتباه کرده باشد، همه‌اش به این معنا نیست که ما خطا کاریم احتمال اشتباه آنها هست و می‌خواهم اشتباه نکنید؟ برای اینکه تو، به خداوند نسبت اشتباه ندهی در دهانت را می‌بندند و می‌گویند دست و پایت حرف بزند این جور می‌شود چون زبان به دروغ‌گویی عادت کرده اما دست عادت ندارد اعمال دروغ کرده ولی چون حرف نزده عادت به دروغ‌گویی نکرده، این که تا به ما خبر می‌دهند مرضت طوری است که خوب نمی‌شوی دست و پایمان را گم می‌کنیم تا می‌خواهند ببرند اعدام کنند قبل از اعدام می‌میریم به خاطر این است که آرامش نداریم. خوب اگر در زندان آمدند گفتند باید بیایی از زندان بیرون بروی حال از هر دری باشد ما بیرون برویم آرامش داریم.

لذا آرامش پیدا کنید این که دائم می‌گویم ایمان، ایمان، ایمان برای همین است ایمان پیدا کنید «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» این اندازه که الان ایمان دارید کم است خطاب به ماست چه کنیم «آمِنُوا»^(۱) ایمانتان را بیشتر کنید قوی‌تر شوید، راحت‌تر شوید. من دوست دارم شمایی که خدای تعالی توفیق داده در خدمتتان باشیم در جمع‌بندی‌ها چندتایی مان دور هم جمع شویم دوست دارم از همین الان تصمیم بگیریم واقعاً به فکر آرامش مان باشیم.

وقتی که کسی به اداره اطلاعات می‌رود به او می‌گویند تو هیچ مشکلی نداری! چیزی هم به او می‌نویسند می‌دهند چقدر در آرامش زندگی می‌کند اگر یک وقت هم اشتباه کند می‌گوید خود وزیر گفته مشکلی ندارید.

در حرم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بروید اگر گناه دارید بریزید، اگر تصمیم به ترک گناه ندارید تصمیم بگیرید هر کاری هست همان جا یک امضایی، امضا حتماً نباید قلم و کاغذ باشد اینها از بین می‌رود و می‌پوسد توی دل شما حضرت امیر علیه السلام امضاء کند، که تو از حالا مشکلی نداری. اگر توانستید این کار را بکنید زیارتتان قبول است اگر نتوانستید حالا معنای قبول نمی‌دانم چه هست من بلد نیستم، ولی



این را یقین دارم که اگر آن کار را توانستید بکنید انشاءالله هم زیارت خوبی کردید هم با معرفت است و هم قبول و خودتان راحتید و آرامش پیدا کرده‌اید. «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»^(۱) این را بدانید خدا و ائمه علیهم‌السلام سخت‌گیر نیستند تو خودت بد هستی! باید خودت را درست کنی در مرحله اول این حرف‌ها را که زدیم قبول داشته باشی! در مرحله دوم به اندازه شکمت، غذای ناهار و شام به این مسائل اهمیت بدهی، به اندازه اتاقی که وارد شدید اهمیت بدهید. این کار را بکنید. حضرت علی علیه‌السلام آن قدر مهربان است، آقا است که می‌بینی در قلبت نوشته تو راحت باش، فکرت راحت باشد بروید در حرم و وقتی به تو گفتند فکرت راحت باشد، (شیطان نگوید خیال کردی، خیال هم کرده باشیم شاید در صد روایت دارد، اگر از طرف حضرت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله یک کسی حالا دروغ هم می‌گوید نقل کرد که حضرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده‌اند اگر این کار را بکنی این قدر ثواب دارد این ثواب را خداوند به کوری چشم آن کسی که روایت را جعل کرده به تو می‌دهد ولو حضرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چیزی نگفته باشند. خوب حالا دلت به تو می‌گوید، روی صداقت هم می‌گوید، خصوصاً خانم‌ها توجه داشته باشند دائم می‌نشینند گریه و زاری می‌کنند. اصلاً از شما گریه نخواستند خدا می‌داند. در آن سفر با آقایانی بودیم اینها

ناراحت بودند که چرا ما در کربلا این قدر گریه نمی‌کنیم؟ بعضی‌ها می‌افتند روی زمین صورت به خاک می‌مالند خوب، حال هر کس هر جوری عقلش می‌رسد اظهار ارادت می‌کند ما چرا گریه نمی‌کنیم؟ دیدم اصرار زیاد دارند، من گفتم حضرت نمی‌خواهد شما گریه کنید، در شما تصرّف شده، واقعاً هم تصرّف می‌شود هر قدمی که انسان بر می‌دارد خون اصحاب و فرزندان حضرت امام حسین علیه السلام ریخته شده چطور انسان می‌تواند زنده باشد؟ ولی یک آرامشی می‌دهند چون از شما گریه نخواسته‌اند حقیقت خواسته‌اند؛ باطن پاک خواسته‌اند، انسانیت خواسته‌اند همین‌ها که شنیده‌اید، تزکیه نفس خواسته‌اند الان شما بین خانم‌ها ببینید خانمی که چشمش به لباس دیگری است با آن خانمی که نگاهش به پاکی و صداقت خانم دیگر است چقدر با هم فرق می‌کند.

خانم‌ها در مجالس می‌روند چیزی که می‌بینند لباس‌های خانم‌های دیگر است کیفیت برگزاری مجلس است، ولی شما من در هیچ کدامتان نمی‌بینم اصلاً توی این چیزها باشید. وقتی ایران رفتید دوستانتان را طوری تربیت کنید که از شما سوغات نخواسته باشند، چشمشان به دست شما نباشد، بچه‌هایتان را این جور تربیت کنید اگر در مجلسی نشستید و گفتند از کربلا چه یادتان آمد و چه گرفته‌اید؟ اقلاً همین حرف‌ها را تحویل دهید مجانی هم به شما داده می‌شود.



اگر نشستید و گفتید برای تو این چیزها را آورده‌ام بیشتر ذهن او را متوجّه مادیّات کرده‌اید. اگر هیچ چیز برایشان نیاورده باشید می‌گویند زیارت قبول نیست اگر زیاد آورده باشید زیارتتان قبول است!! این جور نباشید که زیارت شما منوط به سوغات آوردن آن هم سوغات مادی باشد. اینجا هم که الحمدلله چیزی ندارد و راحت هم نمی‌شود چیزی خرید جز مهر و تسبیح، همان مهر و تسبیح را هم که می‌برید برای اینکه مهری از کربلا آورده باشید اثری از آثار حضرت سیدالشهداء علیه السلام برده باشید. بنشینید صحبت کنید بگوئید این خاکی است که چند روزی با حضرت امام حسین علیه السلام بود.

گلی خوشبو در حمام روزی رسید از دست محبوبی بدستم
به او گفتم که مشکی یا عبیری که از بوی دل آویز تو مستم
بگفتا من گل ناچیز بودم ولکن مدتی با گل نشستم
کمال همنشین در من اثر کرد وگرنه من همان خاکم که هستم
حالا این تربت حضرت سیدالشهداء علیه السلام می‌گوید من مدّتی با گل معنوی نشستم با حضرت حسین بن علی علیه السلام نشستم ولو خاکم، ارزشی ندارم. اما از نظر معنوی عطری دارم که اگر هر مریضی این عطر را استشمام کند شفا پیدا می‌کند «و شفا فی تربته» همه بر من سجده می‌کنند. سجده بر تربت حضرت سیدالشهداء علیه السلام این جور است که هر رکعت نماز بخوانید معادل شصت رکعت است. ببینید چه خبر

است! همین جا در وادی السلام و سرزمین نجف همه‌اش دُر است
 دُرهای پر قیمت لابلای این خاک، البتّه اینها چیزی نیست در مقابل
 آن حقیقتی که باید متوجّه آن باشید. امیدواریم حاجتتان معلوم باشد
 که چه هست، خدایا خودت حاجتمان را این جوری در دلمان قرار
 بده که دل ما خواستار کمالات تزکیه‌نفس و پاکی باشد. به فکر زندگی
 ابدی و ایمان کامل باشیم. ایمان کامل به ما بده همه این بدبختی‌ها که
 به فکر لباس و غذا و مکان زندگی مان هستیم همه مربوط به نبودن
 اماممان در کنارمان است خدایا ظهور آن وجود مقدّس را نزدیک‌تر
 بفرما. انسان می‌تواند در زمان غیبت خودش را درست و مهیّا کند.



سؤال نهم:

حبیب بن مظاهر چه مقام و منزلتی دارد؟

پاسخ ما:

حبیب بن مظاهر شاید در بین شهدای کربلا بعد از بنی هاشم بزرگتر از او در بین اصحاب کسی نباشد. او خادم حضرت امام حسین علیه السلام است و حضرت سجّاد علیه السلام او را آنجا جدا دفن کردند.

خدا رحمت کند مرحوم حاج ملا آقا جان می گفت بعد از نماز مغرب و عشاء در اتاقم نشسته بودم (اتاقش را به من نشان می داد البتّه اسراری بود که به هر کس نمی گفت حالا من برای شما نقل می کنم چون او فوت کرده و عیبی ندارد بگویم) می گفت دیدم ملائکه از طرف غرب به شرق می روند از زمین تا آسمان ملائکه است، گفتم چه خبر است؟ یکی به من گفت حضرت سیدالشهداء علیه السلام برای زیارت حضرت رضا علیه السلام تشریف می برند؛ بنا هست اینجا هم تشریف بیاورند می گفت من خیلی مرتّب و مؤدّب نشستم و آقا تشریف آوردند و احوال ما را پرسیدند. حضرت سیدالشهداء علیه السلام بعد از اظهار محبتی که به ایشان فرموده بودند ایشان سؤالاتی عرض می کند که یکی از آنها این بود که افضل اصحابتان کیست؟ بین اصحاب حضرت سیدالشهداء علیه السلام، بعضی ها خیلی با فضیلتند، خیلی بزرگوارند. سؤال

کردم «من افضل اصحابک» ایشان فرموده بودند «البریر بعد الحبيب» بعد از حبيب بن مظاهر بریر است. (جواب امامانه است) حبيب بن مظاهر اول بعد هم جناب بریر است، یقیناً فضیلت ایشان از جنبه‌های معنوی و روحی بوده. افضل کسی است که بیشتر در راه اسلام از نظر عمل کار کرده باشد و از نظر روحی لیاقت بیشتری از خود نشان داده باشد. روحش را ساخته باشد قلب سالمی داشته باشد، ولو این که اصحاب حضرت سیدالشهداء علیه السلام همه آنهایی که در روز عاشورا شهید شدند و از همان جا به بهشت رفتند. جاهای آنها را در شب عاشورا حضرت نشان دادند. ولی در همان بهشت یکی افضل و دیگری غیر افضل است؛ در همان بهشت بعضی‌ها مقامشان بالاتر است گرچه ممکن است جای آنها چندان فرقی با هم نکند. ببینید اگر وارد یک هتل یا مکانی بشویم به ما اتاق بهتری دادند، غذای بهتری داده‌اند این دلیل بر افضلیت آن شخص در مقابل صاحب هتل یا مهمانخانه است. چرا این طور فکر می‌کنیم؟ به خاطر این که همه مسائل را روی بدن و ظواهر و ملک به اصطلاح پیاده می‌کنیم. اگر کسی در دلش دشمن با ما باشد ولی در مقابل ما تعظیم کند و دست ما را ببوسد و احترام کند او را خوب می‌دانیم، ولی یک نفر که در دلش یکپارچه محبت به ما باشد ولی اظهار نکند آن چنان به او توجه نمی‌کنیم.



سؤال دهم:

با چه نیتی انسان به جنگ برود و کشته شود

شهید است؟

پاسخ ما:

خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^(۱) کسانی که کشته می‌شوند در راه خدا، راه خدا باید تعیین شود، راه خدا، ائمه اطهار علیهم‌السلام هستند و صراط مستقیم آنها هستند انسان باید عقب سر آنها کشته شود با آنها باشد و زیر پرچم آنها باشد که کشته شود. و نیت او باید از بین بردن آن مانعی که برای مسلمانها به وجود آمده باشد، راه او باشد، هر کس با هر نیتی به جنگ برود و کشته شود شهید نیست. باید «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» باشد.

۱ - سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۶۹.

سؤال یازدهم:

چه عواملی در شهادت حضرت
سیدالشهداء علیه السلام سبب متزلزل شدن حکومت
بنی امیه شد؟

پاسخ ما:

سرنگونی یک حکومت با وسایل مختلف انجام می شود و گاه
انسان می رود کشته می شود که مردم بفهمند آن قدر کار این حکومت
بد است که باید کشته شود تا این کار بد را او دیگر انجام ندهد. یا
مظلومیّت شخص، مظلومیّت حضرت سیدالشهداء علیه السلام خیلی کار
کرد. مردم بعد از جریان کربلا قیام هایی کردند. سادات، افرادی مثل
مختار، اینها قیام کردند در نتیجه نسل بنی امیه را از بین بردند حتی
ابومسلم خراسانی که قیام کرد و بنی امیه را منقرض کرد خیلی طرفدار
خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام نبود شاید اصلاً ولایت را درک
نمی کرد، اما به خاطر اینکه بنی امیه بد هستند و ریشه دین را از بین



می‌برند، قیام کرد. خود مختار خیلی طرفدار خاندان عصمت علیهم‌السلام نبود بلکه روایتی دارد که محبت اولی و دومی حتی در دلش بود ولی این مظلومیت را که دید قیام کرد.

لذا گاه انسان با مظلومیت کار خود را پیش می‌برد و گاه با قدرت کار را انجام می‌دهد.

سؤال یازدهم:

در اعمال مسجد کوفه به چه نکته مهمی

باید توجه نمائیم؟

پاسخ ما:

اعمال مسجد کوفه خیلی زیاد است، دو سه ساعت طول می کشد و همه آنها مناجات با پروردگار است. دعاها بی هست، نمازهایی، مناجات با پروردگار است و خیلی خوب است. انشاءالله از آن استفاده بکنید. نهایتاً حواستان جمع باشد که به ظاهرش اکتفا نکنید وقتی که می گوید «و اسئلك الامان»^(۱) حضرت امیر عليه السلام از خدای تعالی امان سؤال می کند امنیّت و آرامش درخواست می کند. «یوم» چه روزی؟ «یَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ»^(۲) مال دنیا برای انسان فایده ندارد فرزندان انسان به درد انسان نمی خورند. همین یک جمله را

۱ - بحار الانوار جلد ۹۱ صفحه ۱۰۹.

۲ - سوره مبارکه شعراء آیه ۸۸.



بفهمید خدا می‌داند کافی است. «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»^(۱) یکی از این دعاها که در محراب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شاید برایتان بخوانند همین است. از تو من، من استثنایی، مثل اینکه انسان در مهمانخانه‌ای وارد بشود که آقا برای ما فلان غذای خاص را بیاور، فلان وضع را به وجود بیاور «اسئلك الامان» چه روزی «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ» اصلاً اسم آن روز این است شما می‌گوئید بچه‌های من می‌آیند مرا شفاعت می‌کنند. آدم با شفاعت بچه‌اش بخواند وارد بهشت شود تا آخر که می‌خواهد آنجا بماند شرمنده است. اصلاً چرا فرزند شفاعت کند ما آن قدر شفیع داریم، آخر تو چرا این قدر باید پست باشی که طفیلی خود را به بهشت ببری؟ اکثراً شفاعت می‌خواهند. ائمه اطهار علیهم السلام خودشان شفاعت کنند. مایه افتخار است، ولی ما را همان پائینی‌ها، توی یک فامیلی یک نفر تزکیه نفس کرده باشد او همه را شفاعت می‌کند. تو می‌خواهی به طفیل فلان شخص به بهشت بروی؟ خودت شخصیت داشته باش! چون هر وقت چشمت به فلان فرد بیفتد شرمنده می‌شوی. این جور می‌شود ما باید اینجور باشیم؟ اصلاً آنجا را قبول نداریم. در دنیا که می‌شناسیم اگر یک جا مهمانی باشد تو را طفیلی بخوانند ببرند نمی‌روی فرزند می‌گوید او که مرا دعوت کرده منظور خانواده من بوده

می‌گویی نه! به خود من بگوید تا بیایم. حال بعد از یکی دو ماه یادش می‌رود اما این مسأله در قیامت دائمی و همیشگی است. صاحبخانه هیچ وقت فراموش نمی‌کند خودت هم فراموش نمی‌کنی، یک کاری کنید که طفیلی وارد نشوید. روایت دارد اگر مؤمن خودش را تزکیه نفس کند و پاک کند تا چهل نفر از خویشاوندانش را می‌تواند طفیلی به بهشت ببرد حالا چرا تو آن شخص نباشی که بقیّه طفیلی عقب سر تو بیایند؟ تو عقب سر آنها راه بیفتی؟ انشاءالله کاری کنید که «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ» دارای قلب سالم باشید.



سؤال دوازدهم:

کسی که قصد سفر به عتبات عالیات دارد

چه سفارشی شما به او می‌فرمائید؟

پاسخ ما:

اگر خواستید به چنین مشاهد مشرفه‌ای که الحمدلله همیشه در اختیارمان هست مشرف شوید مهم‌تر از همه زیارات حتی زیارت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) زیارت حضرت رضا (علیه السلام) است که در اختیارمان هست. خود را تمیز کنید، قلب را پاک کنید، به حرم بروید هر چه می‌خواهید تقاضا کنید، در هر حالی که باشید اگر قلب پاک و تمیز باشد و خوب شستشو کرده باشید، چون خیلی ضروری است و من تأکید می‌کنم. اگر در نماز که هر روز تکرار می‌کنید دقت کنید، همه کارها تکراری است، غذایی که می‌خوریم، حرفهایی که زده می‌شود تکراری است، من اگر بخواهم به اصطلاح کاری کنم که شما را بسازم باید هر روز صبح بگویم خودت را ساختی یا نه؟ ظرفت را شستی یا نه؟ ظرف دلت را پاک کردی یا نه؟ خودتان هر روز به خود بگوئید و این مسأله را انجام دهید. همین طوری که هر روز وضو می‌گیرید؛ نماز می‌خوانید، صبحانه و نهار می‌خورید، همین طور هر روز خود را بشوئید، تمیز کنید و به فکر باشید. تا انسان می‌گوید چرا این طوری

هستی؟ می‌گوید تو این کار را کردی، من این طوری هستم، فوراً گناه خود را به گردن دیگری می‌اندازد. حالا نمی‌خواهم بگویم شما که آمده‌اید خود را تمیز کردید این به من مربوط است انشاءالله تمیز بودید که پذیرفته شدید ولی اگر تمیز نیستید الان تمیز کنید خود را پاک کنید، قلبتان را از همه رذائل پاک کنید ولو موقت تا یک لبی تر کرده باشید، شیری خورده باشید، حکمتی از این برنامه‌ها برده باشید. همین کمیل بن زیاد که به زیارتش می‌روید با همه عظمتش همه تشکیلات و مقبره‌ای که هست و حقش هست باید باشد اما وقتی که ظرفش را جلو حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام باز می‌کند و می‌گوید از آن حقایق در ظرف من بریز حضرت می‌فرمایند تو را چه به این کارها «ما لك و الحقیقه»^(۱) اینجا حضرت را رها نمی‌کند از راههای مختلف وارد می‌شود که بتواند از حضرت علی علیه السلام یک حکمتی دریافت کند، در روایت هست تا آخر روایت که حضرت یک جمله‌ای، حکمتی، در دل او می‌ریزند، معلوم است تمیز می‌شود، دیگر «ما لك و الحقیقه» نیست می‌فرماید «اطفاً السراج فقد طلع الصبح»^(۲). یعنی این چراغی که روشن کرده‌ای تا جلوی پایت را ببینی، حال چراغ عقل باشد، این چراغی که برای خودت درست

۱ - روضة المتقین جلد ۲ صفحه ۸۱.

۲ - روضة المتقین جلد ۲ صفحه ۸۱.



کرده‌ای که من دارای این شخصیت هستم؛ دارای این علم هستم، دارای این تقوا هستم، دارای این کمالات هستم، هر چه می‌خواهید اسمش را بگذارید. همین قدر هر چیزی را که شما درست کرده باشید و به خیال خود روشن کرده باشید، می‌فرماید از اینجا بیا بیرون چراغت را هم خاموش کن، صبح طالع شده، خورشید هم بیرون آمده یعنی از اینجا بیا بیرون، بعد چراغ نور حضرت امام زمانت علیه السلام را می‌بینی. حالا در هر زمانی یک امام، امام زمانت را می‌بینی و حضرت امام زمانت علیه السلام چراغ توست دیگر نمی‌خواهد چراغ نفتی برداری. همه کارهایی که ما برای سعادت مادیمان می‌کنیم، برای خوشگذرانی، داشتن دنیا، خانه و زندگی، همه اینها چراغ نفتی است. اگر همه اینها را فدا کنیم و خودمان را به بندگی و معرفت خدا برسانیم و با خدا باشیم اینجا رسیده‌ایم به آن خورشید حقیقی. یک کلمه حضرت به او فرمودند و حال این که اگر قلب انسان پاک باشد و تمام حقایق به او رو می‌آورند، به طوری که «من اخلص لله اربعین يوماً»^(۱) اگر راه و روشش را بلد باشد. مثلاً فرض کنید این سدّ کرج اگر تحت برنامه خاص خودش از آب آن استفاده کنند، هم برق می‌دهد، هم آب می‌دهد، برای کشاورزی خوب است، اما اگر از برنامه صحیح استفاده نکنیم یا یک دفعه باز کنند هر چه پشت آن است مثل سیل

می آید همه چیز را می برد. اصلاً خرابکاری می شود. (همین حکمت گاه خرابی می کند).

به نظر من همین مثنوی خیلی مطالب حکمت آمیز دارد (تعریفش نمی کنم) ولی شلوغ است مثل یک سیل زیادی که بیاید و همه کثافتها را با خود ببرد در آن کلی مسائل بی ربط، بی خود و خلاف صراط مستقیم است. وقتی سیل حرکت می کند دیگر صراط مستقیم نمی فهمد، جوی خاصی نمی بیند، می کند و می رود. لذا باید تحت کنترل خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام باشد یعنی تحت کنترل کسی که می داند کجا چقدر آب می خواهد، توربین برق چقدر آب لازم دارد، کشاورزی چقدر آب می خواهد و روی حساب آب را رها کند.

این طوری نیست که انسان هر چه استعداد و فهم داشت همه را برای همه کس بگوید، کنترل دست خودشان است. اگر به توحید رسیدید شرطش این است که طبق فرمایش حضرت امام رضا علیه السلام توحید شما بررسی شود. حضرت فرمودند «بشروطها و انا من شروطها»^(۱) من از شروطش هستم. حالا یک نفری باید باشد این توربین را راه بیاندازد، تا ببیند چقدر آب می خواهد؟ بنابراین کوشش کنید وقتی وارد حرم شدید و دیدید یک چیزهایی، حقایقی فهمیدید حتی اگر جمال مقدس حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را دیدید آن



خیلی مقام بالایی است و الحمدلله در بین دوستانمان کسانی بوده‌اند و چشمانشان باز شده و دیده‌اند این خوب است اما من این را نمی‌گویم.

اگر وارد حرم شدید و دیدید یک مطلبی را که نمی‌فهمیدید حالا می‌فهمید درباره روحیات و حقایق چیزی درک کردید اگر این طور شدید بدانید ظرفتان تمیز است و مورد لطف واقع شده‌اید. اما اگر نه در حرم رفتید و خود را خسته کردید و بیرون آمدید و هیچ چیز نفهمیدید، (چند نفری زیارت عاشورا می‌خواندند اولاً با هم می‌خواندند که خوابشان نبرد بعد هم خیلی کسل، حالا به قلبشان کار ندارم از نظر ظاهر کسل بودند. حضرت امام حسین علیه السلام این طور زیارت نمی‌خواهد می‌گویند شیعه من، عزیز من، برو خانه به خواب کسی مجبورت نکرده زیارت کنی. واقعاً اینها فایده هم نمی‌برند).

خدا می‌داند نیم دقیقه آنجا بروید بگویید آقا سلام علیکم، این ظرف تمیز را آورده‌ام اصلاً نمی‌خواهد حرفی بزنی تا ظرف تمیز را ببینند و بررسی کنند که تمیز است فوراً حکمت درون آن می‌ریزند، فوراً دل‌هایتان منور می‌شود. در مرحله بعد استعدادتان را زیاد می‌کنند یعنی ظرفتان طوری باشد که بزرگ باشد. البته بزرگ شدن ظرف به مرور به وجود می‌آید یعنی کم‌کم به وجود می‌آید، اما باید به فکرش هم باشد که کارهایی انجام دهد تا ظرفیتش زیاد شود.

سؤال سیزدهم:

خدای تعالی خیلی از بدی‌ها و خوبی‌ها را
به خودش نسبت می‌دهد آیا ما می‌توانیم بعضی
مسائل را به او نسبت دهیم؟

پاسخ ما:

خدای تعالی برای بندگانش و بلکه برای مخلوقاتش یک حد و
حدودی قائل شده و از هر یک بندگانش توقعی دارد، از حیوانات
توقع خاص خودشان را دارد، در افراد بشر چون مختلف خلق کرده
توقعات مختلف است. جمله‌ای جهت رشد و معرفتتان عرض
می‌کنیم خدای تعالی همه کارها را می‌کند بد، خوب، ناراحتی‌هایی
که به انسان می‌رسد، همه را نسبت به خودش می‌دهد که خدا این کار
را کرده است مثلاً «هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكِي»^(۱) «الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ



* وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ * وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ^(۱).

همه چیزهای خوب را خدا به خودش نسبت می‌دهد چیزهایی هست که مربوط به عذاب است اینها را هم نسبت به خودش داده است، از باب مثال فرض کنید ما به خدا عرض می‌کنیم «مَرِضْتُ» خدا تو مرا مریض کردی، خدایا تو مرا میراندی. چیزهایی که از نظر ما اصلاً خوب نیست یا خدا عذاب می‌کند یا می‌میراند یا فرض کنید انسان را به گریه می‌اندازد آنجا که می‌فرماید: «أَضْحَكَ وَأَبْكَى» معنایش همین است.

به طور کلی خدا همه خوبی‌ها و بدی‌ها را به خودش نسبت می‌دهد حال در مقابل می‌توانیم ما همه را به او نسبت دهیم؟ نه او دلیلی دارد که به خودش نسبت می‌دهد (۱) مستقیماً خوبی هست که مال خدای تعالی است. مثلاً خدا اجر می‌دهد، نیکی می‌دهد، نعمت می‌دهد اینها همه مستقیم مال خداست. (۲) یک چیزهایی است که جزای عمل ماست یعنی چون ما این کار را کردیم باز خدا به ما جزا می‌دهد مثلاً فرض کنید یک زندانی کار بدی کرده و قاضی حکم کرده و او را به زندان انداخته نه این که همین طوری انداخته باشد بلکه به خاطر یک عملی که این شخص انجام داده این را به زندان انداخته‌اند

۱ - سوره مبارکه شعراء آیات ۷۸ - ۸۰.

ممکن است بگوئیم همه کارها را قاضی کرده چه خوبی، چه بدی، اجری که داده، زندان انداختن، اما آنهایی که اجر و نعمت و خوبی است مستقیماً داده آنهایی که عذاب است به خاطر عملی است که انجام داده‌ایم لذا می‌فرماید: «وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ»^(۱) هر مصیبتی به تو می‌رسد از جانب خودت است یعنی خودت یک کاری کردی که این مصیبت به تو رسیده «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ اللَّهِ»^(۲) هر چه نیکی به تو می‌رسد از جانب خداست در یک جا هم می‌گوید: «قُلْ كُلُّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ»^(۳) همه‌اش در اختیار خداست، جمع مطلب این است که اگر مصیبتی برسد ما یک کاری کرده‌ایم که دستگاه قضایی الهی امضاء کرده و ما را به آن مصیبت تنبیه کرده است و آنجا که کاری نکرده‌ایم بلکه ثواب کرده‌ایم نعمت را پروردگار مستقیماً یا به خاطر اعمالمان یا به خاطر اینکه بندگان هستیم و خدا می‌خواهد به ما محبت کند، داده است. پس بنابراین می‌شود گفت همه از جانب خداست و هم می‌شود گفت بعضی‌هایش دسترنج خودمان است که خدا قضاوت درباره ما کرده است.

۱ - سوره مبارکه نساء آیه ۷۹.

۲ - سوره مبارکه نساء آیه ۷۸.

۳ - سوره مبارکه نساء آیه ۷۸.



سؤال چهاردهم:

آداب دعا خواندن چگونه است؟

پاسخ ما:

بعضی دعاها را بایستی بلند بخوانند چون شعار است. مثل عید فطر و قربان و یا صلوات که همه بلند و دست جمعی باید صلوات بفرستند و دستور است که انسان هر چه می تواند بلندتر بخواند چون شعار است. این که کسی بگوید با این عبا و عمامه و یا شخصیت بلند بخوانم درست نیست، یک وقت جایی هست که جنبه شعاری ندارد، آهسته بخوانید و یک جا شعار است بلند باید خواند تشخیص آن با انسان است.

وقتی انسان خدمت بزرگی مشرف می شود آن هم بزرگی که غیر قابل وصف است یعنی ذات مقدس پروردگار، یک نفر دعا را بلند می خواند و دیگران باید گوش دهند مثل وقتی که گروهی خدمت وزیری یا شخصیتی می روند، معمولاً یک نفر به عنوان نماینده اگر

نوشته‌ای دارند بلند می‌خواند و دیگران شنونده‌اند. شرکت در یک گروه یا جمع علامت این است که موافقید، بعضی‌ها هستند که نمی‌فهمند و متوجّه نیستند خیال می‌کنند هر چیزی را که خوششان آمد و تفریح‌شان در آن بود باید همان کار را بکنند (همراه با خواننده دعا، آن را زمزمه می‌کنند) دهاتی‌ها هم که پیش کسی می‌روند یکی می‌خواند بقیّه ساکتند همین حضور یعنی موافقت.

بعضی خیال می‌کنند حتماً باید دعا را با گریه بخوانند نه خدای تعالی خنده هم می‌آورد «هُوَ أَضْحَكُ وَأَبْكِي»^(۱) خداوند خودش گاهی انسان را می‌خنداند. معنای «أَضْحَكُ» خندانیدن است. یعنی دیگران را بخندانی و گاه ما را خداوند می‌گریاند گریه هم شرط دعا خواندن نیست، دردی در دلت است ممکن است با گریه کردن باشد. در مقابل پروردگار باید خضوع و خشوع داشت گریه لازم نیست. خضوع و خشوع همین است که در دل انسان بداند که خدای با آن عظمت و آن کبریائیتی هست و تو که فقیر و حقیر هستی، این معنای خضوع و خشوع است. دانستن این دو جمله که تو در مقابل خدایی قرار گرفته‌ای بسیار با عظمت و تو هم بسیار حقیر، همین خلاصه خضوع و خشوع و تضرّع و زاری و گریه کردن است.



در دعا خواندن سعی کنید هم خضوع بدنی داشته باشید و هم خضوع قلبی، حالا ممکن است کسی نفهمد قلب خاضع باشد و بدن خاضع نباشد یعنی چه، نمی شود قلب خاضع باشد و بدن خاضع نباشد. این خضوع و خشوع را در دعا خواندن تا جائی که می شود باید رعایت کرد، البته خدای تعالی بندگان را دوست دارد و اجازه داده که «يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ»^(۱) اما هیچ تردیدی نیست که انسان اگر دو زانو و مؤدّب در مقابل پروردگار نشسته باشد بهتر است از این که چهار زانو نشسته باشد. دو زانو و مؤدّب نشسته باشد بهتر از این است که لمیده باشد، علی جنوبهم باشد، بقیه این ها روی عقل و فکر و شخصیت افراد حساب می شود.

حرف هایی که من می زنم اقلاً به اندازه شام و ناهاری که می خورید به همان اندازه ارزش قائل باشید. الان در سر سفره هر چه غذا رو به راه تر باشد خوشحال تر هستید. بنابراین برای این حرفها هم ارزش قائل بشوید.

۱ - سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۹۱.

سؤال پانزدهم:

فکر و عمل ما در سفر مخصوصاً سفر

زیارتی در رابطه با سوغاتی چگونه باید باشد؟

پاسخ ما:

من معتقدم سوغات اگر کراهِت نداشته باشد مستحب نیست، هدیه است که مستحب است. (من به خانواده‌ام گفته‌ام در سفر هر چه می‌خواهید بخرید ولی به عنوان سوغات که از سفر آمده‌اید ندهید بلکه به عنوان عید غدیر و تولّد حضرت ولی عصر علیه السلام هدیه بدهید) در روز عید غدیر به بچه‌ها هدایایتان را بدهید تا بچه‌ها خوشحال و سرحال شوند؛ در آن وقت کم و زیاد آن مهمّ نیست. ولی در سوغات مادر انسان و مادر همسرش را باید مساوی منظور کند، والا یکی از آنها محزون می‌شود. در هدیه دادن کم قیمت و پرقیمتی مطرح نیست در ترازو نمی‌گذارند اما وقتی سوغات باشد، همسرت می‌گوید بله تو بیشتر به فکر مادرت در آنجا بودی تا مادر من، همه را هم نمی‌شود



مساوی بگیرد ثانیاً یک عده محزون می شوند. الان وقتی خانم‌ها سوغات را باز می کنند و می گویند این مال تو، می گوید چرا آن که بهتر است مال من نباشد. به هر حال این مسائل هست. این که می گوئیم شاید کراحت داشته باشد از این جهت است، مثلاً پنج نوه داری برای همه که نمی توانی یک چیز بگیری باید چکار کرد؟ خیلی مشکلات دارد یکی از مشکلات مسافرتها خصوصاً سفرهای زیارتی همین سوغاتی گرفتن است. من با یکی از دوستان در مکه بودیم گفتم من که سوغات نمی خرم، گفت من هم نمی خرم گفتم تو چه می کنی نمی شود که خرید نکنید؟

گفت مقداری وسیله از تهران خریده ام و در منزل گذاشته ام که از اینجا چیزی نخرم وقتی می روم آنها را به افراد می دهم. به هر حال به عنوان سوغات ندهید. بخرید و ببرید، هدیه بدهید. مهر و تسبیح کربلا از همه بهتر است دیگر به فکر این که این مهر بهتر است یا بدتر نیستید. از این جور چیزها را می شود مساوی خرید. بچه ها را هم عادت ندهید وقتی که رفتید قبل از آنکه به صورت بابا نگاه کنند به دست بابا نگاه کنند که برای آنها چه آورده این بد است توهین به خود شماست، بگذار اول به صورت نگاه کند ببیند چاق یا لاغر شده اید؟ حالا معنویات به کنار، به شما خوش گذشته یا نه؟ به اینها توجه کنند نه این که به دست نگاه کنند بگویند برای ما چه آورده ای؟ یک

بیچہ‌ای را دیدم قبل از این که پدر را ببیند در فرودگاه می‌گفت برای من
چه آورده‌ای؟

کاری نکنید، طرحی بریزید که شما را به عنوان سوغات آورنده
شناسند به عنوان هدیه‌دهنده بشناسند. هدیه خیلی خوب هست.
امام علیؑ می‌فرمایند «الهدیه تورث المودة و تجدر الاخوة»^(۱) هدیه
دوستی ایجاد می‌کند و محبت را تجدید می‌کند.



سؤال شانزدهم:

چرا خدای تعالی بعضی افراد را کرامت

می‌کند؟

پاسخ ما:

اکرام و کرامت خدای تعالی معنایش این است که یک کاری خدا به وسیله شما انجام می‌دهد. برای من زیاد اتفاق افتاده است این تعریف‌هایی که دوستان می‌کنند، خواب‌هایی که می‌بینند، خواب‌های عجیب و غریبی که اگر بخوام باز کنم چند تا کتاب می‌شود گاه می‌گویم خدایا، اینها چیست؟ من خودم را خوب می‌شناسم، رفقای نزدیک ما، مرا می‌شناسند. همین چند روز قبل یک خواب عجیبی شخصی که غریبه هم بود دیده بود می‌خواست ما را رها نکند که بالاخره رفتیم، خواب عجیبی! مکاشفات و مشاهدات اینها برای چیست؟ به این نتیجه می‌رسم که خدا می‌خواهد به وسیله من در مغز شخصی که خواب دیده حرفی فرو کند (حالا آن قدر در این زمان خدا

بی‌کس شده که مثلاً ما را برای عده‌ای انتخاب می‌کند) واقعاً عجیب است، محبت‌هایی که دوستان دارند واقعاً یک محبت‌های فوق‌العاده که من می‌گویم بروم این بنده خدا را از اشتباه در آورم چرا این قدر تو به من اظهار محبت می‌کنی؟ بعد می‌بینم یک جایی که من حرف می‌زنم تحت تأثیر واقع می‌شود و گوش می‌دهد و همان انشاءالله سبب هدایتش می‌شود.

خدای تعالی ۱۲۴۰۰۰ پیامبر داشته که همه آنها رفته‌اند، دوازده امام داشته که یازده تن رفته‌اند و دوازدهمی که غایب است، اولیاء خدا هم که در این زمان ما کم شده‌اند خوب دیگر گفت که وقتی کسی نیست بالاخره نوبت به افرادی مثل ما و شما می‌رسد.



سؤال هفدهم:

ما چه وظیفه‌ای از نظر تربیتی نسبت به دیگران داریم؟

پاسخ ما:

در بین دوستان افرادی هستند که شاید هفت، هشت سال است با من در ارتباط هستند به خدا قسم، وظیفه‌تان این است، البته از راه صحیح و درست و استادانه، مردم را تربیت کنید. وضع مردم از نظر تربیتی خیلی بد است. انسان به حرم امام‌ها علیهم‌السلام می‌رود واقعاً کسل می‌شود. نمی‌شود با همه دعوا کرد، نود درصد ناراحتی را انسان در خود هضم می‌کند. اصلاً تربیتی بین مردم نیست، فرهنگ اسلامی را در بین خود فراموش کرده‌اند یک فرهنگی برای خود درست کرده‌اند به نام اسلام که بعید نیست همین فرهنگ از گناهان کبیره باشد، اگر بدعت باشد که خیلی بد است. موقع نماز است یک عده نشسته‌اند، حالا شعر می‌خوانند! انسان حساب کند اگر حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام

مثلاً تشریف بیاورند آیا این وضعیت را می‌پسندند؟ یا آن طور تصنعی گریه می‌کنند که معلوم است همه‌اش صحنه‌سازی است، و الا انسان باید اشکش جاری شود آن مداح برای این که دیگران را به گریه بیاورد. آنها گریه کنند هر شعر و مطلبی را ممکن است بخواند و بگوید شما خودتان فکر کنید بهتر می‌فهمید که روی هیچ اساس و حقیقتی نیست.

یک عده گناه و معصیت بکنند، ریش‌ها از ته تراشیده شده است. نگوئید شما چرا این قدر روی ریش حسّاسید چون اگر انسان توی یک زندان باشد، سلّول باشد و هر روز ریش بتراشد شاید چنین گناه کبیره‌ای نکرده باشد. برداشت من این است نمی‌خواهم حرمتش را بگویم. کسی که ریش تراشیده فاسق است، تابلو زده که مخالف با خدا هستم، از این جهت حرمتش به اعلیٰ علیین می‌رود اوج می‌گیرد. شما فرض کنید بچه‌ای دارید وقتی که چیزی به او می‌گوئید سرش را تکان می‌دهد چقدر ناراحت می‌شوید! خصوصاً اگر در بین مردم باشد بیشتر از آنچه که اگر در خانه لگد به شما بزند از این کار در جمعیت ناراحت می‌شوید، می‌گویید شخصیت و حیثیت مرا پایین آورده است. حالا یک کسی ممکن است به شما بگوید بچه است، متواضع باش، خودت را بشکن، اما این مطلب درباره پروردگار نیست. خدا متکبر است کبریایت خدا حقیقت دارد. ما که می‌گوئیم



چرا فلانی به ما توهین کرد، آبروی ما را در جمعیت برد و عظمت را به خود می‌چسبانیم ممکن است تکبر باشد. اما درباره پروردگار تکبر حقیقت دارد. خدا متکبر است یعنی عظمت پروردگار را نباید از بین برد. اصل کار کوچک است، اما عظمت پروردگار از بین بردن و بی‌توجهی به قوانین الهی کردن بزرگ است «وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»^(۱) «فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»^(۲) حرمت پروردگار را حفظ کنید.

لذا ممکن است ریش تراشیدن از نظر حجم گناه، مثلاً وقتی انسان ده روز در اتاقی تنها بماند ریش بتراشد گناه صغیره باشد. خدا رحمت کند مرحوم آقا شیخ حبیب‌الله گلپایگانی یکی از علمای بزرگ مشهد بود و اهل تقوا و پاکی بود، ما سه چهار نفر بودیم که من کم سن‌تر از همه کسانی که پای درسش می‌رفتند بودم، یک روز آمد و گفت (حال در خواب یا بیداری) من وارد حرم حضرت رضا علیه السلام شدم دیدم بدن مقدّس حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام رویش پارچه‌ای پیچیدند و در حرم رو به قبله دراز کرده‌اند، به ذهنم آمد از دنیا رفته‌اند یک بادی آمد و پارچه را عقب زد نگاه کردم دیدم بدن حضرت سوراخ، سوراخ است به آقا عرض کردم ما شنیده بودیم شما را با سم کشتند این

۱ - سوره مبارکه بقره آیه ۲۲۹.

۲ - سوره مبارکه آل عمران آیه ۸۲.

زخم‌ها چیست؟ فرمودند این ریش تراشیده‌ها وقتی وارد حرم من می‌شوند هر کدامشان که وارد می‌شوند یک تیری به بدن ما می‌زنند، این جای تیرهای آنها است.

علتش چیست چون یک گناه علنی است.

حالا روزه خوان آمده نشسته، امام جماعت باید نماز را تعطیل کند که ایشان روزه می‌خواند. تمام مردم ساکت شوند ایشان روزه می‌خواند آن وقت روزه‌هایش چیست؟ اکثرش دروغ است. خدا می‌داند این روزه‌خوانها خصوصاً مداحها که می‌خوانند گاه خلاف واقع در مطالب آنها زیاد است.

فهرست

موضوع	صفحه
پیشگفتار.....	۵

کلام اول / روح

- سؤال اول:** روح شناسان غربی معتقدند اکتوپلاسم ماده‌ای است در بدن انسان و جدا از روح، بفرومائید روح شناسان غربی با چه روشی قادر هستند اکتوپلاسم موجود در بدن انسان را ظاهر سازند و از آن عکس بگیرند؟ ۷
- سؤال دوم:** انسانی که از حضرت حق منشق شده، را آنجا که خداوند کل‌الکمال است، در نتیجه آن چه از او منشق شده باید کمالاتی داشته باشد و حداقل بالقوه این چنین باشد، چه لزومی داشته که در عالم ارواح به او تعلیم داده شود؟ ۱۰
- سؤال سوم:** برای معالجه روح دیگران چه کارهایی لازم است؟ ... ۱۲

سؤال چهارم: امراض جسمی چه رابطه‌ای با روح انسان دارند؟ و آیا

امراض روحی شباهتی به امراض جسمی انسان دارند؟ ۱۳

سؤال پنجم: آیا صفات رذیله اضافه بر روح می‌شوند یا به روح نقص

وارد می‌کنند؟ لطفاً توضیح دهید..... ۱۶

سؤال ششم: مردن روح به چه صورت می‌باشد؟ ۱۷

سؤال هفتم: حقیقت بدن چیست و نسبت آن به روح چگونه

است؟ ۲۰

سؤال هشتم: آیا حرکت و فعالیت مربوط به روح است یا جسم؟ و

برای تقویت روح چه راهی وجود دارد؟ ۲۲

سؤال نهم: اگر روح کامل است چرا می‌گویند برای تکمیل به بدن وارد

شده است؟ و آیا روح نباتی همان روح است؟ ۲۴

سؤال دهم: روح از بدن چه استفاده‌ای می‌کند و چه ارتباطی با هم

دارند؟ ۲۵

سؤال یازدهم: چند دسته از ارواح زندگی دو بُعدی در عالم برزخ

دارند؟ ۲۷

سؤال دوازدهم: آیا ارواحی که بعد از موت در بدنهایی از جنس همان

عوالم قرار می‌گیرند و زندگی می‌کنند ممکن است به زمین

بیایند؟ ۲۹

- سؤال سیزدهم: قبض روح به چه معناست؟ چگونه افراد قبض روح می‌شوند؟ ۳۱
- سؤال چهاردهم: فرق روح و فطرت چیست؟ ۳۲
- سؤال پانزدهم: وجه تفارق روح و قوه عاقله چیست؟ ۳۳
- سؤال شانزدهم: آیا در خلقت ارواح مسأله‌ای بوده که سبب شده عده‌ای راه خیر و عده‌ای راه شر را انتخاب کنند؟ ۳۴
- سؤال هفدهم: چرا خدای تعالی روح با عظمت ما را در این بدن پست قرار داده است؟ ۳۵
- سؤال هیجدهم: آیا قوه دراکه و فهم انسان در مغز است؟ ۳۷
- سؤال نوزدهم: آیا تخلیه روح نوعی خواب است؟ آیا تمرکز فکر به روح مربوط است؟ ۳۸
- سؤال بیستم: افرادی که در خواب حرف می‌زنند آیا روحشان از بدن بیرون نرفته است؟ ۴۰
- سؤال بیست و یکم: آیا وضعیت ارواح در شب جمعه فرق می‌کند و دعا و خیرات برای آنها روایت دارد؟ ۴۲
- سؤال بیست و دوم: دیدن ارواح و آنچه مربوط به غیب است آیا فضیلتی برای شخص محسوب می‌شود؟ ۴۳
- سؤال بیست و سوم: وضعیت روح ما در این دنیا نسبت به عالم ملک و

ملکوت چگونه است و چگونه باید باشد؟ ۴۵

سؤال بیست و چهارم: در خواب بدن استراحت می‌کند یا روح؟ اگر انسان دچار بی‌خوابی بشود و از نظر بدنی مشکل داشته باشد، چرا این حالات برای روح پیش می‌آید؟ ۴۷

سؤال بیست و پنجم: چگونه می‌شود با ارواح اولیاء خدا تماس داشت؟ ۵۰

سؤال بیست و ششم: نفس با روح چه فرقی دارد و کدام اصل است؟ آیا جسم به منزله ضبط صوت برای روح است؟ ۵۲

سؤال بیست و هفتم: آیا احضار روح حرام است؟ ۵۴

سؤال بیست و هشتم: افرادی که داستان‌شان را در کتاب عالم عجیب ارواح آورده‌اید که دوباره به این دنیا برگشته‌اند، این برگشت به چه صورت بوده است؟ ۵۶

سؤال بیست و نهم: تغذیه روح چیست؟ و غذاهای روح چه چیزهایی هستند؟ ۵۸

سؤال سی‌ام: آیا امکان دارد همان طوری که این دنیا برای جبران عالم ذر قرار گرفته است، خدای تعالی عالم دیگری بعد از این دنیا برای جبران قرار داده باشد؟ ۶۱

سؤال سی و یکم: اینکه می‌گوئید در عالم ارواح تمام مطالب قرآن به

- ما تعلیم داده شده آیا شامل الفاظ و قصص قرآن هم می شود؟ ۶۳
- سؤال سی و دوم: آیا مسأله عالم ذر با مسأله مثل افلاطونی یکی است؟ توضیح بفرمائید. ۶۴
- سؤال سی و سوم: آیا در عالم ارواح و عالم ذر علوم دنیوی هم به ما تعلیم داده شده است؟ ۶۶
- سؤال سی و چهارم: چرا تعالیم خویش را در عالم ارواح و ذر فراموش کرده ایم؟ ۷۰
- سؤال سی و پنجم: چه فرقی بین یاد آمدن و یاد گرفتن است و به چه دلیل می فرمایید مطالبی که در عالم ارواح یاد گرفته ایم در این دنیا یادمان می آید؟ علت فراموشی مطالب عالم ارواح چیست؟ ۷۴
- سؤال سی و ششم: چگونه روح درآکه است؟ و ارتباط حافظه با روح را تشریح بفرمائید. ۷۸
- سؤال سی و هفتم: درباره ظرفیت روح توضیحاتی بفرمائید. ۸۰
- سؤال سی و هشتم: کسانی که تخلیه روح می کنند آیا ارواح را می بینند؟ سرعت سیر روح در ثانیه چقدر است؟ ۸۲
- سؤال سی و نهم: آیا مسأله جنسیت در مورد روح هم مطرح است؟ ۸۴
- سؤال چهارم: آیا روح مجرد است یا خیر لطفاً توضیح دهید. نظرتان

راجع به کتاب انسان روح است نه جسد چیست؟ ۸۷

سؤال چهل و یکم: خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي»، چرا خدای تعالی سؤال از روح را جواب نفرموده و «أَمْرِ رَبِّي» در آیه شریفه «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي»، یعنی چه؟ توضیح بفرمائید. ۸۹

سؤال چهل و دوم: تمرکز فکر و روح به چه معناست؟ توضیح دهید. ۹۵

سؤال چهل و سوم: عمر روح ما چقدر است؟ چگونه می‌شود روحی که حادث است ابدی و دائمی باشد؟ ۹۶

سؤال چهل و چهارم: بعضی از روانشناسان روح را خارج می‌کنند تا حوادث آینده را پیش‌بینی کند نظر شما چیست؟ ۹۸

سؤال چهل و پنجم: لطفاً در مورد روح حیوانات و تفاوت روح آنها با روح انسان توضیح بفرمائید. ۱۰۰

سؤال چهل و ششم: آیا بلندی و کوتاهی قد انسان ربطی به بزرگی و کوچکی روح دارد؟ و آیا از روح می‌توان برای انجام کارها بهره جست؟ ۱۰۳

سؤال چهل و هفتم: اگر شخصی یکی از بستگانش فوت کرده باشد و مرتباً او را در خواب ببینید و با او حرف بزنند آیا حقیقتاً روحش با روح

آن شخص ارتباط برقرار کرده است یا نه؟ اگر کسی بارها خوابهای
معنی‌دار درباره فردی ببیند یا حالات روحی او را در خواب مشاهده
کند این نشانِ شخصیت آن فرد است یا خیر؟ ۱۰۵

سؤال چهل و هشتم: چه کنیم تا با ارواح طیبه و یا اولیاء خدا تماس
داشته باشیم و با آنها رفیق باشیم؟ ۱۰۷

سؤال چهل و نهم: چه کنیم تا بتوانیم از غذای روحی بهره‌مند
شویم؟ ۱۰۸

سؤال پنجاهم: لطفاً در خصوص تناسخ از دیدگاه اسلام بیاناتی
بفرمائید. ۱۱۰

سؤال پنجاه و یکم: درباره همزاد و اینکه آیا حقیقت دارد توضیح
بفرمائید، علم مانیه تیزم یا تسلط روح بر افراد و القاء مطالب به
اشخاص را نیز توضیح دهید. ۱۱۳

سؤال پنجاه و دوم: حالت خلسه چیست؟ و چه استفاده‌ای می‌توان از
این حالت کرد؟ ۱۱۵

سؤال پنجاه و سوم: در کتاب اسرار ارواح بعد از مرگ می‌گوید انسان تا
زمان حضرت رسول اکرم ﷺ خواب نمی‌دید آیا این مطلب صحّت
دارد؟ همچنین در این کتاب نوشته شده که یک سری موجودات از
هوا آفریده شده‌اند آیا صحّت دارد؟ ۱۱۷

سؤال پنجاه و چهارم: با پیشرفتی که علم دارد آیا ممکن است روح را بسازند؟ ۱۱۸

سؤال پنجاه و پنجم: گاه پیش می‌آید خود اصیل و خود واقعی انسان را وادار می‌کند یک کار مطلوب انجام دهد ولی خود ناخود فرد را از این کار باز می‌دارد و یا اینکه فرد را وادار می‌کند یک کار خلاف و یا منفی انجام دهد. سؤال این است در روز جزا سؤال از کدام خود است؟ اگر از خود واقعی است در واقع این کار را خود او نمی‌خواسته انجام دهد و قصور از طرف او نبوده، مثلاً موقعی که برای نماز صبح بیدار نشده‌ایم ناراحت می‌شویم یا اگر بیدار می‌شویم احساس پیروزی می‌کنیم این در مقابل چیست؟ آیا غیر از خودمان است؟ ۱۱۹

کلام دوم / ایمان و کفر

سؤال اول: ایمان چیست؟ چطور آن را در خودمان ایجاد و تقویت کنیم؟ و نیز ایمان به غیب چیست و چه ارزشی دارد؟ ۱۲۴

سؤال دوم: چرا خدای تعالی روی ایمان انسان خیلی تأکید کرده است؟ ۱۳۱

سؤال سوم: آیا ایمان و یقین با هم فرق دارند؟ ۱۳۴

- سؤال چهارم: چند صفت از صفات یک مؤمن را بفرمایید؟ ۱۳۷
- سؤال پنجم: چگونه مؤمن ولی مؤمن می شود؟ و ولی کل مؤمنین و مؤمنات کیست؟ ۱۳۹
- سؤال هفتم: ایمان به آخرت چه تأثیری در زندگی انسان می گذارد؟ ۱۴۲
- سؤال هشتم: در مورد این آیه شریفه که خدای تعالی در قرآن می فرماید: «وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ» ایمان نسبت به کتب آسمانی قبل و پیامبران گذشته چگونه باید باشد؟ ۱۴۳
- سؤال نهم: با توجه به آیه «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ» آیا ایمان انسان سبب خشوع او در مقابل خدا نمی شود؟ و چه کسانی در مقابل خدای تعالی خشیت دارند؟ ۱۴۷
- سؤال دهم: ارزش سبقت گرفتن در ایمان چقدر است؟ ۱۴۹
- سؤال یازدهم: رابطه ایمان و تزکیه نفس چیست؟ ۱۵۰
- سؤال دوازدهم: در چه صورت انسان مؤمن است؟ ۱۵۲
- سؤال سیزدهم: تأثیر ایمان در زندگی انسان چیست؟ ۱۵۳
- سؤال چهاردهم: اهمیت ایمان را از دیدگاه اسلام و قرآن بیان فرمائید ۱۵۵

سؤال پانزدهم: آیا مؤمن بالاتر است یا مسلمان؟ ۱۵۷

سؤال شانزدهم: آیا ایمان در قلب کسی که اعتقاد به امامت و ولایت ندارد رسوخ می‌کند و او می‌تواند لذت ایمان را بچشد؟ در صورت منفی بودن جواب پس چرا خیلی از شعراء که معارف عالیہ عرفانی در شعرهایشان موج می‌زند اهل تسنن هستند؟ ۱۵۹

سؤال هفدهم: آیا انسان می‌تواند به مرحله‌ای از ایمان برسد که مقام و درجه‌اش از مقام پیامبران بالاتر رود؟ در صورت امکان مثالی بزنید. ۱۶۲

سؤال هیجدهم: چرا بعضی افراد معصیت کار و کافر وضع زندگی بهتری از افراد مؤمن دارند؟ ۱۶۵

سؤال نوزدهم: چرا آب دهان مؤمن شفاست؟ ۱۶۷

سؤال بیستم: آیا اعتقاد به خدا فطری انسان است یا باید کسب شود؟ ۱۶۸

سؤال بیست و یکم: منافق چه کسی است و آیا نفاق در مسلمان ممکن است باشد؟ ۱۷۰

سؤال بیست و دوّم: درباره مقام خلیفه اللهی که یک انسان مؤمن باید به آن برسد، توضیح بفرمائید. ۱۷۲

سؤال بیست و سوّم: معاندین چه کسانی هستند؟ ۱۷۴

- سؤال بیست و چهارم: طاغوت یعنی چه و آیا ممکن است ما هم
طاغوت بشویم؟ ۱۷۵
- سؤال بیست و پنجم: چرا منافق بدتر از کافر است؟ ۱۷۶
- سؤال بیست و ششم: ایمان مستقر و مستودع چیست؟ چه زمانی
ایمان در دل انسان مستقر می شود؟ ۱۷۷
- سؤال بیست و هفتم: ایمان به چه چیز دارای اهمیت اساسی برای
انسان است؟ ۱۷۹
- سؤال بیست و هشتم: مراتب کفر چیست؟ ۱۸۱
- سؤال بیست و نهم: نشانه ایمان چیست؟ آیا ایمان و اعتقاد و یقین از
هم جدا هستند؟ ۱۹۲
- سؤال سی ام: آیا می شود دو نفر که دارای ایمانند با هم اختلاف داشته
باشند؟ ۱۹۵
- سؤال سی و یکم: ایجاد تفرقه در جامعه مسلمین موجب چه مفاسدی
می شود؟ ۱۹۷
- سؤال سی و دوم: خصوصیتی از خصوصیات منافقین و این که چگونه
در جوامع مختلف فساد به وجود می آید را بفرمایید. ۲۰۰
- سؤال سی و سوم: بهترین راه رسیدن به یقین قلبی نسبت به اصول دین
و واقعیات چیست؟ ۲۰۵

- سؤال سی و چهارم: چرا خدای تعالی آنهایی که ایمان بیشتری دارند را بیشتر مبتلا می‌کند؟ ۲۱۰
- سؤال سی و پنجم: معنای این که می‌گویند ایمان ده درجه دارد چیست؟ ۲۱۱
- سؤال سی و ششم: چرا برای تقویت ایمان از خدای تعالی کاری می‌خواهیم انجام نمی‌دهد؟ ۲۱۲
- سؤال سی و هفتم: چرا گاهی با آن که اعتقاد داریم و ایمان می‌آوریم ولی باز هم اعمال و رفتار انسان مطابق ایمان نیست؟ ۲۱۴
- سؤال سی و هشتم: چرا علمای شیعه مسائل مهم علمی که در قرآن بیان شده را به عنوان مسائل علمی مطرح نمی‌کنند؟ ۲۱۸
- سؤال سی و نهم: آیا می‌شود قبل از تزکیه نفس ایمان به درجه دهم برسد؟ ۲۱۹
- سؤال چهارم: چرا سلمان که ده درجه ایمان داشت مرتد شد اما ابوذر با نه درجه ایمان نه؟ ۲۲۰
- سؤال چهل و یکم: با توجه به آیه «وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ» نبودن با کافران در چه ابعادی هست لطفاً توضیح بفرماید؟ ۲۲۱

کلام سوم / ملک و ملکوت

سؤال اول: عالم ملک با عالم ملکوت چه تفاوت‌هایی دارد؟ توضیح دهید. ۲۲۴

سؤال دوم: آیا امکان دارد ارواح ائمه معصومین علیهم‌السلام و اولیاء خدا به دیدن اشخاص در دنیا بیایند؟ ۲۳۲

سؤال سوم: سرداب مقدّس سامراء چرا مهم و محترم است؟ ۲۳۸

سؤال چهارم: تذکراتی در مورد محراب حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مسجد کوفه بفرمائید. ۲۳۹

سؤال پنجم: اهمیّت معرفت بر عبادت چیست؟ ۲۴۰

سؤال ششم: چگونه انسان ظرفیّت قلب را بالا ببرد و معنای ظرفیّت زیاد کردن را بفرمائید. ۲۴۱

سؤال هفتم: چرا ظرفیّت افراد فرق می‌کند؟ آیا همه با ظرفیّت‌های مختلف از منابع حکمت می‌توانند استفاده کنند؟ ۲۴۲

سؤال هشتم: قدری درباره معرفت ائمه اطهار علیهم‌السلام و زیارت عتبات عالیات توضیح بفرمائید. ۲۴۸

سؤال نهم: حبیب بن مظاهر چه مقام و منزلتی دارد؟ ۲۶۳

سؤال دهم: با چه نیّتی انسان به جنگ برود و کشته شود

شهادت است؟ ۲۶۵

سؤال یازدهم: چه عواملی در شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام

سبب متزلزل شدن حکومت بنی امیه شد؟ ۲۶۶

سؤال یازدهم: در اعمال مسجد کوفه به چه نکته مهمی باید توجه

نمائیم؟ ۲۶۸

سؤال دوازدهم: کسی که قصد سفر به عتبات عالیات دارد چه

سفارشی شما به او می فرمائید؟ ۲۷۱

سؤال سیزدهم: خدای تعالی خیلی از بدی ها و خوبی ها را به خودش

نسبت می دهد آیا ما می توانیم بعضی مسائل را به او نسبت

دهیم؟ ۲۷۶

سؤال چهاردهم: آداب دعا خواندن چگونه است؟ ۲۷۹

سؤال پانزدهم: فکر و عمل ما در سفر مخصوصاً سفر زیارتی در رابطه

با سوغاتی چگونه باید باشد؟ ۲۸۲

سؤال شانزدهم: چرا خدای تعالی بعضی افراد را کرامت

می کند؟ ۲۸۵

سؤال هفدهم: ما چه وظایف ای از نظر تربیتی نسبت به دیگران

داریم؟ ۲۸۷

فهرست ۲۹۱



سہ کلام

پیشوا علی گڑھ کی تعلیم

پیشوا علی گڑھ

ISBN 978-964-6321-59-4



709646

331594

